سیره اخلاقی علما

فاطمه عسکری

بسم الله الرحمن الرحیم

سیره اخلاقی علما

نویسنده:

فاطمه عسکری

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیره اخلاقی علما

مشخصات کتاب

سرشناسه : عسکری، فاطمه، ۱۳۶۱ -

عنوان و نام پدیدآور : سیره اخلاقی علما/ فاطمه عسکری ؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: دفتر عقل، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۱۳۴ص.

فروست : مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما؛ ۱۴۱۳

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۲۷۶۱-۹۶-۸

یادداشت : کتابنامه: ص.[۱۳۰]-۱۳۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : مجتهدان و علما -- اخلاق

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۴۷/۸/ع۵س۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۰۶۸۳۲

ص:۱

اشاره

ص:۲

سیره اخلاقی علما

کد: ۱۴۱۳

نویسنده: فاطمه عسگری

ویراستار: منیره ماشاءاللهی

ناشر: دفتر عقل

تهیه¬کننده: مرکز پژوهش¬های اسلامی صدا و سیما

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۲۰۰

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش¬های اسلامی صدا و سیما

تلفن: ۲۹۱۹۶۷۰ _ ۰۲۵۱ دورنگار : ۲۹۱۵۵۱۰

تهران: خیابان جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین

تلفن: ۲۲۰۱۴۷۳۸ نمابر: ۲۲۱۶۴۹۹۷

info@irc.ir www.irc.ir

شابک: ۸-۹۶-۲۷۶۱-۹۶۴-۹۷۸ ۸-۹۶-۲۷۶۱-۹۶۴-۹۷۸:ISBN

فهرست مطالب

ص:۵

دیباچه

دیباچه

پژوهش در زنـدگی دانشـمندان فرزانه که به جز دانش، از کرامت های معنوی و فضایل اخلاقی نیز برخوردار بوده‌اند، برای ما بسـیار ضـروری است؛ به ویژه اگر این امر با توجه به انگیزه شناخت نکته‌های دقیق اخلاقی و نیز دست‌یابی به نقش ارزنده آنها در کسب کمالات علمی و معنوی صورت گیرد. در حقیقت، رمز موفقیت این دانشـمندان در رسـیدن به مراتب کمال و تحقق رسـالت الهی و توفیق در مسـئولیت‌هـای فردی و اجتمـاعی، بیشتر در این بوده است که همگـام با پژوهش‌های علمی، به مسائل والای اخلاقی نیز توجه داشته و در راه پرورش و پاکی نفس کوشیده‌اند.

این ضرورت هنگامی آشکارتر می شود که با اندکی تأمل، خود را پیرو راهی می‌بینیم که آن بزرگواران پیموده‌اند. از این رو، بایسته است همان گونه که برای گسترش و تکامل اندیشه‌های استوار علمی آنان می کوشیم، برای زنده نگه داشتن کمالات و فضـیلت های اخلاقی آنان نیز کوشا باشـیم. این کار افزون بر پی بردن به شـیوه زندگی بزرگان و دانشـمندانی که از افتخارات حوزه به شـمار می‌آینـد، ارزشـی والاـتر دارد و آن، نقشـی است که الگوهـا در تربیت و سـاختن انسان ایفا می کننـد. در واقع، دانشـمندان راسـتین و گران قـدر اسـلام، هر یـک الگو هسـتند که نظـام اخلاـقی اسـلام در زنـدگی آنـان نمود یـافته است. در حقیقت، زندگی آن فرزانگان، براساس پیروی از پیامبران الهی و امامان معصوم(ع)، بر ارزش های اخلاقی بنا نهاده شده است.

به راستی، توصیف ویژگی‌های والای این انسان‌های بزرگ و شناساندن منش این عارفان یکتا به تشنگان فضیلت و خواستاران الگوی وارستگی، بی اندازه دشوار است، به ویژه آنکه با وجود شهرت بسیار این رادمردان در میان مردم، درباره افکار و اندیشه‌ها و فرازهای پربار زندگی‌شان کمتر سخن گفته شده است و فقط نوشته‌ها باید حق مطلب را ادا کنند. انتظار می‌رود مجامع فرهنگی و دست‌اندرکاران صداوسیما با برپایی همایش و تدوین یادنامه‌ای وزین، یاد و خاطره این اندیشمندان را بیش از پیش زنده و گرامی بدارند، افکار و اندیشه‌ها و شیوه‌های سیر و سلوک و تهذیب نفس آنان را به شیفتگان و مشتاقان معرفی کنند و سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره این سالکان حق تحقق بخشند که فرموده است:

أَکْرِمُوا الْعُلَماءَ فَإِنَّهُمْ وَرَثَهُ اَلْأَنْبِیاء فَمَنْ اَکْرَمَهُمْ فَقَدْ أَکْرَمَ اللهَ وَ رَسُولَهُ. (۱)

دانشمندان را گرامی بدارید؛ زیرا آنان وارث پیامبرانند و هرکه آنان را گرامی بدارد، خدا و رسولش را گرامی داشته است.

حال ضمن ارج نهادن به کوشش های پی گیرانه پژوهشگر ارجمند، خانم فاطمه عسگری، امید است این مجموعه، گامی مؤثر برای آشنا شدن نسل معاصر با بزرگان اخلاق و عرفان باشد و از این پژوهش در برنامه سازی‌های صدا و سیما به شایستگی بهره‌برداری شود و ذخیره‌ای باشد برای روزی که «یَوْمَ لایَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنُونَ اِلّا مَنْ اَتَی اللهَ بِقَلْبٍ سَلیم».(۲)

انه ولی النعم

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

۱- نهج الفصاحه، ترجمه و گردآوری: ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ۱۳۶۰، چ ۱۳، صص ۸۴ و ۸۵.

۲- نک: شعراء: ۸۸ و ۸۹.

پیش گفتار

پیش گفتار

کتاب حاضر، دربردارنده لطایف و ظرایف آموزنده‌ای از زندگی بزرگان و دانشمندان دینی است، دانشمندانی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آنان را برتر از پیامبران بنی‌اسرائیل دانسته و فرموده است: «عُلَماءُ اُمَّتی کَأنبِیاءِ بَنی إسْرائیلَ؛ علمای امت من همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.»(۱) این تعبیر پیامبر خدا برخاسته از اهمیت، عظمت و حساسیت کار و خدمت دانشمندان دین اسلام است؛ آنان که به پیروی از مولایشان حضرت علی(ع)، از زرق و برق های فریبنده زندگی چشم فرو بستند و با زهد و پرهیزکاری و ریاضت‌های معنوی زندگی کردند، مربی مردم عصر خویش و مصلح جامعه خود شدند. آنان که مدافع حریم شریعت مقدس و پاسدار مرزهای اندیشه اسلامی بودند و دین را نه براساس پندار و پسند خواسته خود، بلکه براساس حقیقت و باطن دین و آن‌گونه که هست، معرفی کردند و در این راه، چه زخم زبان‌ها که نشنیدند و چه بی‌مهری‌ها و بی وفایی ها که ندیدند. با این حال، سرزنش، در عزم راسخ و اراده پولادین آنها کمترین اثری به جا نگذاشت.

آنان هرگز در برابر دنیاطلبان و دنیاخواران سر تسلیم فرود نیاوردند و در مقابل، هنگام مناجات و عبادت پروردگار جهان، با خشوع و فروتنی،

۱- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۹، چ ۲، ج ۸، ص ۳۹۳۸.

سر نیاز به درگاه آفریدگار بی‌نیاز به زمین ساییدند و دست التماس به آستان او بلند کردند و اشک از دیدگان فرو ریختند و هنوز، صدای ناله های پرسوز و گداز آنان در دل شب به گوش می رسد.

از دیگر سو این بزرگ دانشمندان فرهیخته، در راه هدف نورانی خود از عنایت و لطف الهی و توجهات غیبی بهره مند شدند. پس رازهای بسیار بر آنان آشکار شد، حجاب‌ها از برابر دیدگانشان کنار رفت و دیدند آنچه را دیگران از دیدن آن ناتوان بودند و کاشف رازها و رمزها شدند.

در این میان، دانشمندان شیعه را باید مصداق حقیقی «فِی الْاَرْضِ مَجْهُولٌ وَ فِی الْسَّماءِ مَعْرُوفٌ؛ در زمین، ناشناس و گمنام و در آسمان شناخته شده‌اند»، دانست که تاریخ شیعه به داشتن چنین بزرگان و وارسته‌گانی تا ابد بر خود می بالد. آنان مشعل‌دار هدایت انسان و علم دار مکتب شیعه بوده و هستند.

بهره‌گیری از آثار مکتوب اولیای الهی، خود، نوعی هم‌نشینی با آنان است و خواننده با مطالعه ظرافت‌های اخلاقی دانشمندان و بزرگان، از عنایت هایی که بر آنان شده است، بهره می برد.

ازاین رو، بزرگان همواره به مطالعه آثاری که گویندگان و نویسندگان آن، افراد وارسته و پرهیزکارند، سفارش می‌کنند. در روایتی گران سنگ از رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «عِنْدَ ذِکْرِ الصّالِحینَ یَنْزِلُ الرَّحْمَةَ؛ آنجا که از خوبان یاد شود، رحمت الهی نازل می‌شود».(۱)

بی‌تردید، مکتب شیعه مرهون رنج‌ها و کوشش‌های بی‌وقفه دانشمندان و فقیهانی برجسته و بزرگ است که در حفظ آموزه‌های

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ هـ .ق، چ ۲، ج ۹۰، ص ۳۴۹.

نورانی این مکتب از هیچ کوشش و ایثاری دریغ نکردند؛ سرو قامتانی که در پاسداری از مرزهای این مکتب لحظه‌ای آرام نداشتند و چه بسا در این راه به خون خویش غلتیدند.

آشنایی با زندگی این بزرگان در پیمودن راه کمال و رسیدن انسان به قرب الهی راه گشاست؛ زیرا دست یافتن به کمال حقیقی و مقامات معنوی، بدون الگو امکان‌پذیر نیست. مرحوم حاج شیخ عباس قمی در این زمینه می‌نویسد:

در مطالعه تواریخ علمای بلند مرتبه و مراجعه به شرح حال فضلای گران‌قدر، لذت و سروری به انسان دست می‌دهد که نفس انسان را تشویق به پیروی از آثار ایشان می‌کند تا عملش را همگون با عمل صالح آنها کند و این ترغیب باعث می‌شود انسان، در اندک زمانی از حضیض جهان مادی به اوج علم و از مرتبه نقصان به مدارج کمال، بالا رود.(۱)

در زندگی و شرح حال بزرگان دین و دانشمندان اخلاق محور، اندرزهایی برای انسان‌های معاصر و الگویی برای آیندگان نهفته است که مطالعه و به کارگیری آنها انسان را در رسیدن به قله‌های معرفت و کمال یاری می کند و زیبازیستی را به وی می‌آموزد. بنابراین، بایسته است زندگی‌نامه سراسر افتخار این الگوهای ارزنده و برجسته تاریخ حفظ و به آیندگان منتقل شود. برهمین اساس، در این نوشتار تلاش شده است تا حد امکان، جنبه‌های معنوی و اخلاقی دانشمندان و بزرگان بیان شود؛ که هر یک از آنها درسی است برای ره پویان طریق کمال. مطالعه جلوه‌های زیبا و چشم‌نواز زندگی بزرگان، به انسان کمک خواهد کرد تا در عبور از دشواری‌ها و تنگناها با بصیرت، توکل و عشق پیش رود.

۱- شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه، ص ۱.

وقتی پنجره‌ای رو به باغ سبز زندگی بزرگان می گشاییم، نسیمی از روشنی و پاکی بر جانمان می‌وزد و ما را پرنشاط، شاداب و سرسبز می سازد. مطالعه نکته‌ها و لطایف زندگی دانشمندان و بزرگان دین، مانند گلگشت در بوستانی خرم و دل‌پذیر است که مشام جان را از بوی جان بخش گل‌ها و چشم را از زیبایی‌های گوناگون آنها بهره‌مند می‌سازد. مهم این است که از کنار این گل‌ها (ظرایف و لطایف) بی‌توجه نگذریم، بلکه با درنگ و تأملی دقیق، عبرت و پندی آموزنده بگیریم که زیبایی و عطر گل‌ها، ره‌آورد تجربه‌ها، ژرف‌اندیشی‌ها، صداقت‌ها و معرفت‌هاست. این گل‌ها، بذرهای به ثمر نشسته ایمان و آگاهی هستند.

پس بایسته است زندگی‌نامه این بزرگواران را بخوانیم، درباره آن بیندیشیم، برای دیگران بازگو کنیم و از همه مهم‌تر آن را در زندگی به کار بندیم.

به یقین، پژوهش درباره زندگی پربار دانشمندان و کوشش در راه بهره گیری از سیره علمی و عملی رهروان کوی حق و راستی، از بزرگ ترین عبادت‌ها و ارزش‌مندترین کوشش هاست. بیان گفتار و رفتار بزرگان و دانشمندان دین و اندیشه درباره سیره آنان، خفتگان را بیدار، خستگان را پرنشاط و امیدوار، گمشدگان وادی سرگردانی را به شاهراه سعادت رهنمون و کام تشنگان معرفت را از دریای عرفان سیراب می سازد.

در روزگاری که نسل جوان ما در اعماق خطرهای گوناگون، در جست‌وجوی الگویی عملی است تا با پیروی از آن راه را از چاه بازشناسد، معرفی این اختران تابناک آسمان هدایت و معنویت، می‌تواند بهترین هدیه به آنان باشد. بی‌شک، آشنایی با زندگی عالمان ربانی؛ یعنی

آنـان که هم ارتبـاطی عمیق با پروردگار و هم پیونـدی محکم با بنـدگان خـدا دارنـد، برای همه ره پویان راه سـعادت الگویی ارزنده است. با مطالعه دقیق و هوشـمندانه زندگی آنان می‌توان به نکته‌های بسیار مهم و ارزشمندی دست یافت که راه گشای زنـدگی خواهـد بـود. این دانشـمندان راسـتین، حجت‌هـای الهی بر روی زمین هسـتند که اگرچه مـا نمی توانیم به مقـام انبیـا و اوصـیا(ع) برسـیم، می توانیم مانند این بزرگان، راه سـعادت و رسـتگاری را بپیماییم؛ چراکه این بزرگواران در شرایطی شبیه ما زیسته و ثابت کرده اند، می توان با ایمان و اراده، تا مرزهای عصمت پیش رفت.

سیره آموزنده علمی و عملی دانشـمندان و بزرگان دین، الگویی کامل برای همگان است. البته نباید فراموش کرد با فضل الهی بایـد راه کمـال را پیمود که «وَلَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَکی مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» (نور: ۲۱) و پروردگـار بی‌همتا به جهاد مجاهـدان نفس توجه و با نویـد جاویـد «وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا» (عنکبوت: ۶۹) راه را برای پویندگان مسـیر کمال آسان خواهد کرد. بنابراین، می‌توان با بزرگداشت این مردان وارسته و تاریخ ساز، نسل امروز را با پاسداران دین و آیین آشـنا کرد و زمینه‌هـای رشـد، کمـال و پیشـرفت را در آنان بارور ساخت. به این ترتیب، ره پویان دانش و معرفت، در پرتو این آشنایی، از اندوخته‌های زندگی آنان بهره‌مند می شوند.

بی‌شـک، اولیـای الهی و اسوه‌هـای والا، رسم انسـانیت و خـدایی زیسـتن را به انسـان می‌آموزنـد و سـعادت جامعه را تضـمین می‌کننـد و زلال معرفت را در کـام تشـنگان محبوب می ریزنـد. براین اسـاس، مـا در این مجموعه برآنیم به بیـان جلوه‌هایی از ظرافت‌های اخلاقی دانشـمندان و بزرگان دین بپردازیم. امیـد است به لطف پروردگار بی همتا، مقبول طبع صاحب نظران نکته سنج و اخلاق گرا قرار گیرد.

نوشته ای که فرا روی شماست، شرحی مختصر از احوال و جنبه های زندگی عالمان عابد و صالح، و پاسخی است به نیاز روزافزون و عطش ره پویانی که در پی تعالی دین و کمال انسانی هستند. امید که شرح حال این دانشمندان و بزرگان فرهیخته، روشن گر راه انسان ها، به ویژه جوانان باشد و ما را توشه ای برای روز بی توشه.

فصل اول: اخلاق فردی

اشاره

فصل اول: اخلاق فردی

زیر فصل ها

۱. رفتارهای اعتقادی

۲. رفتارهای عبادی

۳. رفتارهای عملی

۴. رفتارهای علمی

۱. رفتارهای اعتقادی

اشاره

۱. رفتارهای اعتقادی

زیر فصل ها

خدابینی

اعتقاد به توحید افعالی

اخلاص

توکل

خوف و رجا

تسلیم و رضا

مرگ اندیشی

شکرگزاری

عشق و ارادت به اهل بیت (ع)

زیارت عاشورا در آخرین لحظه عمر

خاک پای زائر حسینی شفای درد چشم

ارتباط معنوی با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

تعهد به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

انتظار فرج

زیارت اهل بیت(ع)

آخرت گرایی

تمسک به اهل بیت(ع)

خدابینی

خدابینی

حاج آقا مرتضی تهرانی می‌فرماید: با مرحوم پدرم در خدمت آقا شیخ مرتضی زاهد نشسته بودیم. ایشان رو به پدرم کرد و فرمود: «آقا میرزا! ما دست‌های خودمان را روی چشم‌هایمان گذاشته‌ایم و می گوییم چرا خدا را نمی‌بینیم. یکی نیست به ما بگوید دست‌هایت را از روی چشم‌هایت بردار و سپس ببین آیا عالم را خالی از خداوند می‌بینی؟».(۱)

اعتقاد به توحید افعالی

اعتقاد به توحید افعالی

یکی از شاگردان استاد حاج شیخ محمدتقی ستوده می گوید: روزی هنگام تدریس استاد، کبوتری داخل مسجد (محل درس) شد، روی دیوار نشست و سر و صدا کرد. استاد ساکت شد تا صدای کبوتر قطع شود. کبوتر با حرکت دست یکی از طلبه‌ها پرید و رفت. استاد به تدریس خود ادامه داد. ناگهان سینه‌اش گرفت و فرمود: «خداوند به ما فهماند که

۱- نک: محمدحسن سیف اللهی، آقا شیخ مرتضی زاهد، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲، چ۱، ص ۲۱۸.

می تـوانم مـانع را در وجود خودت پدیـد آورم؛ [یعنی همه چیز در دست خـداست، اگر او نخواهـد، مـا نمی‌توانیم به تـدریس خود ادامه دهیم]».(۱)

□□□

حاج آقا فخر تهرانی می گوید: یک روز من و یکی از دوستانم به نام آقای انشایی در خدمت آقا شیخ مرتضی زاهد بودیم. آقا شیـخ مرتضـی تسبیحش را گم کرده بود و بـا نگـاه و کشـیدن دسـتش به اطراف، دنبال تسبیحش می گشت و از ما هم پرسـید: «شـما این تسبیـح مرا ندیدیـد؟» با این سـخن، ما نیز برای یافتن تسبیح ایشان شـروع به گشـتن کردیم. پس از دقایقی، آقا شـیخ مرتضـی با چشمانی اشک آلود و با بغض فرمود: «ببینید! این امر می‌تواند به این معنا باشد که خداوند می‌خواهد به من بفرماید ای مرتضی! عمری است ما تو را نگه داشته ایم و گرنه تو حتی تسبیحت را نیز نمی‌توانی نگه داری».(۲)

□□□

یکی از شاگردان شـیخ رجب علی خیاط می گوید: روزی خدمت شیخ عرضه داشتم: اگر اجازه دهید، با هم به زیارت حضرت رضا مشـرّف شویم. شیخ فرمود: «اجازه‌ام دست خودم نیست.» نخست فهم این مطلب برای من قدری سنگین بود که چرا ایشان می‌فرمایـد اجـازه ام دست خودم نیست. تـا اینکه زمـانی گـذشت و فهمیـدم بنـده خـدا غیر از اراده حق، رأیی از خود نـدارد و کارهایش به اجازه و رضای اوست. پس از مدتی در محضر شیخ رجب علی درباره اخلاص و زیارت امام رضا (ع) بحث شد.

۱- نک: گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۲، چ۱، ج۱۲، ص۵۲.

۲- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

ایشان فرمود: «ما اگر برای خدا مشرّف شویم و جز رضای خدا چیزی در نظر نباشد، حضرت از این زائر پذیرایی دیگری خواهد کرد».(۱)

اخلاص

اخلاص

از حجت الاسلام مرتضی تهرانی نقل شده است: من اصرار داشتم رمز موفقیت امام خمینی رحمه الله را در حیات دنیوی ایشان بیابم. پس از مطالعه، به این نتیجه رسیدم که حضرت امام در کارهایشان، در افکارشان، در اعمال‌شان، در گفتارشان و در تصمیم‌گیری‌هایشان، فقط و فقط یک چیز را هدف قرار می‌دادند و آن، خدا بود.(۲)

□ □ □

نقل است چند روز پیش از فوت آیت الله بروجردی، عده‌ای خدمت ایشان رسیدند و آقا را بسیار ناراحت دیدند. آقا با ناراحتی فرمود: «خلاصه عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش ببریم و عمل باارزشی انجام دهیم.» یک نفر از حاضران با شنیدن سخن آقا گفت: آقا شما دیگر چرا؟! ما بیچاره‌ها باید این را بگوییم، شما چرا؟ بحمدالله شما این همه آثار خیر از خود باقی گذاشته‌اید؛ این همه شاگرد تربیت کرده اید؛ این همه کتاب از خود به یادگار نهاده‌اید؛ مسجدی با این عظمت ساخته‌اید و مدرسه‌های بسیاری در جاهای گوناگون بنا کرده‌اید؟ وقتی سخن آن شخص به پایان رسید، آیت‌الله بروجردی جمله‌ای فرمود که به ظاهر، حدیث قدسی بود. ایشان فرمود: «اَخْلِصِ الْعَمَلَ فَاِنَّ النَّاقِدَ بَصیرٌ بصیرٌ؛ عمل را باید خالص انجام داد. نقاد بسیار آگاهی آنجا هست.» تو خیال کردی اینها که در منطق مردم به این شکل هست، حتماً در پیشگاه الهی همین طور است که پیش تو هست؟ «أَنّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرٌ».(۳)

۱- نک: محمد محمدی ری‌شهری، کیمیای محبت، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۶، چ ۲۱، ص ۱۹۳.

۲- نک:امیررضا ستوده، پا به پای آفتاب، تهران، نشر پنجره، ۱۳۷۳، چ ۱، ج ۲، ص ۳۲۳.

۳- نک: رضا مختاری، سیمای فرزانگان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۵، چ ۱۵، ص ۱۲۳.

نقل است حاج شیخ عباس قمی، کتابی بسیار ارزشمند به نام منازل الاخره نوشته بود که فردی به نام شیخ عبدالرزاق مسئله گو، هر روز پیش از ظهر، در حرم حضـــرت معصـــومه(س) از روی ایـــن کتـــاب برای مردم می‌خوانـــد و مردم بـــه ویژه کربلاـــیی محمدرضا، پدر حاج شیخ عباس قمی از این مطالب لذت می‌بردند. یک روز کربلایی محمدرضا به خانه آمد و به شیخ عباس گفت: ای کاش تو نیز مثل این واعظ بودی، می‌توانستی به منبر بروی و این کتاب را بخوانی. حاج شـیخ عباس قمی می‌فرماید: «چند بار تصـمیم گرفتم به پدرم بگویم این کتاب نوشته خود من است، ولی هر بار، از گفتن حقیقت خودداری کردم و چیزی نگفتم و فقط به ایشان عرض کردم: دعا بفرمایید که خداوند به من نیز توفیق عنایت فرماید!».(۱)

□□□

فقیه و دانشمند وارسته، حضرت آیت الله حاج سیدمحسن خرازی درباره آقا شیخ مرتضی زاهد می گوید: ایشان اخلاصی بسیار والاـ داشت، اخلاصـی که برای همه ظاهر و محسوس بود. هر کس با ایشان انـدکی هم‌نشـین می‌شـد، به خوبی برایش آشـکار می‌شد این بزرگوار، فقط و فقط خدا را در نظر دارد. این اخلاص در تمام شئونات زندگی ایشان دیده می شد. همه نشست ها و برخاست‌ها و همه کارهای آقا شـیخ مرتضـی برای خـدا بود و کسـی که این گونه اخلاص داشـته باشـد، خـدا می‌داند به چه درجات و مقاماتی دست می‌یابد.(۲)

□□□

۱- نـک: علی دوانی، حاج شـیخ عباس قمی؛ مرد تقوا و فضـیلت، تهران، دارالکتب الاسـلامیه، ۱۳۵۴، صص ۴۸ و ۴۹؛ سیمای فرزانگان، صص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص ۱۰۸.

یکی از ارادتمندان شیخ رجب علی خیاط می گوید: روزی شیخ از من پرسید: «شغل شما چیست؟» گفتم: نجارم. شیخ فرمود: «چکش را که به میخ می کوبی، به یاد خدا می کوبی یا به یاد پول؟! اگر به یاد پول می کوبی، همان پول را به تو می‌دهند و اگر به یاد خدا می کوبی، هم به تو پول می دهند و هم به خدا می‌رسی؟».(۱)

□ □ □

یکی از شاگردان شیخ رجب علی خیاط نیز نقل می کند: من منشی یک تجارت خانه بودم. روزی شیخ رجب علی به آنجا تشریف آورد و به من فرمود: «این دفاتر را برای که می‌نویسی؟» عرض کردم: برای استادم. شیخ فرمود: «اگر در این دفاتر اسم خود را درج کنی، استاد ایراد می گیرد یا نه؟» گفتم: بله، ایراد می گیرد. سپس پرسید: «این پارچه را که متر می کنی، برای چه کسی متر می کنی، برای خودت یا برای استاد؟» عرض کردم: برای استاد. سپس فرمود: «فهمیدی؟!» عرض کردم: خیر. شیخ فرمود: «فرهاد، هر کلنگی که می‌زد، می گفت: شیرین، و غیر معشوق خود ذکری نداشت. این دفتر را به عشق محبوب بنویس! پارچه را به یاد او متر کن! در این صورت، همه اینها مقدمه وصل است. حتی نَفَس‌هایی که می کشی، به یاد او بکش!».(۲)

□ □ □

یکی از دانشمندان معاصر که خود، استاد اخلاق و عرفان است، می گوید: از جناب شیخ رجب علی خیاط درباره خودم پرسیدم. فرمود:

۱- نک: کیمیای محبت، ص ۱۹۸.

۲- نک: کیمیای محبت، ص ۱۶۶.

«آقای حاج شیخ! دلت می‌خواهد خوب شوی، ولی برای خودت! سعی کن برای خدا بخواهی خوب شوی».(۱)

یکی از بزرگان حوزه قم نقل می‌کند: در حضور علامه طباطبایی رحمه الله از تفسیر المیزان تعریف کردم. ایشان فرمود: «تعریف نکن که خوشم نمی آید و ممکن است خلوص و قصد قربتم از بین برود».(۲)

توکل

توکل

حاج احمد انصاری نقل می‌کند: آیت الله سیدعباس قوچانی، وصی مرحوم آیت الله علی آقا قاضی برای این جانب نقل کرد که مرحوم علی آقا قاضی، اغلب، در حال رفت وآمد میان نجف و کوفه بود و من مطمئن بودم، ایشان پولی در بساط ندارد. ازاین رو، برایم همیشه سؤال بود که مخارج این رفت وآمد چگونه تأمین می‌شود. روزی ایشان قصد رفتن به کوفه داشت. وقتی از خانه خارج شد، من پنهانی پشت سر ایشان به راه افتادم... . عادت علی آقا قاضی این بود که هنگام حرکت در کوچه، عبایش را به سر می‌انداخت و هرگز به پشت سرش نگاه نمی کرد. پس به همین شکل از میان بازار عبور کرد تا به ترمینال رسید و مستقیم رفت تا سوار ماشین شود. هنگامی که مرحوم قاضی پایش را روی پله ماشین گذاشت، سیدی به سرعت جلو آمد و مقداری پول به قاضی داد. علی آقا نگاهی به پشت سرش کرد و لبخندی زد و به من فهماند اگر انسان صبر و توکل کند، خداوند این گونه او را یاری می‌رساند.(۳)

۱- کیمیای محبت، ص ۱۹۳.

۲- نک: علی تاجدینی، یادها و یادگارها، تهران، انتشارات پیام نور، ۱۳۷۵، چ ۵، ص ۶۸.

۳- نک: صادق حسن زاده، اسوه عارفان، قم، انتشارات آل علی(ع)، ۱۳۸۵، چ ۱۲، صص ۸۱ و ۸۲.

آقا شیخ عبدالحسین جاودان،(۱) از فرزنـدان شـیخ مرتضـی زاهـد نقل می کند: روزی مبلغ زیادی از درآمدهای منبر و مواعظ آقا شـیخ مرتضـی به دست ایشان رسید. آن روز هر نیازمندی به خانه ما می‌آمد، آقا از آن پول برمی داشت و به او می‌داد. من با توجه به بـدهی‌هایی که ایشان به قصاب و بقال و سبزی فروش و یـخ فروش داشت، به ایشان عرض کردم: آقا جان! مقـداری را هم نگه داریـد به طلبکارهـا بـدهیم. آقـا فرمود: «نگران نبـاش! خـدا می‌رسانـد.» عرض کردم: آقـا جان! این پول را هم خـدا رسانـده است. شـیخ مرتضـی دوباره فرمود: «عبدالحسـین! خـدا می‌رسانـد، می رساند.» و باز به کار خود ادامه داد و از آن پول چیزی برای خود ایشان باقی نماند.(۲)

خوف و رجا

خوف و رجا

حاج محمود اخوان نقل می کند: شبی با آقا شـیخ مرتضی زاهد از جلسه ای برمی گشتیم. من جوان بودم و ایشان پیر و ضعیف شـده بود. بنـابراین، من دست‌های ایشان را گرفته بودم و در راه رفتن، به ایشان کمک می کردم. آن شب من آرام آرام ایشان را تا جلوی خانه اش رساندم و آماده خداحافظی شدم. وقتی آقا شـیخ مرتضی می‌خواست به داخل خانه برود، رو به من کرد و فرمود: «آقا محمود، مرا دعا کن! آقا محمود، دعا کن!» من خندیدم و عرض کردم: آقا جان! شـما که به دعا نیاز ندارید. تا این جمله از دهـان من خـارج شـد، یـک باره چشم‌های آقا شـیخ مرتضـی زاهـد پر از اشک شـد و با حالتی بسـیار منقلب و گریان فرمود: «نه آقا محمود،

۱- فرزنـدان مرحوم زاهـد در زمـان گرفتن شناسـنامه، شـهرت «جـاودان» را انتخـاب کردنـد و حتی در ثبت احوال و شناسـنامه مرحوم زاهد نیز نام و شهرت ایشان «شیخ مرتضی جاودان» ثبت شده است. نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص ۱۹۰.

۲- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۱۹۷ و ۱۹۸.

مرا دعـا کن! همه مـا به دعـا احتیـاج داریم. شـیطان قسم خورده است همه ما را گمراه کنـد. دعا کن محمود، دعا کن مرا، دعا کن!».(۱)

تسلیم و رضا

تسلیم و رضا

نقل است در شب اول شـهادت مرحوم حاج آقا مصـطفی، امام خمینی رحمه الله به خانه او رفت تا به عروسـش تسـلیت بگوید. وقتی امام از دری وارد شد که همیشه آقا مصطفی از آن در به استقبال و پیشواز ایشان می‌آمد، عروس امام (دختر مرحوم آیت الله حاج شـیخ مرتضـی حائری یزدی) خود را به دامان ایشان انداخت و گفت: «چکار کنم؟ مصـطفی کجاست؟» اگرچه صحنه دل خراشـی بود، ولی امام با اسـتقامت ویژه خود اشـکی نریخت و با حالتی استوار، خطاب به عروس و نوه‌هایشان فرمود: «صبر کنید، به خاطر خدا صبر کنید! مصطفی امانتی بود و از دستمان رفت».(۲)

نقـل است آیت الله محمـدحسن نجفی، معروف به صـاحب جواهر، در شب وفات فرزنـدش، در کنار پیکر او، پس از خوانـدن مقداری قرآن، به مطالعه و نوشـتن کتاب جواهر پرداخت. ایشان در بخشی از کتاب خود آورده است که ثواب این چند صفحه کتاب را به روح فرزندش هدیه می‌کند.(۳)

□ □ □

آیت الله خسروشاهی کرمانشاهی می‌گوید: آیت الله علی آقا قاضی، در فقر شدیدی به سر می‌برد، به گونه‌ای که توان پرداخت اجـاره خـانه اش را نیز نـداشت. روزی در نجف اشـرف، صـاحب‌خانه وسایل و اثاث ایشان را بیرون ریخت. ازاین رو، علی آقا قاضی مجبور شد با خانواده‌اش به کوفه

۱- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲- روزنامه اطلاعات، ش ۲۱۱۸۴، ۱/۸/۱۳۷۶ (ویژه نامه بیسـتمین سالگرد شهادت آیت الله سیدمصطفی خمینی)، ص ۸؛ پا به پای آفتاب، ج۲، ص ۴۶.

۳- نک: سید نعمت الله حسینی، مردان علم در میدان عمل، قم، مؤلف، ۱۳۷۵، چ ۱، ج ۶، ص ۱۱۵.

برود. در مسجد کوفه، محلی بود که افراد غریب در آنجا سکونت می کردند و علی آقا قاضی نیز در آنجا ساکن شد. علامه طباطبایی دراین باره می‌فرماید: «رفتم مسجد کوفه دیدم مرحوم قاضی و همه خانواده اش تب کرده اند و مریض هستند. هنگام نماز شد. علی آقا قاضی طبق معمول، در اول وقت به نماز ایستاد و بعد از نماز عشا آن چنان با توجه کامل آیه شریفه (آمَنَّ الرَّسُولُ) را تلاوت فرمود، مثل اینکه هیچ مشکلی پیش نیامده است و با آرامش وصف‌ناپذیر و شگفت‌انگیز به ذکر و دعا مشغول بود».(۱)

□ □ □

علامه حسن زاده آملی نقل می کند: علامه طباطبایی، همواره راضی به رضای خدا بود. اوایل، منزل مسکونی شخصی نداشتند و هر روز و هر از چند گاهی مجبور بودند، محلشان را عوض کنند. من یک بار به ایشان عرض کردم: آقا! ما باید هر شش ماه یک بار از شما آدرس جدیدی بگیریم. ایشان با کمال خونسردی از این مسئله گذشتند و گویی به طور کامل راضی به رضای الهی بودند.(۲)

مرگ اندیشی

مرگ اندیشی

میرزا مهدی شیرازی، از دانشمندان بزرگ و مراجع دینی، قبری را در حیاط خانه‌اش در کربلا کنده بود. وی همچنین، کفن خود را در سجاده اش گذاشته بود و وقتی نیمه‌های شب برای نماز شب از خواب برمی خاست، کفن را می‌پوشید و سپس داخل قبر می‌شد و با خود

۱- اسوه عارفان، ص۲۶.

۲- نک: محسن غرویان، در محضر استاد حسن زاده آملی، قم، دفتر نشر برگزیده، ۱۳۷۷، چ ۴، ص ۳۰.

می گفت: «ای میرزا مهدی! اکنون خود را مرده و این قبر را قبر خود فرض کن که تو را در آن به خاک سپرده اند. حال چه عمل شایسته‌ای داری؟» و با خود این گونه می‌گفت و می‌گریست و سپس این آیه را می خواند: «حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّی أَعْمَلُ صالِحًا فیما تَرَکْتُ کَلاّ إِنّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ؛ آن گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا بازگردان، شاید من در آنچه وانهاده ام، کار نیکی انجام دهم. نه، چنین نیست. این سخنی است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان، برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.» (مؤمنون: ۹۹ و ۱۰۰) سپس می‌گفت: «ساکت شو! تو شایسته بازگشت به دنیا نیستی. فرصت‌ها را از دست دادی.» ... و بار دیگر می‌گفت: «برخیز! خدا به تو مهلت داد تا چه کنی».(۱)

□ □ □

یکی از شاگردان استاد نمونه، حاج شیخ محمدتقی ستوده می‌گوید: با جمعی از شاگردان، پای درس مکاسب استاد ستوده نشسته بودیم. ناگهان عده‌ای جنازه‌ای را از رو به روی جلسه درس حرکت دادند. استاد ستوده درس را رها کرد و با سخنانی بسیار اثربخش فرمود: «هی نگویید درس اخلاق بگویم، این جنازه، درس اخلاق است، به فکر مرگ و معاد باشیم و گناه نکنیم».(۲)

شکرگزاری

شکرگزاری

دانشمند بزرگوار، آقای کریمی جهرمی نقل می‌کند: روزی در ایام بیماری آیت الله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی رحمه الله، به دیدن ایشان رفتم. دیدم دانه‌هایی از دست و سینه آقا بیرون آمده است. وقتی احوالشان را

۱- نک: سید محمدرضا غیاثی کرمانی، قصه ها و خاطره ها، قم، نجابت، ۱۳۸۵، چ ۱، ص ۷۹، (ترجمه: قصص و خواطر، نوشته: عبدالعظیم مهتدی بحرانی، قم، نوید اسلام، ۱۳۷۸، ص ۱۵۴).

۲- نک: ستارگان حرم، ج ۱۲، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.

پرسیدم، فرمود: «این درد از شدیدترین دردهاست، ولی این درد هم شکر دارد؛ زیرا یا کفاره گناهان است که باید شکر کرد به آخرت نیفتاده است یا ترفیع درجه است که این هم شکر دارد و در هر حال جای شکر است».(۱)

عشق و ارادت به اهل بیت (ع)

عشق و ارادت به اهل بیت (ع)

حجت الاسلام انصاری کرمانی، از اعضای دفتر امام خمینی رحمه الله می گوید: در روز شهادت حضرت فاطمه(س)، از حضرت امام تقاضا شد در جمع برادران دفتر (جماران) که مجلسی به همین مناسبت تشکیل داده بودند، حاضر شود. امام آمد و نشست. وقتی یکی از برادران شروع به خواندن مصیبت کرد، امام با صدای بلند گریست، به گونه‌ای که قطره‌های اشک، مانند دانه‌های مروارید بر گونه‌هایش فرو می‌غلتید.(۲)

□ □ □

حجت الاسلام سیدعلی اکبر محتشمی چنین نقل می کند: تکریم شخصیت های معصوم و افشای مظلومیت اهل بیت(ع) چنان مورد توجه امام خمینی رحمه الله بود که هیچ حادثه و بحرانی ایشان را از چنین عملی بازنمی داشت، به گونه‌ای که ایشان در روز تاسوعا در پاریس، در جمع خبرنگاران دستور داد یک ساعت به ظهر، مجلس روضه خوانی برپا کنند و یکی از آقایان روضه بخواند.(۳)

پسر سیدعلی آقا قاضی می گوید: ایشان هر سال خود را برای روز بزرگ غدیر خم آماده می کرد و بهترین لباس‌هایش را در آن روز می پوشید. همچنین، ولیمه و شیرینی و میوه تهیه و از آشنایان و دوستان

۱- نک: مهدی لطفی، نوری از ملکوت، قم، برگزیده، ۱۳۸۰، چ ۱، ص ۱۵۱.

۲- نک: جمعی از فضلا، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، گردآورنده: مصطفی وجدانی، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۶، چ ۶، ج ۲، صص ۵۵ و ۵۶.

۳- جمعی از فضلا، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، گردآورنده: مصطفی وجدانی، تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۶، چ ۶، ج ۱، صص ۴۸ و ۴۹، با اندکی تغییر و تلخیص.

و قوم و خویش دعوت می کرد. سپس از یکی از آنها می‌خواست خطبه ای را که رسول اعظم صلی الله علیه و آله در روز عید غدیر خم ایراد کرده و یکی از برجسته ترین و بهترین خطبه‌هاست، با صدای بلند بخواند. در این هنگام، نشاط و خوشحالی در چهره ایشان ظاهر می‌شد و سخنان دل نشین و شیرین بسیار و نکته‌های کمیابی که از شعر و نثر در خاطر داشت، برای حاضران بیان می کرد.(۱)

□ □ □

آیت الله مصباح می گوید: آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی، مرجع عالی قدر جهان تشیع، اهتمام بسیاری به برگزاری مراسم سوگواری برای ائمه معصوم(ع) داشت و در روزهای شهادت و مناسبت‌ها، در خانه ایشان مجلس عزا برپا می‌شد.

همچنین در ایام شهادت مادرش، صدیقه طاهره، حضرت زهرا(س)، در روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم جمادی الاول و روزهای اول، دوم و سوم جمادی الثانی در خانه ایشان مجلس عزا برپا بود. افزون بر این، در طول سال، در روزهای پنج‌شنبه نیز مجلس روضه در خانه ایشان برگزار می‌شد. علاقه آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی به سیدالشهدا(ع) به گونه‌ای بود که عصر عاشورا، بستگان را گرد خویش جمع می کرد و خود روضه می‌خواند و این کار را تا آخر عمر شریفش ادامه داد.(۲)

□ □ □

از حجت الاسلام کریمی نقل شده است عشق و محبت به اهل بیت(ع) وجود امام خمینی رحمه الله را پر کرده بود، به گونه ای که خویش را همواره به

۱- نک: اسوه عارفان، صص ۳۵ و ۳۶.

۲- نوری از ملکوت، صص ۱۳۶ و ۱۳۷، با اندکی تلخیص.

آنان نزدیک می دید. امام رحمه الله در برخورد با مشاهد مشرفه و در تشرف به زیارت قبور مطهر معصومین(ع)، [چنان بود که گویا] امام را در برابر خود ناظر و حاضر می دید.(۱)

□□□

محمـدتقی ادهم نژاد لنگرودی، درباره عشق خالصانه حاج شیخ علی رضا ممجّد لنگرودی به اهل بیت(ع) می نویسد: یکی از ویژگی های برجسته ایشان، عشق و اخلاص آن مرد بزرگ به خاندان عصـمت و طهارت(ع) بود. بنده شاهد بودم وقتی ایشان در ماه مبارک رمضـان، در مسـجد کنـار حـوزه علمیه به منبر می رفت و روضه می خوانـد، بی اختیـار و بـا صـدای بلنـد می گریست. حاج شیخ علیرضا، چنان اشعار عربی را سوزناک می خواند_ به ویژه اشعار مربوط به حضرت علی اصغر(ع) _ را که سخت ترین قلب ها می شکست و اشک از چشمان همه سرازیر می شد.

همچنین، در سال ۱۳۷۱روزی با ایشان در صـحن مدرسه فیضـیه درحال قدم زدن بودیم که روضه خوانی در زیر مَدْرس کتاب خانه فیضـیه، به مناسـبت ایام فاطمیه شـروع به روضه خوانی کرد. ایشان با شنیدن صدای روضه خوانی، روی سکویی نشست و درحالی که عصای خود را به زمین می زد، چنان گریست که تاکنون از هیـچ کس و در هیچ محفلی چنین گریسـتنی را ندیده بودم.(۲)

آقـای حسـین حیـدری دربـاره عشق و ارادت آقـا شـیخ مرتضـی زاهـد به اهـل بیت(ع)، می گویـد: یکی از خاطره‌های فراموش نشدنی آقا شیخ مرتضی، مربوط به گریه‌های آن بزرگوار است. من از دوران کودکی

۱- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص ۱۲۰.

۲- نک: ستارگان حرم، ج ۱۲، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.

به خوبی به یاد دارم که ایشان از همان شروع صحبت که می‌گفت «قال الصادق(ع)» همان طور آرام آرام از گوشه چشم‌هایش اشک سرازیر می شد و با این حال، اخبار و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت(ع) را برای مردم می‌خواند... .(۱)

□□□

استاد مرتضی مطهری، دلیل احترام ویژه خود به علامه طباطبایی را این گونه بیان می‌کند: «من فیلسوف و عارف بسیار دیده ام و احترام بـه ایشـان نـه به خـاطر این است که یـک فیلسـوف است، بلکه احـترامم به این جهت است که او عـاشق دلبـاخته اهل بیت(ع) است. علامه طباطبایی در ماه رمضان روزه خود را با بوسه بر ضـریح حضـرت معصومه(س) افطار می‌کرد. ابتدا به حرم مطهر مشرّف می‌شـد، ضـریح مقـدس را می بوسـید و سـپس به خانه می‌رفت و غذا می‌خورد. این ویژگی ایشان بود که مرا به شدت شـیفته ایشان نموده است. همچنین، ایشان غالباً در مجالس روضه و مرثیه روزهای جمعه شرکت می‌کرد و با تمام وجود زار زار گریه می کرد».(۲)

زیارت عاشورا در آخرین لحظه عمر

زیارت عاشورا در آخرین لحظه عمر

آیت الله محمدتقی بهجت می‌فرماید: «آیت الله حاج شـیخ محمدحسـین اصفهانی (مشهور به کمپانی) که صاحب آثار و دیوان و از اساتیـد محترم مـا بودنـد، از درگاه خـدا خواسته بودنـد که لحظه آخر عمرشان زیارت عاشورا بخواننـد و بعـد قبض روح شوند. که البته، دعای ایشان مستجاب شد و بعد از اتمام زیارت عاشورا از این عالم درگذشتند».(۳)

۱- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.

۲- نک: غلامرضا گلی زواره، منظومه معرفت، قم، انتشارات قیام، ۱۳۷۴، چ۱، صص ۹۲ و ۹۳.

۳- علیرضا خاتمی، داستان هایی از علما، قم، انتشارات مهدی یار، ۱۳۷۹، چ ۱، ص ۱۳۲.

خاک پای زائر حسینی شفای درد چشم

خاک پای زائر حسینی شفای درد چشم

آیت الله بروجردی می‌فرماید: «وقتی که من در بروجرد بودم، از درد چشم رنج می‌بردم. به پزشکان مراجعه نمودم، ولی آنها از معالجه من اظهار ناامیدی کردند. در ایام عاشورا، برخی هیئت‌های عزادار به منزل ما می آمدند. من در مجلس عزای امام حسین(ع) نشستم و گریه کردم، درحالی که چشمم به شدت درد می کرد. در همان حال به نظرم رسید خاک سر و صورت عزاداران را گرفته و به چشم خود بمالم. پس بدون اینکه کسی متوجه شود، خاک را گرفتم و به چشم خود مالیدم و احساس تخفیف درد کردم و احساس کردم که کم کم درد برطرف می شود، به گونه‌ای که از آن روز تاکنون به هیچ وجه درد چشم من عود نکرده، بلکه چشمم پرنور شده و احتیاج به عینک ندارم».(۱)

ارتباط معنوی با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

ارتباط معنوی با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

حجت الاسلام محمد محمدی اشتهاردی درباره مدرس وارسته، آیت الله سیدمحمود مرعشی چنین می‌نویسد: رابطه ایشان با حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف بسیار استوار و مخلصانه بود. هر روز صبح دعای عهد امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف را می‌خواند و با آن بزرگوار رابطه معنوی و ملکوتی خالصانه ای داشت. کتاب شرح دعای ندبه ایشان که بسیار مشروح و متقن است، نشان دهنده عمق ارتباط ایشان با عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ویژه امام عصر عج الله تعالی فرجه الشریف است.(۲)

تعهد به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

تعهد به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

روحانی شهید، علی اصغر نادری جهرمی (رضوان الله علیه)، همیشه خود را مدیون امام رحمه الله و انقلاب اسلامی می‌دانست. ایشان در آخرین روزهای

۱- قصه ها و خاطره ها، ص ۳۸؛ سیمای فرزانگان، صص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۲- نک: ستارگان حرم، ج ۱۱، ص ۴۷.

پیش از شهادتش، در وصیت نامه‌اش چنین می‌نویسد: «از مقدار مبلغی که در بانک، قرض الحسنه و نزد دیگران دارم، ده هزار تومان به مدرسه علمیه شهید آیت الله دستغیب و ده هزار تومان به مدرسه فیضیه قم بدهید. علت پرداخت این مبالغ این است که من این مقدار شهریه را از امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف گرفته ام و هنوز نتوانسته ام قدمی در راه اسلام بردارم».(۱)

انتظار فرج

انتظار فرج

یکی از دوستان شیخ رجب علی خیاط درباره ایشان می‌گوید: در سال هایی که خدمت ایشان بودم، احساس نکردم که ایشان خواسته مهمی جز فرج حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف داشته باشد. ایشان همواره به دوستان نیز سفارش می‌کرد تا حد امکان، چیزی جز فرج آقا از خداوند نخواهند. حالت انتظار به گونه‌ای در وجود شیخ قوّت داشت که اگر کسی از فرج ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف صحبت می‌کرد، ایشان منقلب می‌شد و می‌گریست.

همچنین، نکته مهمی که جناب شیخ بر آن تأکید داشت، آمادگی و آراستگی شخص منتظر بود؛ هرچند عمرش برای درک زمان حضور آن بزرگوار کافی نباشد. شیخ رجب علی همواره سفارش می‌کرد: «با همه وجود در انتظار ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه) باش و حال انتظار را با مشیت حق همراه کن».(۲)

یکی از شاگردان شیخ رجب علی خیاط نقل می‌کند: ایشان همواره متوجه حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف بود و ذکر صلوات را بدون «وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ» نمی گفت. جلسه‌های ایشان نیز بدون تجلیل از امام عصر عج الله تعالی فرجه الشریف و دعا برای فرج ایشان برگزار نمی شد. شیخ رجب علی در اواخر عمر که

۱- نک: داستان هایی از علما، ص ۳۷.

۲- نک: کیمیای محبت، صص ۶۱ و ۶۲.

احساس می کرد پیش از فرج از دنیا می‌رود، به دوستان می گفت: «اگر موفق به درک حضور حضرتش شدید، سلام مرا به او برسانید».(۱)

زیارت اهل بیت(ع)

زیارت اهل بیت(ع)

حجت الاسلام کریمی می گوید: تشرّف امام خمینی رحمه الله به حرم مطهر امیرمؤمنان، علی(ع) با آداب خاصی صورت می گرفت. ایشان با کمال ادب و متانت اذن دخول می‌خواند؛ از طرف پایین پا وارد حرم می شد و همواره مواظب بود از بالای سر مطهر حضرت علی(ع) عبور نکند. امام خمینی رحمه الله هنگامی که به ضریح مطهر می‌رسید، زیارت امین الله یا زیارت دیگری را با نهایت اخلاص می‌خواند. سپس دوباره به طرف پایین پای حضرت برمی گشت، در گوشه‌ای می‌نشست و زیارت نامه و دعا می‌خواند. سپس دو رکعت نماز می‌خواند، آن گاه با ادب خاصی حرم را ترک می کرد.(۲)

حجت الاسلام سیدحمید روحانی نیز دراین باره نقل کرده است: حضرت امام رحمه الله در اغلب ایام زیارتی، در کنار قبر امام حسین(ع) بود و در دهه عاشورا، هر روز زیارت عاشورا را با صد مرتبه سلام و صد لعن می خواند.(۳)

آخرت گرایی

آخرت گرایی

نقل است روزی یکی از ثروتمندان به آیت الله محمدحسن مامقانی مقداری پول داد و گفت: با این پول‌ها خانه‌ای برای سکونت خویش بخرید! آیت الله مامقانی پول را میان طلبه‌ها و نیازمندان تقسیم کرد و حتی

۱- کیمیای محبت، صص ۶۲ و ۶۳.

۲- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص ۱۲۲.

۳- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص ۹۸.

درهمی برای خود برنداشت. وقتی این خبر به صاحب مال رسید، نزد ایشان آمد و گفت: من این پول‌ها را دادم تا شما خانه‌ای برای خود تهیه کنید. مرحوم مامقانی فرمود: «من هم برای خودم بهترین خانه‌ها را در بهشت خریدم».(۱)

تمسک به اهل بیت(ع)

تمسک به اهل بیت(ع)

یکی از خادمان حرم مطهر امیرمؤمنان، علی(ع) می‌گوید: طبق معمول همیشه، پیش از طلوع فجر، برای روشن کردن چراغ‌های حرم مطهر به آنجا رفتم. ناگهان از طرف پایین پای حضرت علی(ع) صدای گریه‌ای بلند و ناله‌ای سوزناک به گوشم رسید. بسیار شگفت زده شدم و با خود گفتم: خدایا، این صدای کیست؟! این گریه جان‌سوز از کجاست؟! اغلب، این وقت شب زوار به حرم مشرّف نمی شوند... . در همین اندیشه‌ها بودم و آهسته آهسته پیش می‌آمدم تا ببینم که ناگهان، شیخ انصاری رحمه الله را دیدم که صورت را بر ضریح مقدس گذاشته و گریه می‌کند. ایشان همانند مادر جوان مرده، با سوز و گداز می‌گفت: «آقای من، مولایم، ای اباالحسن! این مسئولیتی که اینک به دوشم آمده، بس خطیر و مهم است. از تو می‌خواهم مرا از لغزش و اشتباه و عمل نکردن به وظیفه، مصون داری و در توفان های حوادث ناگوار، همواره راهنمایم باشی [که در غیراین صورت، از زیر بار مسئولیت‌های رهبری و مرجعیت شانه خالی خواهم کرد و آن را نخواهم پذیرفت]».(۲)

۲. رفتارهای عبادی

اشاره

۲. رفتارهای عبادی

زیر فصل ها

تعبد دینی

ذکر و یاد خدا

سحرخیزی

تقید به احکام دینی

تقید به گفتن اذان

نماز اول وقت

اهتمام به نماز شب

شب زنده‌داری

مناجات شبانه

انس با قرآن

اخلاص در انجام وظیفه

تعبد دینی

تعبد دینی

آیت الله حاج سیدمحسن خرازی، درباره آقا شیخ مرتضی زاهد چنین نقل می‌کند: ایشان نسبت به احکام و ظواهر شرع و عمل به رساله‌های عملیه بسیار

۱- نک: مردان علم در میدان عمل، ۱۳۷۶، چ ۱، ج ۷، صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- نک: سیمای فرزانگان، ص ۱۳۷.

متعبـد بود. معلوماتش در حـد اجتهاد نبود. ازاین رو، یکی از مراقبات و دغدغه‌های بزرگش این بود که به درستی (احتیاط) به احکام دینی عمل کند. همین امر سبب شده بود ایشان به محضر عالمان بزرگ تهران چون حضرت آیت الله خوانساری برود و دربـاره احکـام و مسائـل شـرعی از آنهـا بپرسـد. این تعبـد به احکام، از ویژگی‌های او بود و این دغـدغه در او بسیار محسوس بود.(۱)

□ □ □

دکتر حمید فرزام، از شاگردان شـیخ رجب علی خیاط، در توصـیف تعبد ایشان می گوید: شیخ، شریعت و طریقت و حقیقت را بـا هم داشت؛ نه اینکه ماننـد درویش‌هـا پشت پـا به شـریعت بزنـد. اولین حرف ایشـان به بنـده این بود: «برو حساب خمست را بکن!» و مرا نزد مرحوم آقا شیخ آشتیانی فرستاد و فرمود: «باید بروی خدمت ایشان!» خدمت ایشان رفتم و حساب کلبه محقری را که داشتم، کردم.(۲)

ذکر و یاد خدا

ذکر و یاد خدا

فقیه و عالم وارسـته، آیت الله حاج سـیدمحسن خرازی، درباره آقا شیخ مرتضی زاهد چنین نقل می‌کند: ایشان همواره در حال گفتن ذکر بود. این کار بسـیار مشـکل است، بسیار سـخت است که آدم همواره و در همه حال به یاد خـدا باشد. البته من کم سن و سال بودم که با ایشان آشنا شدم، ولی با این حال، تا آنجا که یادم هست، هیچ وقت یادم نمی آید، ایشان را در وضعیتی دیـده باشم که به کاری غیر از ذکر و یاد خدا بپردازد. ایشان هم خودش همواره در حال ذکر گفتن بود و هم می‌کوشـید افراد را به خدا و آخرت متوجه و به جنبه‌های معنوی مشغول سازد.(۳)

□ □ □

۱- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص ۱۰۸.

۲- نک: کیمیای محبت، ص ۵۳.

۳- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

یکی از ارادتمندان شیخ رجب علی خیاط می گوید: شیخ به استغفار و صلوات، بسیار اهمیت می‌داد و معتقد بود این دو ذکر، دو بال پرواز سالک است. شیخ می‌فرمود: «هر کس در طول زندگی زیاد صلوات بفرستد، به هنگام مرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله لب او را می‌بوسد».(۱)

سحرخیزی

سحرخیزی

حجت الاسلام سیدمحمود یزدی، درباره شوریده حالی آیت الله ملکی تبریزی، هنگام بیدار شدن در سحرگاهان برای خواندن نماز شب می گوید: ایشان شب‌ها که برای عبادت و شب زنده داری بر می‌خاست، ضمن اجرای دستورها و آداب برخاستن از خواب، همانند سجده و دعا، مدتی در بستر می گریست. سپس به حیاط می‌آمد و به آسمان می نگریست و آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره آل عمران را می خواند(۲) و سر به دیوار می گذاشت و مدتی گریه می کرد. آن گاه وضو می گرفت و چون به نماز برمی خاست و به تهجد مشغول می‌شد، حالش بسیار منقلب می‌شد. او در نمازها به ویژه در قنوت‌ها بسیار گریه می کرد.(۳)

□ □ □

ابوالحسن ربانی سبزواری درباره اهتمام آیت الله محمدحسین اعلمی حائری به سحرخیزی می‌نویسد: در احوال ایشان نوشته اند: همیشه ساعتی پیش از طلوع فجر بیدار می‌شد و به عبادت می‌پرداخت. در مدت اقامت در نجف و کربلا و قم، نماز شب خود را در حرم امامان معصوم(ع) و حضرت فاطمه معصومه(س) به جا می‌آورد و سپس نماز صبح و مستحبات و تعقیبات نماز را انجام می‌داد.(۴)

۱- نک: کیمیای محبت، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۲- مستحب است این آیات پیش از نماز شب تلاوت شود.

۳- نک: حضرت آیت الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی رحمه الله، رساله لقاءالله، ترجمه و مقدمه: سیداحمد فهری، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰، صص ۵ و ۶.

۴- نک: ستارگان حرم، ج ۱۲، صص ۲۵۷ و ۲۵۸.

تقید به احکام دینی

تقید به احکام دینی

آقای شیخ الاسلامی، درباره مقید بودن مرجع عالی قدر، آیت الله العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی، به احکام دینی، می گوید: مرحوم آیت الله گلپایگانی، فردی روحانی و معنوی بود، تقید بسیاری به انجام احکام شرع مقدس داشت و در عبادت بسیار حریص بود، وقتی وارد مسجدی می شد، نماز تحیت را ترک نمی کرد و این درسی بود برای دیگر طلبه‌ها. همچنین، ایشان همواره نماز اول ماه را می‌خواند و در ماه رجب نیز اعمال ام داوود را به جا می‌آورد. سالی در محضر ایشان به منبر رفتم و در شب اول ماه رجب، درباره اعمال این ماه صحبت کردم. فردا که خدمت ایشان مشرّف شدم، فرمود: «امروز همه خانواده ما روزه هستند».(۱)

تقید به گفتن اذان

تقید به گفتن اذان

حجت الاسلام آشتیانی، درباره مقید بودن مرجع بزرگوار، آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی به اذان گفتن، می گوید: معظم له تقید خاصی به اذان گفتن داشت و هر روز هنگام صبح، در خانه این عمل مستحب را به جا می‌آورد. یکی از عالمان دراین باره نقل کرده است: شبی مهمان ایشان بودم. نزدیک صبح صدای دل نوازی شنیدم. دقت کردم، دیدم صدای اذان است. با خود گفتم این فرد کیست که چنین خوب اذان می گوید؟ به دنبال صدا رفتم، دیدم حضرت آیت الله گلپایگانی در حال گفتن اذان است.(۲)

نماز اول وقت

نماز اول وقت

تیمسار شهید، صیاد شیرازی، درباره تقید امام به خواندن نماز اول وقت می گوید: پیش از شروع یکی از عملیات‌ها که خودمان را برای طرح

۱- نک: نوری از ملکوت، صص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲- نک: نوری از ملکوت، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.

برنامه آن آماده می کردیم، خدمت حضرت امام رسیدیم و به بیان گزارش کار پرداختیم. در این جلسه، حضرت آیت الله خامنه ای، آقای هاشمی رفسنجانی، وزیر دفاع و فرمانده محترم کل سپاه نیز حضور داشتند. گزارش‌ها خدمت حضرت امام داده شد. در اوج صحبت و گزارش، ایشان بلند شدند و به اتاق دیگر رفتند. پس از این کار امام، اولین کسی که صحبت کرد، آقای هاشمی رفسنجانی بود. ایشان پرسید: آقا! کسالتی عارض شده است؟ چون تنها چیزی که به ذهن می‌آمد، این بود. امام در پاسخ فرمود: «خیر! وقت نماز است» و این سخن را با چنان قاطعیتی بیان کردند که احساس کردیم ما تاکنون نماز نخوانده ایم. سجاده امام پهن بود. آن بزرگوار بر آن ایستادند و به مقدمات نماز پرداختند و ما نیز رفتیم وضو گرفتیم و پشت سر ایشان در یکی دو صف ایستادیم و نماز را به جماعت برگزار کردیم. این ماجرا به پایان رسید، ولی آثار رفتاری و اخلاقی این کار امام و روحیه تعبد ایشان، به نظر من اثری جاودانی برجای گذاشت.(۱)

□ □ □

رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «حضرت امام رحمه الله تا آخرین لحظه حیاتشان، ذکر و نماز و دعا را نیز فراموش نکردند. حاج احمد آقا، فرزند عزیز ایشان، می گفت: پیش از ظهر روز آخر حیات امام، ایشان روی تخت، دائم نماز می‌خواندند. مدتی گذشت، بعد پرسیدند: ظهر شده است؟ گفتم: بله. آن وقت خواندن نماز ظهر و عصر با نوافلش را شروع کردند. بعد از اتمام نماز، مشغول ذکر گفتن شدند و تا لحظاتی که در

۱- نک: علی صیاد شیرازی، امام و دفاع مقدس، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۸۱، چ ۴، صص ۶۵ و ۶۶.

حالت اغما به سر می‌بردند، مرتب پشت سر هم می گفتند: «سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُاللهِ وَ لا اِلهَ اِلّا اللهِ وَ اللهُ اکْبر.» این برای ما درس است. ما که رهبرمان را دوست داریم، باید به کارها و روحیات او توجه کنیم و از آن درس بگیریم».(۱)

□ □ □

خانم فاطمه طباطبایی، عروس حضرت امام رحمه الله، می گوید: توجه ایشان همیشه به وقت نماز بود؛ یعنی از وقتی که ساعت، یازده می‌شد، مرتب می‌پرسیدند: «ساعت چنده؟»؛ زیرا مقید بودند اول ظهر نمازشان را بخوانند. ایشان همواره مراقب و منتظر اول وقت نماز بودند. باور کنید از ساعت ۱۰:۳۰ تا ۱۲ نگران وقت نماز بودند و نمازشان را که می خواندند، آرامش پیدا می کردند و سپس چشم‌هایشان را می‌بستند.(۲)

اهتمام به نماز شب

اهتمام به نماز شب

حجت الاسلام حسن ثقفی، درباره اهتمام امام خمینی رحمه الله به خواندن نماز شب می گوید: هنگامی که امام برای اقامه نماز شب برمی خاست، مقید بود بی سر و صدا باشد. یادم هست در پاریس دو اتاق کوچک بود و من که آنجا می‌خوابیدم، می‌دیدم امام خیلی آهسته و درست مثل یک سایه برمی خاست و بدون سر و صدا وضو می گرفت و نماز شب می‌خواند.

برخی از خویشاوندان که از پانزده سالگی با امام رحمه الله بودند، گفته‌اند: از دوران نوجوانی که با امام خمینی رحمه الله بودیم، آقا شب‌ها چراغ موشی کوچکی برمی داشت و برای اینکه کسی بیدار نشود، به جای دیگری می رفت و نماز شب می‌خواند.(۳)

□ □ □

۱- علی خامنه ای، خاطرات و حکایت ها، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۹، چ ۲، ج۳، ص ۵.

۲- نک: حمید بصیرت منش و اصغر میرشکاری، فصل صبر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷، چ ۱، صص ۸۶ و ۸۷.

۳- نک: پا به پای آفتاب، ۱۳۷۴، چ ۲، ج ۱، ص ۱۴۲.

همسر امام رحمه الله نیز دراین باره می گوید: هیچ وقت نشد که من از نماز شب ایشان بیدار شوم؛ چون چراغ را روشن نمی کرد، حتی چراغ دست‌شویی را نیز روشن نمی گذاشت تا کسی بیدار نشود. هنگام وضو گرفتن برای نماز شب نیز ابری زیر شیر آب می گذاشت تا صدای چکه و ریزش آب موجب بیدار شدن کسی نشود.(۱)

آیت الله سید مصطفی خوانساری، درباره عبادت و تهجد شبانه امام خمینی رحمه الله این گونه نقل کرده است. یک سال در قم، برف زیادی آمده بود و سیل، نصف این شهر را خراب کرده بود. در همان وضع و با آن شدت سرما و یخبندان، امام نیمه‌های شب از مدرسه دارالشفا به مدرسه فیضیه می‌آمد و به هر زحمتی بود، یخ حوض مدرسه را می‌شکست، وضو می گرفت، زیر مَیْدَرَس می‌رفت و در تاریکی مشغول عبادت و نماز می‌شد و با سرور و شادی خاصی نماز شب را به جا می‌آورد. هنگام اذان نیز به مسجد بالاسر می‌آمد و پشت سر آیت الله حاج میرزا جواد ملکی به نماز می‌ایستاد. سپس برمی گشت و مشغول مباحثاتش می‌شد.(۲)

□□□

خواندن نماز شب و عبادت شبانه، حتی در شب پرواز سرنوشت ساز ایشان در دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ شمسی ترک نشد. یکی از همراهان امام که با ایشان در هواپیما بود، نقل می کند: به احترام آقا، طبقه بالای هواپیما را به ایشان اختصاص دادند تا در آنجا استراحت کند و کسی مزاحمش نباشد. من جسارت کردم و گفتم: بروم، ببینم آقا در چه حالی است. وقتی به طبقه بالا رفتم، دیدم آقا مشغول نماز است و اشک می‌ریزد.(۳)

□□□

۱- نک: غلامعلی رجایی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۷۸، چ ۲، ج ۳، ص۱۱۴.
۲- نک: پا به پای آفتاب، ۱۳۷۳، چ ۱، ج ۳، ص ۴۹.
۳- پا به پای آفتاب، ۱۳۷۳، چ ۱، ج ۲، ص ۲۳۴.

آقـای مصـطفی کفـاش زاده، از کارکنـان بیت امـام خمینی رحمه الله نقل می کنـد: شبی که صـبحش می‌خواسـتند امام را عمل جراحی کننـد، به دلیل ضـعف شدیـد امام، به ایشان خون تزریق شد. تا ساعت یازده شب که ایشان در حال استراحت و خواب بودند، خدمتشان بودم. موقع نماز شب رفتم و امام را بیدار کردم. برخاستند؛ وضو گرفتند و نماز شب مفصلی به جا آوردند که مردم فقط بخشـی از آن را از تلویزیون دیدنـد. اولین شبی بود که ایشان نماز شب می‌خواندند و چراغ اتاق روشن بود. به دلیل همین روشن بودن چراغ بود که توانسـتیم پنهـانی فیلمی از امـام تهیه کنیم که ملت عزیز ایران نیز لحظـاتی از راز و نیـاز امـام با خدا را ببینند.(۱)

شب زنده‌داری

شب زنده‌داری

آقای میرزا محمدتقی جاودان، پسـر مرحوم آقا شـیخ مرتضـی زاهد، درباره شب‌زنده‌داری پدرش می گوید: در دوران کودکی ام، شایـد هفت ساله بودم، شبی در کنار مادرم خوابیده بودم. نیمه‌های شب از شدت تشـنگی از خواب بیدار شدم. می‌خواسـتم مـادرم را صـدا بزنم و از او آب بخواهم، ولی ناگهـان صـدای گریه پـدرم را شـنیدم که در حـال قنوت بود. او به گونه ای می گریست که من نیز از گریه ایشان به گریه افتادم و در همان حال گریه، خوابم برد و به کلی تشنگی را فراموش کردم.(۲)

□ □ □

در شـرح حال محـدث بزرگ، حاج شـیخ عباس قمی آورده اند: ایشان در تمام دوره سال، در چهار فصل، حداقل یک ساعت پیش از طلوع فجر

۱- نـک: امام در سـنگر نماز، تهران، مؤسـسه تنظیم و نشـر آثار حضـرت امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۴، چ ۲، ص ۷۳؛ برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج ۳، ص ۱۶.

۲- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

بیدار می شد و به نماز و شب‌زنده‌داری می پرداخت. شیخ عباس قمی، به عبادت آخر شب و پیش از سپیده دم اهمیت بسیاری می‌داد و معتقد بود بهترین اعمال مستحبی، عبادت و شب‌زنده‌داری است. فرزند بزرگ ایشان می گوید: «تا آنجا که من به خاطر دارم، بیداری آخر شب از او فوت نشد. حتی در سفرها این شیوه عملی می‌شد».(۱)

مناجات شبانه

مناجات شبانه

حاج محمدحسین مباشر، درباره مناجات شبانه آقا شیخ مرتضی زاهد چنین می گوید: شبی از جلوی خانه مرحوم مجدالذاکرین، پدر آقا شیخ مرتضی رد می‌شدم. صدای خفیفی از درون خانه شنیدم. شب بود و همه جا در خاموشی فرو رفته بود. من کنجکاو شدم بدانم این صدای خفیف، در این ساعت شب چیست و با خود گفتم نکند دزد آمده باشد. به کنار در خانه رفتم و گوشم را تیز کردم. صدای آشنایی شنیدم، صدای مناجات و گریه آقا شیخ مرتضی زاهد بود که در آن زمان حدود بیست سال داشت. ایشان برای اینکه مزاحم اعضای خانه نباشد، به دالان خانه آمده و در آنجا به نماز و مناجات مشغول بود و با معنویتی خاص و با گریه، با خدا مناجات می کرد.(۲)

انس با قرآن

انس با قرآن

از حجت الاسلام ثقفی، درباره انس حضرت امام خمینی رحمه الله با قرآن نقل شده است: امام با قرآن خیلی مأنوسند، برای مثال، پس از صرف صبحانه و دیدار با مسئولان و کارهای دیگر، حدود ساعت نه ونیم صبح، پس از مقداری قدم زدن، شروع به تلاوت قرآن می کنند. سپس به انجام برخی امور

۱- نک: سیمای فرزانگان، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۲- آقا شیخ مرتضی زاهد، ص ۱۶۶.

و مطالعه نامه‌های محرمانه‌ای می‌پردازند که رسیدگی به آنها کار خود ایشان است. آن گاه دوباره نزدیک اذان ظهر وضو می گیرند و قرآن می‌خوانند.(۱)

پزشک مخصوص حضرت آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی رحمه الله که ۲۷ سال سابقه آشنایی با ایشان داشت، نقل می کند: من هر وقت خدمت ایشان می‌رفتم، مشغول تلاوت قرآن کریم بود. آن مرجع بزرگ، صبح و شام قرآن تلاوت می کرد و تا روزهای آخر عمرش این برنامه را ادامه داد و تلاوت قرآنشان هیچ گاه ترک نشد.(۲)

اخلاص در انجام وظیفه

اخلاص در انجام وظیفه

نقل کرده اند روزی آقای حاج سید محمود چایچی، از بزرگان تهران تصمیم گرفت آقا شیخ مرتضی زاهد را امتحان کند. آقا شیخ مرتضی هرهفته در خانه حاج محمود منبر می‌رفت و به جز جلسه‌های هفتگی، در برخی مناسبت‌ها نیز این جلسه‌ها به صورت ده روزه برپا می‌شد. بنابراین، آقا حاج محمود چایچی تصمیم گرفت از این به بعد، برای منبرها و روضه‌های آقا شیخ مرتضی هیچ پولی به او نپردازد و از این طریق او را امتحان کند. از آن پس، آقا شیخ مرتضی هر هفته به خانه او می‌آمد و بدون گرفتن هیچ مزدی وظیفه اش را انجام می داد و می‌رفت.

هفته‌ها به سرعت آمد و رفت و حاج محمود چایچی هیچ تغییری در رفت و آمدها و کیفیت منبرهای آقا شیخ مرتضی ندید، بلکه ایشان مانند هفته‌ها و ماه‌های گذشته، با شور و اشتیاق به این جلسه‌ها می‌آمد. سید محمود چایچی این امتحان را مدت دو سال ادامه داد و پس از دو سال، اطمینان یافت به راستی، پول برای آقا شیخ مرتضی زاهد ارزشی ندارد و ایشان هیچ توجهی به امور مادی نمی کند. اگر برای مواعظ و منبرهایش

۱- نک: پابه پای آفتاب، ج ۱، ص۱۴۴.

۲- نک: نوری از ملکوت، ص ۱۲۸.

پولی به او بدهنـد، می‌پـذیرد و اگر چیزی به او ندهنـد نیز هیـچ فرقی برایش نـدارد و برای او فقـط برپـا بودن این جلسه‌ها مهم است.(۱)

۳. رفتارهای عملی

اشاره

۳. رفتارهای عملی

زیر فصل ها

کنترل نفس

مجاهده با نفس

ثبات نفس

فروتنی

عزت نفس

کنترل خشم

صبر و تحمل

شجاعت

بزرگواری

دل‌سوزی

استفاده از فرصت‌ها

نظم

نفوذ کلام

تعهد

هماهنگی رفتار و گفتار

دوری از وابستگی‌های دنیوی

پاکیزگی

استعمال عطر

علاقه به ورزش

کنترل نفس

کنترل نفس

از آیت الله لنگرودی نقل شده است: شیخ مرتضی زاهد چنان از هوای نفس می‌ترسید که هرگاه در بالای منبر احساس می‌کرد مردم بیشتر از حد، مجذوب و شیفته او و سخنانش شده اند، به سرعت می‌کوشید این وضعیت را کنترل کند و مردم را از این حالت بیرون آورد. در این مواقع، برای مثال، آب می‌خواست و لحظاتی را به این شکل می‌گذرانید تا مردم از آن حالت بیرون بیایند.(۲)

□ □ □

آیت الله حاج آقا مرتضی تهرانی می‌گوید: یک روز از مرحوم پدرم پرسیدم: پدرجان! آقا شیخ مرتضی زاهد چگونه توانسته است به این خوبی، هوای نفسش را از بین ببرد و به مقام تشرّف دست یابد و این گونه نورانیت پیدا کند؟ پدرم گفت: «این آقا شیخ مرتضی، آنچه از اخبار و احادیث معتبر از کلمات معصومین(ع) در کتاب‌ها دیده و خوانده، باور کرده است و این باور و یقین نسبت به معارف اهل بیت(ع)، او را به این نورانیت رسانده است».(۳)

مجاهده با نفس

مجاهده با نفس

بارها اتفاق می‌افتاد مرحوم ملاعبدالله شوشتری، از مقدس اردبیلی پرسش هایی می‌کرد و آن دو عالم بزرگ درباره مسائل مطرح شده بحث و

۱- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص ۹۶.

۳- آقا شیخ مرتضی زاهد، ص ۲۱۶.

بررسی می کردند. در بسیاری از مواقع، ناگاه علامه اردبیلی در میان گفت‌وگو، سکوت می کرد یا می‌فرمود این بحث باشد تا به کتاب مراجعه کنم! سپس دست شوشتری را می گرفت، از محدوده شهر نجف خارج می‌شدند و به بیرون شهر می‌رفتند. وقتی به جای خلوتی می‌رسیدند، مقدس رو به شوشتری می کرد و می گفت: آن مسئله چه بود؟ سپس درباره آن مسئله بحث و بررسی می کرد و تحقیقات خود را درباره آن بیان می کرد. در این مواقع، مرحوم شوشتری با تعجب می‌پرسید: شما که به این خوبی مطلب را می‌دانستید، چرا آنجا مطرح نکردید؟ مقدس اردبیلی پاسخ می داد: «آنجا گفت‌وگویمان در حضور مردم بود و این احتمال وجود داشت میان ما جدل پیش آید و بر یکدیگر غلبه کنیم، ولی اینجا کسی جز خدای متعال نیست و از فخرفروشی و اظهار فضل دور هستیم».(۱)

ثبات نفس

ثبات نفس

نقل است حضرت آیت الله خامنه ای، رهبر انقلاب اسلامی ایران، در حال خواندن خطبه نماز جمعه در دانشگاه تهران بود که ناگهان بمبی ساعتی منفجر شد که یکی از عوامل مزدور حزب بعث عراق، در قالیچه‌ای جاسازی کرده بود. تعدادی بر اثر این انفجار به شهادت رسیدند و بدن‌های آنها به هوا پرتاب شد، ولی ایشان یک قدم نیز از جای خود حرکت نکرد و همچنان خطبه را ادامه داد و با قوت قلب و قدرت روح بسیار بالایی این آیه را تلاوت کرد: «رَبَّنا اَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ؛ بار خدایا! بر ما صبر را چون باران بریزان و ما را ثابت قدم گردان و بر قوم کافر پیروز کن!». (بقره: ۲۵۰)(۲)

۱- نک: سیمای فرزانگان، ص ۳۲۱.

۲- نک: قصه ها و خاطره ها، ص۵۶؛ قصص و خواطر، ص۳۱۲.

فروتنی

فروتنی

آیت الله موسوی تهرانی، درباره فروتنی آقا شیخ مرتضی زاهد چنین نقل کرده است: آیت الله حاج سیدابوالقاسم لواسانی، از مجتهدان و فقهای تهران بود. ایشان هفته‌ای یک روز در خانه ما جلسه داشت. بسیاری از مواقع، آقا شیخ مرتضی زاهد نیز در این جلسه‌ها حاضر می‌شد. ایشان با وجود اعتبار، مقام و منزلتی که در میان مردم داشت، با علاقه و شوق ویژه‌ای به این جلسه‌ها می‌آمد و به دور از هرگونه خودبینی و هوای نفسی، برخی احکام الهی و مسائل شرعی را از آیت الله لواسانی می پرسید.(۱)

□ □ □

از فتح الله فروغی، درباره فروتنی حضرت امام رحمه الله چنین نقل شده است: وقتی امام وارد مجالس می‌شد، با اینکه ابهتی خاص داشت، محبتش به دل‌ها می‌نشست و در کمال فروتنی، با حاضران برخورد می کرد. موقعیت های علمی و اقتدار سیاسی و فکری نتوانست ذره‌ای از این فروتنی بکاهد و این حالت را به خوبی می‌شد در رفتار و گفتار ایشان دید. امام خمینی رحمه الله، هرگاه به مجلسی وارد می‌شد، هر جا بود، می نشست و اغلب، نشستن در پایین مجلس و در میان افراد عادی را به جاهای دیگر ترجیح می‌داد.(۲)

حجت الاسلام سیدعلی غیوری می گوید: از دیگر نشانه‌های فروتنی امام این بود که در مسیر خانه به محل درس، دوست نداشت کسی پشت سر ایشان حرکت کند. اگر صدای کفشی می‌شنید، می‌ایستاد و می‌فرمود: «آقا بفرمایید!» و هیچ گاه حاضر نمی شد کسی پشت سر ایشان راه برود. امام

۱- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۲- نک: فتح الله فروغی و همکاران، گل های باغ خاطره، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۵، چ ۳، ص ۱۸.

خمینی رحمه الله بـا نهـایت متـانت و وقار حرکت می کرد، به این و آن سو نگاه نمی کرد و همیشه در هنگام قـدم زدن، جلوی پای خویش را نگاه می کرد.(۱)

□ □ □

از جمله ویژگی‌هـای اخلاقی آیت الله سـیدعباس مهری آن بـود که وی نه تنهـا خود را از همه عالمـان و خـدمت گزاران دین کوچک تر می‌دانست، بلکه در برابر مردم عادی نیز فروتن بود. هرکس به دیدار سـیدعباس می رفت، حتی اگر کم سن و سال بود، ایشان به احترامش از جا برمی خاست و با او به گرمی احوال پرسی می کرد.

□ □ □

فرزند سـید عباس مهری نیز در یادداشت های خود درباره ایشان می نویسد: «در یکی از روزها که]پدرم[در بستر بیماری بود، سـائلی وارد شـد. مـا اعتنای چنـدانی به او نکردیم، ولی ایشان با آن حال بـد، از جابرخاست وماننـد دیگران به او احترام کرد. پس از رفتن آن شخص، با ناراحتی به ایشان عرض کردم: شما با این کار، خودتان را اذیت می کنید. او کسی نبود که این قدر برایش احترام قائل شوید. ایشان با نگرانی به من پاسخ داد: «تو از کجا علم داری که مقام من نزد خدا از او بالاتر باشد؟!».(۲)

دکتر حمید فرزام، از شاگردان شـیخ رجب علی خیاط درباره فروتنی ایشان می گوید: «در رفتار با دیگران خیلی متواضع بودند. همیشه خودشـان درِخـانه را باز می کردنـد و اجازه ورود می‌دادنـد. گاهی بی تکلف، ما را به داخل اتاق کارشان می‌بردنـد که بساط خیاطی در آنجا بود. یک بار

۱- نک: حمیـد بصـیرت منش و همکاران، صـحیفه دل، تهران، مؤسـسه تنظیم و نشـر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۷، چ ۱، ص ۱۱۱.

۲- نک: ستارگان حرم، ۱۳۷۷، چ ۱، ج ۱، ص ۱۷۴.

زمستان بود، دو انار آوردند و یکی را به من دادند و گفتند: «بخور، حمید جان!» اصلاً تکبر نداشتند. انگار نه انگار که تفاوتی بین خود و دیگران قائلند. اگر نصیحتی می کردند، از باب ارشاد و هدایت و انجام وظیفه بود. همیشه دم در می‌نشستند و هر که می آمد،]به وی[تعارف می کردند».

□□□

یکی دیگر از شاگردان شیخ رجب علی خیاط می گوید: به اتفاق شیخ به مشهد رفته بودیم. راهی حرم شدیم. یکی از ارادتمندان شیخ، دیوانه وار خود را جلوی پای ایشان انداخت و خواست پای شیخ را روی چشم خود بگذارد، ولی ایشان اجازه نداد و فرمود: «نافرمانی خداوند را نکن و از این کار خجالت بکش! من چه کسی هستم؟».(۱)

□□□

حجت الاسلام ناطق نوری، درباره حضرت امام رحمه الله می گوید: در دوره اول مجلس شورای اسلامی که به خدمت امام رفته بودیم، یکی از آقایان، از امام تجلیل والایی کرد. چهره امام از این تجلیل مکدر شد و در آخر مجلس گفت: «امیدوارم این صحبت ها در من تأثیر نگذارد و من یک خدمت گزار بیش نیستم».(۲)

عزت نفس

عزت نفس

از مرحوم حاج آقا مصطفی نقل شده است: وقتی مرا به ترکیه تبعید کردند و من بعد از سه چهار ماه به خدمت امام رفتم، دیدم لای پرده های اتاق فقط یک ذره باز است و روشنایی کمی به داخل اتاق می‌آید. خدمتشان عرض کردم: چرا این پرده‌ها را کنار نمی زنید؟! بعد پرده‌ها را

۱- نک: کیمیای محبت، صص ۵۶ و ۵۷.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۳، ص۲۳۲.

کنار کشیدم و گفتم: چرا شما در تاریکی نشسته اید؟!]امام[فرمود: «من نمی خواستم کوچک ترین خواهشی حتی در مورد پرده از اینها بکنم».(۱)

کنترل خشم

کنترل خشم

یکی از عالمان می‌گوید: مرحوم آیت الله بروجردی، گاهی عصبانی و ناراحت می‌شد و بر سر طلبه ها و شاگردان خود فریاد می‌کشید. یک روز با خدای خود عهد کرد اگر عصبانی شد، یک سال به عنوان کفاره این عصبانیت روزه بگیرد. یک روز به دلیل مسئله‌ای که پیش آمده بود، بر سر یکی از طلاب فریاد زد، به سرعت پیمانش را به یاد آورد و به دنبال آن، یک سال به جز دو روز عید قربان و فطر (که روزه در آنها حرام است) را روزه گرفت.(۲)

صبر و تحمل

صبر و تحمل

آخوند ملاعباس تربتی، پدر آقای راشد، نمونه اعلای اخلاق و صفای قلب بود. وی زمینی زراعتی داشت که خود در آن کار می‌کرد. در آن مزرعه چاه مشترکی بود که همه کشاورزان در آن شریک بودند و به نوبت، از آب آن برای آبیاری مزرعه خود استفاده می‌کردند. روزی کشاورزان تصمیم گرفتند ملاعباس را امتحان کنند و میزان صبر و مدارای او را محک بزنند. ازاین رو، در ساعتی که نوبت آب ملاعباس بود، آب را به سمت زمین‌های خود هدایت کردند تا واکنش وی را در برابر غصب این حق مسلّم ببینند. ملاعباس وقتی از ماجرا باخبر شد، به کشاورزان گفت: «بی زحمت، وقتی زمین‌های خود را آب کردید، آب را به سمت زمین‌های من روانه کنید!» سپس رفت و به انتظار آب نشست.

۱- پا به پای آفتاب، ۱۳۷۳، چ ۱، ج ۳، ص ۶۴.

۲- نک: قصه ها و خاطره ها، ص ۳۶؛ داستان هایی از علما، ص ۱۹.

کشاورزان که این رفتار ملاعباس را دیدند، از وی عذرخواهی کردند و گفتند: آب حق شماست و ما می‌خواستیم شما را امتحان کنیم.(۱)

شجاعت

شجاعت

حجت الاسلام انصاری کرمانی می گوید: در ماجرای تصرف لانه جاسوسی، بیشتر مسئولان با این کار مخالف بودند و هر روز مسئله تازه ای مطرح می کردند. یکی می گفت: با امریکا نمی شود جنگید. دیگری می گفت: امریکا در منطقه نیرو پیاده کرده است. یکی می گفت: ناوگان امریکا آمده است، ولی امام رحمه الله فرمود: «امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.» همچنین، وقتی یکی از شخصیت های انقلابی از توطئه‌های موجود، نزد امام سخن گفت، امام با آرامی دست به سینه ایشان زد و فرمود: «تو چرا می‌ترسی؟ هیچ طوری نمی شود!». (۲)

بزرگواری

بزرگواری

آیت الله حاج حسن صانعی که مدت‌ها به مرند تبعید شده بود و با آیت الله میرزا علی اکبر مرندی در ارتباط بود، می‌فرماید: طلبه جوانی از قم، برای دیدن من به مرند آمده بود و نتوانسته بود مرا بیابد. ازاین رو، در آن شب زمستانی که برف شدیدی نیز می‌بارید، به در خانه آیت الله مرندی رفته و آدرس خانه مرا از ایشان پرسیده بود. آیت الله مرندی، با اینکه در آن زمان حدود هشتاد سال داشت و با وجود ضعف جسمانی، در آن برف و سرما همراه آن طلبه به راه افتاده و وی را به اقامتگاه من آورده بود. من وقتی صدای ایشان را از پشت در شنیدم، بسیار شرمنده شدم و عرض کردم: آقا! شما چرا زحمت کشیدید؟!

۱- نک: قصه ها و خاطره، صص ۴۵ و ۴۶.

۲- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۵۷؛ برداشت‌هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۲، ص ۳۰۵.

میرزا علی اکبر فرمود: «بچه‌ها خواب بودند؛ نخواستم آنها را بیدار کنم. لذا خودم خدمتتان آمدم».(۱)

□ □ □

نقل است سید رضی (گردآورنده نهج البلاغه)، چند جلد کتاب را به قیمت ده هزار دینار خرید. وقتی کتاب‌ها را به خانه آورد و به مطالعه آنها پرداخت، در حاشیه یکی از کتاب‌ها شعری به خط فروشنده دید که مضمون آن چنین بود: اگر من به پول نیاز نداشتم، این کتاب‌ها را نمی فروختم، ولی به دلیل فقر مالی، ناچار به فروش این کتاب‌ها شدم.

سید با دیدن این جمله، همه کتاب‌ها را به فروشنده بازگرداند و پول آنها را نیز پس نگرفت.(۲)

دل‌سوزی

دل‌سوزی

جوانی نزد شیخ محمدتقی شیرازی (رهبر انقلاب عراق) آمد و به ایشان بسیار دشنام و ناسزا گفت، ولی شیخ در برابر او سکوت کرد و هیچ واکنش تندی از خود نشان نداد. وقتی جوان از نزد شیخ بیرون رفت، شیخ دستور داد مقداری میوه که طبعی خنک و سرد داشته باشد، برای او بفرستند. وقتی دلیل این کار را پرسیدند، شیخ فرمود: «حرارت این جوان بسیار بالا بود و خوردن این میوه خنک، حرارتش را پایین می‌آورد».(۳)

استفاده از فرصت‌ها

استفاده از فرصت‌ها

حجت الاسلام رحیمیان، درباره استفاده بهینه امام خمینی رحمه الله از فرصت ها چنین نقل می‌کند: امام در بسیاری از اوقات، در آنِ واحد و هم زمان به

۱- نک: جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، قم، معروف، ۱۳۸۵، چ ۲، ج ۳، ص ۴۲۵.

۲- قصه ها و خاطره ها، ص ۷۰.

۳- قصه ها و خاطره ها، ص ۷۸؛ قصص و خواطر، ص ۶۲۴.

کارهای گوناگونی مشغول بود. در یکی از روزهای اوایل فروردین ۱۳۶۸، حدود ساعت هفت بعد از ظهر، امام مرا برای انجام کاری احضار کرد. وقتی خدمت ایشان رسیدم، یک ساعت از غروب گذشته بود. امام هنوز مشغول تعقیبات نماز مغرب و عشا بود و همان طور که تسبیح در دستش بود و ذکر می گفت، به پشت خوابیده بود و با بالاـ و پایین بردن پاهایش، نرمش مخصوصی که پزشک به ایشان توصیه کرده بود انجام می‌داد. همچنین، به تصویر تلویزیون نگاه می کرد و به صدای رادیو گوش می‌داد و افزون بر این، نوه عزیزش، علی را که در کنار ایشان دراز کشیده بود و می کوشید حرکت‌های امام را تقلید کند، نوازش می کرد و انجام نرمش، مانع از ابراز عطوفت ایشان به نوه خردسالش نمی شد.(۱)

حجت الاسلام مسیح بروجردی، درباره استفاده از فرصت‌ها که از ویژ گی های برجسته حضرت امام رحمه الله است، چنین می گوید: امام هیچ گاه اجازه نمی داد وقتش هدر رود. بارها می‌دیدیم در دقایق پیش از سفره که اغلب، به بطالت می گذرد، ایشان به تلاوت قرآن می‌پرداخت.(۲)

مرحوم آیت الله بروجردی، به دلیل مشغله بسیار که نتیجه مرجعیت و اداره شئون امت اسلامی بود، گاه چند دقیقه با تأخیر به جلسه درس می آمد و شاگردان به انتظار ایشان می‌نشستند. یک روز ایشان کمی بیشتر از حد معمول تأخیر کرد. وقتی آیت الله بروجردی وارد کلاس شد، یکی از حاضران اعتراض کرد و گفت: وقت ما ضایع می‌شود. آیت الله

۱- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۳۵۰.

بروجردی فرمود: «چرا وقت خود را ضایع می کنید؟! من دوازده جزء قرآن را در اوقات انتظار حفظ کرده ام. شما هم همین کار را بکنید و دقایق انتظار خود را با حفظ آیات قرآنی پر کنید!».(۱)

نظم

نظم

حجت الاسلام ایروانی نقل می‌کند: در یکی از سفرهایمان به عراق، با عده‌ای از فضلا، طلبه‌ها و دانشمندان، پس از نماز مغرب و عشا در صحن حرم امیرمؤمنان، علی(ع) نشسته بودیم و با هم صحبت می کردیم. وقتی صحبتمان تمام شد و آقایان خواستند بروند، ساعت را نگاه کردند. ساعت صحن حضرت علی(ع) دو و نیم را نشان می‌داد و ساعت آقایان نیز با ساعت حرم چند دقیقه اختلاف داشت. بنابراین، اختلاف ساعت پیش آمد. در حال گفت‌وگو دراین باره بودیم که حضرت امام از در قبله وارد صحن حرم شد. یکی از استادان نجف که در میان ما بود، گفت: «ساعت هایتان را میزان کنید! ساعت دو و سی دقیقه است. سیزده سال است که امام هر شب، در همین ساعت وارد صحن حرم می‌شود؛ ورود امام، خودش بهترین ساعت است».(۲)

نفوذ کلام

نفوذ کلام

نقل است ملامحسن فیض کاشانی، در راه سفر حج، به شهر اصفهان و به دیدار دانشمند بزرگ، سید حسین خوانساری رفت. در مجلس سیدحسین، فرزندش سید جمال الدین نیز حضور داشت. ملامحسن پرسشی مطرح کرد تا فرزند سید را بیازماید، ولی نتوانست پاسخ درستی بدهد. فیض با ناراحتی به پشت دست خود زد و گفت: «افسوس که در منزل سید

۱- نک: قصه ها و خاطره ها، ص ۴۰؛ قصص و خواطر، ص ۹۰.

۲- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۶۶، چ ۴، ج ۵، ص ۲۲.

حسین بسته شد!»؛ یعنی این فرزند درسی نخوانده و چیزی فرانگرفته است و نمی تواند جای پدرش را بگیرد.

این سخن ملامحسن، به شدت سیدجمال را تحت تأثیر قرار داد و تصمیم گرفت با کوشش و جدیت درس بخواند. ازاین رو، شبانه روز به مطالعه و تحقیق پرداخت. یک سال گذشت و ملامحسن فیض هنگام بازگشت از حج، دوباره به دیدار سیدحسین خوانساری رفت و همان پرسش را از پسرش، سید جمال کرد. سید جمال این بار به پرسش ملامحسن پاسخ درستی داد و ایشان دریافت که وی صاحب علم و معرفت شده است و گفت: «این سید جمال است، ولی نه آن سید جمال سال گذشته».(۱)

□ □ □

نقل است در جلسه‌ای که در خانه حاج سید مهدی خرازی برپا بود، آقا شیخ مرتضی زاهد سخنرانی جالبی کرد. پس از سخنرانی شیخ مرتضی، عالم و سیاست‌مدار برجسته، آقای بهبهانی که با توجه به شئوناتش، به شدت مراقب رفتار و سخنانش بود، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که هنگام ترک مجلس، به حاج سید مهدی خرازی گفت: «شیخ مرتضی زاهد، واقعاً آدم را به یاد حقیقت مرگ می‌اندازد».(۲)

تعهد

تعهد

از آقای حاج محمد معصومی نقل است: آن گونه که مرحوم پدرم، حاج حسین آقا معصومی برای ما نقل می‌کرد، مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد به برقراری جلسه‌هایش بسیار حساس بود. ایشان در هفته به صورت ثابت، هر

۱- نک: میرزا محمد تنکابنی، قصص العلما، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۶۴، چ ۲، ص۲۶۶.

۲- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص ۲۱۸.

شب جلسه داشت و شب‌های جمعه جلسه ایشان در خانه ما برقرار بود. همچنین، روزها در جلسه‌ای مخصوص زنان، به تعلیم و تربیت بانوان با ایمان تهران می‌پرداخت که یکی از جلسه‌های ویژه بانوان، هر هفته صبح‌های سه شنبه، در خانه خود آقا شیخ مرتضی برقرار بود. این جلسه‌ها در هیچ شرایطی تعطیل نمی شد؛ حتی در زمستان‌های سرد و یخ بندان.(۱)

هماهنگی رفتار و گفتار

هماهنگی رفتار و گفتار

نقل است ملامهدی نراقی، نسخه‌ای از کتاب اخلاقی جامع السعادات را پیش از چاپ برای سید مهدی بحرالعلوم فرستاد تا ایشان کتاب را مطالعه و درباره آن اظهارنظر کند. پس از مدتی خود ملامهدی به نجف رفت. خبر ورود ملامهدی همه جا منتشر شد و همه عالمان به جز سید بحرالعلوم به دیدن او آمدند. چند روز گذشت، ولی از سید خبری نشد. ازاین رو، ملامهدی تصمیم گرفت به دیدار سید برود. به خانه سید رفت، سلام کرد و با فروتنی نشست، ولی سید به او اعتنایی نکرد. اندکی نشست و بازگشت. سپس چند روز بعد دوباره به دیدار سید رفت، ولی این بار نیز احترام شایسته‌ای از سید ندید.

وقتی ملامهدی برای بار سوم به دیدار سید رفت، این بار سید پابرهنه به پیشوازش آمد و وی را در آغوش گرفت و بسیار احترام کرد. آن گاه فرمود: «شما کتابی بسیار ارزشمند درباره اخلاق نوشته اید و من همه آن را به دقت خواندم. اینکه من به دیدن شما نیامدم و حتی دو مرتبه به دیدن من آمدید و شما را احترام نکردم، به این دلیل بود که ببینم شما چقدر به کتاب خودتان عمل می‌کنید. آیا قادر به خویشتن‌داری هستید یا خیر؟ اکنون به من ثابت شد که مقام والایی در اخلاق دارید».(۲)

۱- آقا شیخ مرتضی زاهد، ص ۱۶۰.

۲- نک: قصه ها و خاطره ها، صص ۱۴۱ و ۱۴۲.

دوری از وابستگی‌های دنیوی

دوری از وابستگی‌های دنیوی

روزی از روزها میرزا ابوالحسن جلوه را گریان دیدند. از وی پرسیدند: دلیل گریه شما چیست؟ گفت: به این دلیل می گریم که دیوانه شده ام و هر چه می‌کوشم، درمان نمی شوم. پرسیدند: چرا این گونه فکر می کنی؟ گفت: هر کس به چیزی غیر خداوند علاقه‌مند شود، دیوانه شده است؛ زیرا همه چیز جز وجه خداوند فانی است و بقا، مختص ذات اوست. من احساس کردم در میان همه چیزهای دنیا، به این چند جلد کتابی که دارم، بسیار علاقه دارم و فهمیدم که این نهایت بی عقلی است.(۱)

پاکیزگی

پاکیزگی

حجت الاسلام رحیمیان می گوید: امام فقط زمانی که بیمار بود و پزشکان اجازه نمی دادند، حمام نمی رفت. یک بار به توصیه پزشکان دو جمعه متوالی حمام نرفت، ولی با این حال، لباس‌هایش را طبق معمول همیشه عوض می کرد.

امام با وجود سادگی در پوشش، بسیار مرتب و پاکیزه بود. لباس‌های ایشان نیز همیشه تمیز بود. هیچ گاه در کف جوراب‌هایشان اثری از چرک دیده نمی شد. با اینکه تمام محیط زندگی و فرش های ساده شان تمیز بود، ولی ایشان همواره با دمپایی‌هایی که سال‌های سال کار کرده و کف آنها ساییده شده بود، روی فرش راه می‌رفت.(۲)

استعمال عطر

استعمال عطر

حجت الاسلام توسلی می گوید: من بارها که در خدمت امام بودم، می دیدم ایشان پیش از هر نمازی، نخست عطر استعمال می کرد. این کار امام برایم

۱- نک: غلامرضا گلی زواره، دیدار با ابرار (میرزا ابوالحسن جلوه، حکیم فروتن)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، چ ۱، ص ۱۷۷.

۲- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۳، ج ۲، ص ۱۶۱.

جالب بود و همیشه از خود می‌پرسیدم چرا ایشان پیش از هر نماز عطر استعمال می‌کند. تا اینکه به روایتی از امام صادق(ع) برخوردم که فرموده بود: «کانَ رَسُولُ اللهِ ما یُنْفِقُ عَلی طَیبِهِ اَکْثَرَ مِمّا یُنْفِقُ لِطَعامِهِ؛ پولی که پیامبر صرف خوش‌بو کردن خودشان می‌کرد، بیشتر از پولی بود که خرج غذا و طعام ایشان می‌شد».(۱)

علاقه به ورزش

علاقه به ورزش

از خانم زهرا مصطفوی نقل است: شبی امام دراز کشیده بودند و داشتند طبق برنامه، ورزش و نرمش انجام می‌دادند. از تلویزیون هم برنامه‌ای پخش می‌شد که امام به آن نگاه می‌کردند. از بالای سرشان که نگاه کردم، دیدم در عین اینکه دارند حرکات نرمششان را می‌شمارند، به تلویزیون هم نگاه می‌کنند. برنامه ایشان این گونه نبود که به خاطر دیدن تلویزیون، برنامه ورزش را رها کنند. ایشان طبق برنامه، چون زمان نرمش بود، این کار را دنبال می‌کردند.(۲)

□ □ □

از حجت الاسلام علی دوانی نقل شده است: «شاید در میان مراجع تقلید و علمای بزرگ ما، این ویژگی امام خمینی رحمه الله هم استثنایی باشد که از زمان نوجوانی؛ یعنی حدود هشتاد سال پیش، کاملاً به فکر سلامتی خود بودند. روش معمول روحانیان این است که چندان به فکر ورزش و تفریح سالم نیستند، ولی آقا روح الله خمینی رحمه الله هشتاد سال پیش، چه در خمین پیش از بیست سالگی و چه در قم تا حدود بیست و پنج سالگی، هرگز ورزش و تفریحات سالم را به منظور تقویت جسم و جان فراموش نمی کردند و ابایی نداشتند که این را

۱- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۳، ج ۲، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۳، ص ۱۶.

دیگران هم بدانند. خودشان یک بار فرمودند: «در جوانی تفنگ به دست می گرفتم و از آن استفاده می کردم.» چنان که می گویند: ایشان اسب سواری هم می کرده اند».(۱)

۴. رفتارهای علمی

اشاره

۴. رفتارهای علمی

زیر فصل ها

تواضع علمی

تواضع علمی

حجت الاسلام حاج شیخ عبدالعلی قرهی، از دوستان و یاران دیرین امام رحمه الله می گوید: امام خمینی رحمه الله کتاب ارزنده تحریرالوسیله را زمانی که در ترکیه بود، حاشیه زده بود. وقتی می‌خواستند این کتاب را چاپ کنند، یک جلدش را برای امام آوردند. من کتاب را خدمتشان بردم و به ایشان نشان دادم. تا چشم امام به پشت جلد این کتاب افتاد، چنان ناراحت شد که کتاب را به زمین زد و فرمود: «چرا قبل از انجام این کارها به من نمی گویند؟ باید این نوشته از بین برود.» پشت جلد این کتاب، از امام خمینی تعریف و تجلیل شده بود. پس از این دستور امام، به سرعت نزد شخصی که پیشنهاد چاپ آن عبارت را داده بود، رفتم و گفتم: باید این نوشته از بین برود. آن گاه کتاب را برای حذف آن عبارت به چاپخانه بردند. متصدی چاپخانه از این ماجرا بسیار تعجب کرد؛ زیرا تا به حال به چنین ماجرایی برنخورده بود.(۲)

نقل است شیخ انصاری همتی بلند و اخلاقی نیکو داشت و به امور طلبه ها، خود، رسیدگی و مانند پدری مهربان آنان را تربیت می‌کرد. چند روزی بود شیخ دیرتر از وقت مقرر، برای تدریس حاضر می‌شد. علت تأخیر ایشان را پرسیدند، فرمود: «یکی از سادات به تحصیل علوم دینی مایل

۱- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۳، ص ۱۶۹.

۲- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۶۴، چ ۱، ج ۶، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

گشته و این امر را با چند نفر درمیان نهاده تا درس مقدمات برایش گویند، ولی هیچ یک از آنان حاضر نشدند و شأن خود را بالاتر از آن دیدند. به این جهت خود، متصدی این امر شده و درس او را به عهده گرفته‌ام».(۱)

□ □ □

روزی دو دانشمند بزرگ، ملاخلیل قزوینی و ملامحسن فیض کاشانی درباره موضوعی به مباحثه و گفت‌وگوی علمی پرداختند، ولی هیچ یک نتوانست دیگری را قانع کند. ازاین رو، بحث بدون نتیجه ماند و ملاخلیل به شهر خود، قزوین رفت. طولی نکشید که ملاخلیل با مطالعه و تحقیق بیشتر متوجه شد حق با ملامحسن فیض بوده است. بنابراین، با پای پیاده از قزوین به سمت کاشان حرکت کرد و به در خانه فیض آمد و در را کوبید. ملامحسن پرسید: کیست؟ ملاخلیل پاسخ داد: ای نیکوکار! گناهکار به سوی تو آمده است. ملامحسن او را شناخت و در را باز کرد و او را به خانه برد. ملاخلیل دقایقی نشست، سپس به ملامحسن گفت در آن مباحثه علمی حق با شما بود و من آمده ام تا شما را از این مطلب باخبر کنم. سپس برخاست تا به قزوین برود و هر چه ملامحسن اصرار کرد چند روزی مهمان او باشد، نپذیرفت و گفت: «من فقط آمده بودم به اشتباه خود اعتراف کنم».(۲)

آخوند ملاعلی همدانی می‌فرماید: در محضر عالم بزرگوار، حاج شیخ ابوالقاسم میرزای قمی بودیم که حاج شیخ عبدالکریم حائری وارد شد. سپس مسئله‌ای را مطرح کرد و میرزای قمی به ایشان پاسخ داد. شیخ عبدالکریم به سرعت خادم خود را صدا زد و فرمود: «این مسئله را

۱- نک: سیمای فرزانگان، ص ۲۹۱.

۲- نک: قصه ها و خاطره ها، ص ۹۵؛ قصص و خواطر، ص ۳۵۵؛ سیمای فرزانگان، ص ۳۱۹.

شخصـی از اهالی اراک از من پرسـیده بود و من برای او جوابی فرسـتادم، ولی جواب میرزا را از جواب خودم صحیح تر دیدم. شتاب کن و جواب مرا پس بگیر و جواب میرزا را برای آنها بفرست!».(۱)

□□□

آیت الله خویی، از بزرگان و مراجع تقلید بود که در نجف اشـرف کلاس درسـی داشت. روزی یکی از عالمان برجسـته که از خارج به نجف آمـده بود، در درس ایشان حاضـر شـد و اشـکالی علمی به ایشان وارد کرد. آیت الله خویی پـذیرفت و اعتراف کرد اشکال وی وارد است. یکی از شاگردان برجسته آیت الله خویی با تعجب به ایشان گفت: شما چگونه دربرابر اشکال او به این سادگی تسـلیم می‌شویـد و هیچ‌گونه بحث و مناقشه نمی کنید؟ آیت الله خویی فرمود: «من از این اشـکال غافل بودم و این عالم مرا متوجه این اشکال ساخت و درست نیست که من بعد از توجه به حکم صحیح، اصرار بر خطای خود بنمایم».(۲)

□□□

نقل است شخصی نزد علامه طباطبایی رحمه الله آمد و مسئله‌ای ساده و پیش پا افتاده درباره غسل مطرح کرد. علامه پاسخ وی را داد و سـپس فرمـود: «شـما این مسـئله را از شـخص دیگری نیز سؤال کنیـد.» من از شـنیدن این سـخن تعجب کردم؛ زیرا آن مسـئله چنـان سـاده بود که نزدیک بود من بگویم: آقا! همین طور است و به پرسـش دوباره از شـخص دیگری نیاز نیست، ولی دریافتم علامه از سر فروتنی چنین سخنی گفته است. بعدها از آن شخص سؤال کننده پرسیدم: چه لزومی داشت مسئله به این

۱- قصه ها و خاطره ها، ص ۴۸؛ قصص و خواطر، ص ۴۵۳.

۲- قصه ها و خاطره ها، ص ۶۴؛ قصص و خواطر، ص ۷۷.

سادگی را از ایشان بپرسید؟ وی گفت: پاسخ مسئله را بلد بودم. فقط می خواستم چند کلمه‌ای با این اسطوره تقوا سخن گفته باشم.(۱)

□□□

درباره فروتنی علمی شیخ انصاری آمده است: شیخ انصاری رحمه الله، در دانش و تقوا سرآمد روزگار بود. امروزه نیز عالمان و فقیهان به فهم دقایق کلامش افتخار می‌کنند. وقتی از ایشان پرسشی می‌شد، اگر نمی دانستند، با صدای بلند می‌گفتند: «ندانم، ندانم، ندانم.» ایشان با این کار خود، به شاگردان می‌فهماندند اگر چیزی را نمی دانند، از گفتن کلمه نمی دانم، ننگ نداشته باشند.(۲)

اشتیاق علمی

اشتیاق علمی

یکی از ویژگی‌های اخلاقی محدث قمی، علاقه فراوان ایشان به نوشتن و مطالعه کتاب بود. فرزند بزرگ ایشان دراین باره می‌گوید: در اوان کودکی هرگاه با مرحوم پدرم از شهر بیرون می رفتیم، از اول صبح تا شب، مرتب به نوشتن و مطالعه مشغول بود.

خود محدث قمی نیز درباره عشق و علاقه اش به کتاب چنین می فرماید: «زمانی که در قم تحصیل می‌کردم، خیلی تنگ دست بودم، تا جایی که یک قران دو قران جمع می‌کردم تا اینکه مثلاً ـ سه تومان می‌شد، آن را برمی‌داشتم، از قم تا تهران پیاده می‌رفتم و با آن کتاب می‌خریدم. سپس به قم برمی‌گشتم و به تحصیل ادامه می‌دادم».(۳)

مجتبی مطهری، فرزند استاد گران‌قدر مرتضی مطهری درباره اشتیاق و علاقه استاد به امر مطالعه و تحقیق می گوید: «از ویژگی‌های پدر

۱- نشریه شما، سال چهارم، ش ۱۸۹، ۲۶/۱۸/۱۳۷۹، ص ۵؛ سیمای فرزانگان، ص ۳۰۲.
۲- سیمای فرزانگان، ص ۳۱۲.
۳- نک: گلشن ابرار، ۱۳۷۹، چ ۱، ج ۲، ص ۵۷۴.

بزرگوارم این بـود که به مطـالعه و تحقیـق علاـقه شدیـدی داشت و از وقت و عمرشـان کمـال اسـتفاده را می‌کرد. در یکی از روزهـایی که به کتـاب‌خـانه ایشـان رفته بودم و بـا کنـج کـاوی و دقت به کتـاب‌های ایشان نگاه می‌کردم، پـدرم به من گفت: «مجتـبی! من در طـول عمرم خیلی کتـاب خوانـده‌ام و رشـد و کمـال علمی خود را تـا حـدی مرهون همین مطـالعه و تفکر می دانم».(۱)

محمـدعلی لاهیجی، درباره علاقه خویش به مطالعه کتاب‌های گوناگون چنین می‌گویـد: «اشتیاق به مباحثه و مطالعه، چنان مرا بی قرار کرده بود که به لـذت‌های دیگر توجه نداشـتم و در بسـیاری از شب‌ها به خاطر مطالعه بیـدار می‌مانـدم. والـدینم از این موضوع دلشان به رحم می‌آمـد و مرا نصـیحت و التماس می‌کردند که کمی استراحت کنم، ولی فایده‌ای نداشت. اگر در حین مطالعه با مشـکلی روبه‌رو می‌شدم، از پدرم می پرسـیدم. بسـیاری کتاب‌ها را در فنون و موضوع‌های مختلف مطالعه کردم و در عین حال، علاقه زیادی هم به عبادت و طاعت خداوند داشتم».(۲)

□ □ □

نقل است آیت الله سـید محمد کوه کمری، عشق فراوانی به مطالعه داشت، به گونه‌ای که هنگام مطالعه هرگز احساس خستگی نمی کرد. عادت ایشان این گونه بود که هر سه چهار سال یک بار، همه کتاب‌های درسـی حوزه را از مقدمات گرفته تا کفایه به دقت مطالعه می‌کرد.(۳)

آقـا حسـین طباطبـایی قمی، از مراجع والاـ و وارسـته، به مطـالعه و درس و بحث علاـقه بسـیاری داشت. نقـل است در شب‌های احیای ماه مبارک

۱- جمعی از فضـلا و یاران، سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۷۴، چ ۵، ج ۲، صص ۱۵۲و ۱۵۳.

۲- نک: جعفر پژوم، چراغ تجربه، تهران، نشر ثالث، ۱۳۷۶، چ ۱، ص ۱۷۳.

۳- نک: مردان علم در میدان عمل، ۱۳۷۵، چ ۶، ج ۱، ص ۷۰.

رمضان که مردم به خوانـدن قرآن و دعا و به جا آوردن اعمال شب قـدر مشـغول بودنـد، ایشان به درس و بحث می‌پرداخت و می‌فرمود: «فراگیری علم، از حرم رفتن و قرآن خواندن برتر و افضل است». (۱)

پشتکار علمی

پشتکار علمی

عالم جلیل القـدر، محـدث قمی آثار فراوانی دارد. ارزشـمندترین تألیف ایشان سـفینه البحار است که نگارش و گردآوری آن سـال هـا، طول کشـیده است. خود ایشـان فرموده است: «برای تـألیف سـفینهالبحار، دوبـار بحارالا‌نوار را از اول تـا آخر مطالعه کردم.» نقل است محدث قمی برای تألیف این کتاب هفت سال شب و روز مشـغول مطالعه بوده است و از مطالعه بسیار و خم شدن بر روی زمین، دچار چنان تنگی نفسی شده بود که گاهی نمی توانست حتی کتابی را از روی زمین بردارد. (۲)

□ □ □

آقـای مجتبی مطهری، فرزنـد اسـتاد مرتضـی مطهری نقـل می‌کنـد: پـدرم در طول روز، هشت تا ده ساعت را به تفکر و مطالعه می‌گذرانـد. در دانشـکده الهیات، اتاق مخصوصـی داشت که ساعت‌های آزاد و غیر درسـی خود را در آنجا به تحقیق و تفکر می‌گذرانـد. زمـانی که دانشـجوی الهیات بودم، روزی پـدر بزرگوارم به من فرمود: «مجتبی! انسان بایـد از وقت و عمر خویش استفاده کند. ببین حالا معنای کار و کوشش را بهتر می‌توانی درک کنی». (۳)

سید نعمت الله جزایری، در نقل خاطره‌ای از زندگی خود می‌گوید: «در گرمای تابستان، طلاب شب‌ها به بام مدرسه می رفتند، ولی من در

۱- گلشن ابرار، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲- نک: مردان علم در میدان عمل، ج ۷، ص ۸۷.

۳- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۱۵۳.

حجره ام را می‌بستم و شروع به مطالعه و حاشیه نویسی و تصحیح می کردم تا اذان صبح. بعد از نماز صبح، صورتم را بر روی کتاب می گذاشتم و لحظه‌ای می‌خوابیدم تا آفتاب طلوع می‌کرد و آن گاه تا ظهر به تدریس می‌پرداختم. بعد از ظهر هم به درس می‌رفتم و درس می خواندم. بسیاری از مواقع از سر راه، نانی می گرفتم و می‌خوردم. چون اغلب برای مطالعه، روغن چراغ نداشتم، اتاقی بلند گرفته بودم که درهای متعدد داشت و در آن می‌نشستم و زیر نور ماه کتابم را می گشودم و می‌خواندم و چون ماه دور می‌زد، دری دیگر را که رو به ماه داشت، می‌گشودم و کتاب می‌خواندم. دو سال همین کار را کردم تا آنجا که چشمانم ضعیف شد».(۱)

□ □ □

مرجع عالی قدر، آیت الله فاضل لنکرانی، درباره پشتکار علمی حاج شیخ محمدتقی ستوده می‌فرماید: «ایشان کسی بود که خودش را وقف تدریس کرده بود و در این زمینه من از ایشان به عنوان یک مثل (نمونه) یاد می‌کنم. ایشان کاری می‌کرد که شاید ما نمی توانستیم انجام دهیم؛ یعنی از ساعت هشت صبح که روی منبر تدریس می‌رفتند، تا ساعت یازده، سه درس پشت سر هم می‌گفتند، که ما چنین قدرتی نداشتیم».(۲)

□ □ □

جلال الدین همایی، در مصاحبه‌ای رادیویی نقل کرده است: در شهر اصفهان، در خدمت آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی درس می‌خواندم. روزی هنگام درس، حال ایشان به هم خورد و بر زمین افتاد و بی هوش شد. پزشکی برای ایشان آوردم و به تجویز پزشک آب قندی به

۱- نک: چراغ تجربه، ص ۱۴۲.

۲- ستارگان حرم، ج ۱۲، ص ۴۱.

آیت الله قزوینی دادم. وقتی مقداری نوشید، چشم خود را باز کرد، بلند شد و کتاب را برداشت و گفت: بحث به کجا رسید؟ مثل اینکه هرگز اتفاقی نیفتاده است. پزشک گفت: ایشان از شدت گرسنگی به این حالت افتاده است. غذایی برایشان تهیه کنید! وقتی تحقیق کردم، فهمیدم ایشان دو روز است چیزی نداشته و ذره‌ای غذا نخورده و به کسی هم چیزی نگفته است.(۱)

تبادل علمی

تبادل علمی

علامه حسن زاده آملی می‌فرماید: «آقایی پیش من آمد و گفت: می‌خواهم صرف و نحو بخوانم و گفت: ماهیانه چقدر به شما بدهم که]نزد شما[صرف و نحو بخوانم؟ گفتم: بنده وقتی برای این امور ندارم. بعد دیدم ایشان زبان فرانسه می‌داند. گفتم: آقا! پس حالا ـ که این طور است، یک روز من به شما درس عربی می‌دهم، یک روز هم شما به من فرانسه تعلیم بدهید. این گونه مبادله می کنیم که دیگر شما به ما پول ندهید و من هم که پول ندارم بدهم، درس فرانسه بخوانم. بعد سؤال کردم: چطور است؟ ایشان قبول کرد و درسش را شروع کرد».(۲)

رنج تحصیل

رنج تحصیل

آیت الله میرزا علی آقا غروی علیاری درباره سختی‌های دوران تحصیل خود می‌فرماید: «در سال ۱۳۴۰ ه‍ـ .ق راهی نجف شدم. ابتدا در مدرسه مرحوم آیت الله العظمی ایروانی حجره گرفتم. این مدرسه به خاطر اینکه مدتی تعمیر نشده بود، امکانات کافی نداشت. هوای گرم نجف و شوری آب و شاید هم ناآشنایی بنده به آب وهوای آنجا، به شدت مرا می‌آزرد. مطالعه در حجره مدرسه برایم ممکن نبود. روزی چند بار داخل حوض

۱- نک: قصه ها و خاطره ها، صص ۹۶ و ۹۷.

۲- عبدالرحمان باقرزاده بابلی، جمال سالکین، قم، انتشارات لاهیجی، ۱۳۷۹، چ ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

آب می‌رفتم تـا بتوانم گرما را تحمل کنم و انـدکی به مطالعه و تحقیق بپردازم. بعـدها یکی از فضـلا توانست از فرزنـد مرحوم سید یزدی اجازه بگیردکه روزها از سـرداب‌های مدرسه سـید استفاده کنم. سرداب‌ها خیلی نمور بود، ولی چاره‌ای نبود. مدتی گذشت تا آنکه عنایت خداوند و توجه مولای متقیان(ع) شامل حالم شد و در مدرسه‌ای دیگر حجره گرفتم».(۱)

احترام به استاد

احترام به استاد

علامه حسن زاده آملی نقل کرده است: «بنـده حریم اساتیـد را بسیاربسـیار حفظ می‌کردم. سـعی می‌کردم در حضور اسـتاد به دیوار تکیه نـدهم، سـعی می‌کردم چهـار زانو بنشـینم، مواظب بودم حرفی را زیـاد تکرار نکنم، چون و چرا نمی کردم که مبادا سبب رنجش استاد شود. یک روز محضر آقای مهدی الهی قمشه‌ای نشسته بودم. خم شدم و کف پای ایشان را بوسیدم. ایشان برگشـتند و به من فرمودنـد: «چرا این کـار را کردی؟!» گفتم: من لیـاقت نـدارم که دست شـما را ببوسم. برای بنـده خیلی مـایه مباهات است، خب چرا این کار را نکنم؟».(۲)

□ □ □

یکی از شـاگردان علامـه طباطبـایی درباره علاقه و احترام فراوان علامه به اسـتادش مرحوم قاضـی می‌نویسـد: «من یک روز به علامه عطر تعارف کردم. ایشان عطر را گرفته و تأملی کردنـد و گفتنـد: دو سال است که اسـتاد ما مرحوم قاضـی رحلت کرده اند و من از آن وقت تا به حال، عطر نزده ام و تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطر می‌دادم، در

۱- مجله حوزه، (مصـاحبه بـا آیت الله علی غروی علیـاری)، قم، انتشـارات دفتر تبلیغـات اسـلامی حوزه علمیه قم، سال یازدهم، مرداد ۱۳۷۳، ش ۶۳، ص ۳۹.

۲- منظومه معرفت، ص ۴۰.

آن را می‌بستند و در جیبشان می‌گذاشتند و ندیدم که ایشان عطر استعمال کنند؛ با اینکه از رحلت استادشان ۳۶ سال می‌گذرد».(۱)

روح تعلم

روح تعلم

یکی از ارادتمندان شیخ رجب علی خیاط نقل می‌کند: «مرحوم شیخ احمد سعیدی که مجتهدی بزرگ و استاد آقای برهان(۲) در درس خارج بود، روزی به من گفت: «خیاطی در تهران سراغ داری که برای من یک قبا بدوزد؟» من جناب شیخ را معرفی کردم و آدرس او را دادم. پس از مدتی شیخ احمد سعیدی را دیدم. تا نگاهش به من افتاد، گفت: «با ما چه کردی؟! ما را کجا فرستادی؟!» گفتم: چطور؟ چه شده است؟! گفت: «این آقایی که به من معرفی کردی، رفتم خدمتش که برایم قبا بدوزد، هنگامی که اندازه می‌گرفت، از کارم پرسید. گفتم: طلبه هستم. گفت: «درس می خوانی یا درس می‌دهی؟» گفتم: درس می‌دهم. گفت: «چه درسی می دهی» گفتم: درس خارج. شیخ سری تکان داد و گفت: «خوب است، اما درس عاشقی بده!» این جمله نمی دانم با من چه کرد، این جمله مرا دگرگون کرد!» و از آن پس آیت الله سعیدی با شیخ در ارتباط بود و خدمت او می‌رفت و مرا برای آشنا ساختن وی با شیخ دعا می‌کرد».(۳)

۱- سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، مهر تابان، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ ه_ .ق، چ ۲، ص ۲۵؛ سیمای فرزانگان، صص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۲- از عالمان بزرگ تهران و مؤسس مدرسه علمیه برهان، مدفون در جوار حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری.

۳- نک: کیمیای محبت، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

فصل دوم: اخلاق اجتماعی

اشاره

فصل دوم: اخلاق اجتماعی

زیر فصل ها

توجه به نیازها (نیازسنجی)

فریاد رسی

خوش رفتاری با مردم

اهمیت به حضور اجتماعی روحانیان

احترام به مردم

گذشت

از خود گذشتگی

پیش دستی در کار خیر

یکسان نگری

هم دردی

رعایت حقوق همسایه

مهمان نوازی

مشکل گشایی

خدمت گزاری

دوری از امتیازخواهی

پاسخ گویی سریع به مردم

احترام به کودکان

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر

نقل است روزی مردی نزد علامه مجلسی آمد و عرض کرد: من همسایه‌ای دارم که اهل فسق و فجور است و شراب می‌خورد

و بـا دوسـتان خود هر شب مجلس لهو و لعب دارد و آوازخوانان را جمع می کنـد و ما تا صـبح از دست آنها آسایش نـداریم. علامه مجلسی فرمود: «یک شب آنها را به خانه ات دعوت کن، من نیز می‌آیم، ولی به آنها درباره آمدن من چیزی نگو!».

مرد به سـراغ همسایه فاسـدش رفت و از وی و دوسـتانش دعوت کرد به خانه او بیاینـد. همسایه بسـیار خوشـحال شد و با خود اندیشـید همسایه اش نیز به جرگه آنها پیوسـته است. وقتی مرد فاسد و دوسـتانش به خانه همسایه رفتند، با دیدن علامه مجلسی بسـیار نـاراحت شدنـد، ولی نـاراحتی خود را ابراز نکردنـد و فقط شـروع به تمسـخر علامه کردنـد و به ایشان گفتنـد: ما دارای اخلاقی هستیم و شـما نیز اخلاق خاصـی دارید. اخلاق ما بهتر است یا شـما؟ علامه پرسـید: اخلاق شما چیست؟ گفتند: ما اگر نمک کسی را خوردیم، نمکدان را نمی شکنیم و به او خیانت نمی کنیم. علامه فرمود: «من چنین اخلاقی را در شما نمی بینم. شما نان

خدا را می‌خورید، ولی نمکدان می شکنید.» آنها با شنیدن این سخن علامه به فکر فرو رفتند و با حالت خاصی مجلس را ترک کردند. سپس فردای آن روز نزد علامه آمدند و اظهار توبه و پشیمانی کردند.(۱)

□ □ □

نقل است روزی علامه محمدتقی جعفری رحمه الله به خانه‌اش می‌رفت. در کوچه دزدی را دید که قالی خانه ایشان را برداشته است و می‌برد. او را تعقیب کرد. دزد، قالی را به بازار تهران برد و قصد فروش آن را داشت. وقتی دزد می‌خواست قالیچه را بفروشد و با شخصی در حال معامله بود، استاد جعفری پیش رفت و با پیشنهاد بهتری قالی را خرید و شرط کرد خود فروشنده آن را تا خانه برایش حمل کند.

وقتی دزد به در خانه استاد رسید، به حقیقت ماجرا پی برد و از استاد عذر خواست. استاد بدون آنکه برخورد ناراحت کننده‌ای با او داشته باشد، وی را از دزدی باز داشت و فرمود: «... من که ندیدم تو از خانه من فرش دزدیده باشی... . من فقط قالی را از تو خریده ام.» با این برخورد، دزد را به راه راست هدایت کرد.(۲)

ظلم ستیزی

ظلم ستیزی

گویند روزی فتحعلی شاه از میرزای قمی، صاحب قوانین، خواست اجازه دهد دخترش را به همسری پسر میرزا درآورد تا میان آنها رابطه خویشاوندی برقرار شود. میرزا از شنیدن این پیشنهاد بسیار ناراحت شد؛ زیرا ممکن بود وی مجبور شود از روی ناچاری این وصلت را بپذیرد. بنابراین، دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا، اگر قرار است شاهزاده

۱- قصه‌ها و خاطره ها، ص ۱۱۸؛ قصص و خواطر، ص ۱۲۷.

۲- یعقوب قاسملو، فروغ دانایی، قم، نسیم حیات، ۱۳۷۹، چ ۱، صص ۷ و ۸.

به همسری پسر من درآید، مرگ جوانم را برسان! طولی نکشید که فرزند میرزا در حوض خانه غرق شد و از دنیا رفت.(۱)

□□□

نقل است عده‌ای نزد علامه طباطبایی آمدند و به ایشان گفتند: شاه قصد دارد به شما دکترای فلسفه بدهد. علامه از شنیدن این سخن برآشفت و فرمود: به هیچ عنوان از دستگاه ستم، چنین چیزی را نخواهم پذیرفت. افراد بسیاری به ایشان اصرار کردند تا این عنوان را بپذیرد و گفتند: به سودتان است این درجه را بپذیرید؛ زیرا اگر از پذیرفتن آن خودداری کنید، شاه عصبانی می‌شود و برایتان گرفتاری درست می‌شود، ولی علامه با شجاعت فرمود: «از شاه هیچ گونه واهمه ای ندارم و حاضر به قبول دکترا نیستم».(۲)

□□□

مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری نقل می کند: روزی حاکم بروجرد به دیدار سیدمرتضی، پدر علامه بحرالعلوم رفت. به هنگام بازگشت، به حیاط خانه که رسید، بحرالعلوم را دید. سیدمرتضی، علامه را که هنوز کودک بود، به حاکم معرفی کرد. حاکم ایستاد و به وی اظهار مهربانی و لطف کرد. پس از اینکه حاکم رفت، بحرالعلوم رو به پدرش کرد و گفت: پدر جان! باید مرا از این شهر خارج کنی؛ زیرا می‌ترسم هلاک شوم!

سیدمرتضی پرسید: چرا، مگر چه شده است؟ سید بحرالعلوم گفت: زیرا پس از اینکه حاکم به من اظهار مهربانی کرد، در قلبم به او علاقه مند شدم و گویا در دلم محبتی نسبت به او پیدا شده است و آن بغض و کینه ای را که

۱- سیمای فرزانگان، ص ۴۷۸.

۲- یادها و یادگارها، ص ۵۳؛ احمد لقمانی، دیدار با ابرار (علامه طباطبایی، میزان معرفت)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰، چ ۱، ص ۱۰۳.

باید نسبت به حاکمی ستمگر داشته باشم ندارم. بنابراین، دیگر اینجا جای ماندن نیست. همین امر سبب هجرت علامه از بروجرد شد.(۱)

□ □ □

نقل است: میرزای شیرازی بزرگ در سال ۱۲۸۷، در زمان خلافت شریف عبدالله حسنی به حج مشرّف شد و در خانه موسی بغدادی در مکه سکونت کرد. صاحب‌خانه ورود میرزا را به اطلاع شریف رساند. شریف تکلیف کرد که میرزا را نزد او ببرد. او قضیه را برای میرزا نقل کرد. میرزا گفت: «اِذا رَأَیْتُمْ الْعُلَماءَ عَلی بابِ الْمُلُوكِ فَقُولُوا بِئْسَ الْعُلَماءُ وَ بِئْسَ الْمُلُوکُ وَ اِذا رَأَیْتُمْ الْمُلُوکَ عَلی بابِ الْعُلَماءِ فَقُولُوا نِعْمَ الْعُلَماءُ وَ نِعْمَ الْمُلُوکُ؛ اگر علما را بر سرای پادشاهان یافتید، بگویید اینان بدترین علما هستند و بدترین پادشاهان و اگر پادشاهان را بر سرای علما دیدید، بگویید اینان بهترین علما هستند و بهترین پادشاهان.» شریف چون این سخن شنید، خود، به دیدار میرزا رفت و او را به خانه خویش برد.(۲)

درباره ظلم ستیزی، ویژگی برجسته اخلاقی سید محمدباقر شفتی رحمه الله، معروف به حجت الاسلام چنین آمده است: «ایشان هرگز به دیدن حاکم اصفهان نرفت و هر وقت حاکم خدمت ایشان شرف یاب می‌شد، دم در می‌ایستاد و سلام می کرد و مکرر اتفاق می افتاد که سید متوجه نمی شد. آن گاه پس از لحظاتی نگاه می کرد و او را می‌دید، اذن جلوس می‌داد و هرگز برای وی تواضع نمی کرد».(۳)

شهرت گریزی

شهرت گریزی

حضرت آیت الله حاج شیخ یوسف صانعی می گوید: «حضرت امام خمینی رحمه الله بر یک دوره کتاب وسیله مرحوم آیت الله آقا

۱- نک: سیمای فرزانگان، ص ۱۰۹.

۲- سیمای فرزانگان، ص ۴۷۸.

۳- سیمای فرزانگان، ص ۴۷۹.

سیدابوالحسن اصفهانی رحمه الله و همچنین، بر کتاب عروه الوثقی حاشیه داشتند و با اینکه آن وقت‌ها ما به منزل ایشان زیاد رفت وآمد داشتیم و از شاگردان و دوستان ایشان بودیم، نفهمیده بودیم که امام رحمه الله بر این دو کتاب حاشیه دارند. اینها از نظر خصوصیات کسی که بخواهد مرجع بشود، دخیل است؛ یعنی اگر کسی خواستار مرجعیت باشد، حداقل به دوستان نزدیکش می‌فهماند که این چنین کتاب‌های فقهی را نوشته است، ولی امام رحمه الله حتی به ما هم ابراز نکرده بود که ما بفهمیم. لذا ما حتی گاهی مسئله‌ای از امام می‌پرسیدیم و فتوای خود امام را هم می خواستیم. ایشان فتوای خودش را نقل می کرد، اما نمی فرمود در حاشیه بر عروه یا حاشیه بر تحریر الوسیله این طور نوشته ام».(۱)

حجت الاسلام انصاری کرمانی می گوید: هنوز آن طور که باید و شاید، روی معنویات، عرفان و معرفی شخصیت امام کار نشده است. علت آن امر نیز بزرگواری و تقوای ایشان بود که اجازه نمی دادند درباره مسائل عرفانی، اخلاقی و معرفی ایشان چیزی نوشته شود و همواره می گفتند: «من نیازی به معرفی شدن در جامعه ندارم».(۲)

□ □ □

یکی از کتاب‌های آیت الله سیدمحمدباقر صدر، اقتصادنا نام دارد که برای نخستین بار در بیروت چاپ شد. شهرت کم سابقه این کتاب و نویسنده آن موجب شد ناشر، عکس کوچکی را همراه با زندگی نامه مختصری از آیت الله صدر، پشت جلد کتاب چاپ کند تا خوانندگان

۱- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۶۶، چ ۷، ج۳، ص ۳۷؛ برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۳، ص ۲۱۲.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۳، ص۲۳۳.

کتاب با محقق و نویسنده فرزانه آن آشنایی اندکی پیدا کنند. وقتی یک جلد از این کتاب به دست آیت الله صدر رسید و چشمش به عکس و زندگی نامه اش افتاد، با ناراحتی و نارضایتی کتاب را به زمین گذاشت و رنگ چهره اش تغییر کرد.

طلبه‌هایی که در حضور آیت الله صدر بودند، پنداشتند چاپ کتاب رضایت استاد را جلب کرده است، ولی یکی از آنان با دیدن تغییر چهره ایشان گفت: استاد! مثل اینکه ناراحت شدید. چه چیزی موجب آزردگی حضرت عالی شد؟ آیت الله صدر با ناراحتی فرمود: «به قاسم رجب (کتاب‌فروش) بگویید کتاب را بدون جلد بفروشد! برای چه این عکس و حرف‌ها را در پشت جلد کتاب چاپ کرده است؟ مگر من برای کسب شهرت کتاب می‌نویسم که در پشت جلد آن، خودم را به مردم بشناسانم.» آن گاه پس از لحظه‌ای سکوت افزود: «من هرچه می‌نویسم، برای رضایت خدا، ضرورت جامعه اسلامی و متعلق به مرجعیت و حوزه علمیه نجف است، نه کار شخصی. اگر مسئولیت مطالب کتاب نبود، از چاپ اسم خودم در روی کتاب نیز صرف نظر می‌کردم. از اول هم می خواستم آثارم به اسم «جماعه العلماء»(۱) چاپ شود، ولی نشد... . با این حال، چاپ عکس و بیوگرافی من در پشت جلد کتاب، کاملاً بی جا و عبث است».(۲)

آقا سیدمحمد حجت، درباره مدرس فروتن حاج سیدعلی رضا مدرسی یزدی نقل می‌کند: یکی از ویژگی‌های آن بزرگوار این بود که از

۱- جماعه العلماء فی النجف، نام تشکلی از عالمان نجف اشرف بود که در برابر حوادث حکومت وقت عراق در سال ۱۹۵۸م. تشکیل شد. هدف این جماعت، عرضه برنامه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری مکتب اسلام و هماهنگ با نیازهای حیات انسان معاصر بود.

۲- مصطفی قلی زاده، دیدار با ابرار (شهید صدر)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، چ ۱، صص ۴۹ _ ۵۱.

تظاهر و خودنمایی می گریخت و از دوستان و یارانش می‌خواست برایش تبلیغ نکنند و اجازه نمی داد جراید و روزنامه‌ها عکسی از وی چاپ کنند. ایشان به اهل منبر نیز می‌فرمود: «راضی نیستم نام مرا بر منابر ببرید».(۱)

همچنین، نقل است مرحوم مدرسی یزدی با وجود مقام علمی والا، مقید نبود فقط درس خارج بدهد؛ بلکه هر درسی که در حوزه لازم بود، تدریس می کرد و دنبال کسب شهرت نبود. ایشان حتی در اواخر عمر، کتاب معالم را برای طلبه‌ها تدریس می کرد.(۲)

□ □ □

سالی ملاهادی سبزواری به زیارت خانه خدا رفت. ایشان پس از آنکه حج خود را به پایان برد، رهسپار ایران گشت و از راه دریا وارد بندرعباس شد و چون راه‌ها ناامن بود، از رفتن به سبزوار منصرف گردید و مدتی در شهر کرمان اقامت کرد. سپس به مدرسه معصومیه کرمان رفت و بدون اینکه خود را معرفی کند، در آنجا ساکن شد.

ایشان مدت‌ها در کارهای مدرسه با خدمتکار همکاری کرد، به گونه ای که طلبه‌ها گمان می کردند ایشان از خدمت گزاران مدرسه است. با این حال، این گمنامی چندان طول نکشید و رفته رفته مقام والای آن استاد ارزشمند و بزرگ شناخته شد و طلبه‌هایی که تا چندی پیش او را خادم می‌پنداشتند، ایشان را استادی بلندمرتبه و متبحر در دانش‌های گوناگون یافتند و گرد او حلقه زدند تا از محضرش بهره برند. ازاین رو، استاد به ناچار مدتی در آنجا ماندگار شد.(۳)

۱- ستارگان حرم، ج ۱۱، ص ۱۹۰.

۲- ستارگان حرم، ج ۱۱، ص ۱۹۳.

۳- سیدحسین قریشی سبزواری، دیدار با ابرار (حاج ملاهادی سبزواری)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، چ ۱، صص ۱۷ و ۱۸.

درباره شهرت گریزی آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی این گونه نقل شده است: در پاکستان، مدرسه‌ای به همت آیت الله العظمی حکیم ساخته شده بود، ولی به دلیل بدهی‌هایی که این بزرگوار برای ساخت این مدرسه داشت، بانک، مدرسه را پس از فوت ایشان تصرف و طلبه‌ها را از آن بیرون کرد. وقتی آیت الله گلپایگانی از این ماجرا آگاه شد، همه قرض های آیت الله العظمی حکیم را پرداخت. سپس مدرسه از سلطه بانک آزاد شد. پس از این ماجرا می‌خواستند اسم مدرسه را که پیش از این به اسم آیت الله العظمی حکیم بود، به حوزه آیت الله گلپایگانی تغییر دهند که آیت الله گلپایگانی اجازه نداد و فرمود نام مدرسه باید همان اسم قبلی؛ یعنی آیت الله حکیم باقی بماند.(۱)

□ □ □

شخصی درباره ویژگی پسندیده شهرت گریزی که از ویژگی‌های اخلاقی شیخ حسن‌علی طهرانی رحمه الله است، می گوید: روزی ایشان مبلغ قابل توجهی پول به من داد و فرمود: این پول را به در فلان خانه ببر و به صاحب خانه که یکی از افراد محترم است، تحویل بده. من پول را گرفتم و وقتی به آن شخص مورد نظر تحویل دادم، گفت: دیشب پول من تمام شد و من ناراحت بودم که چه کنم و هیچ کس از حال من باخبر نبود تا اینکه شما در این ساعت آمدی و این پول را برای من آوردی. خداوندا! شیخ طهرانی را بیامرز که می‌بایست به من لطف کند و احوالی از من بپرسد، ولی چنین نکرد! من با شنیدن این سخن خواستم به او بگویم این پول را شیخ برای تو فرستاده، ولی به یاد سفارش شیخ افتادم که تأکید کرده بود، نامی از ایشان نبرم.(۲)

۱- نوری از ملکوت، ص ۱۵۷.

۲- نک: قصه ها و خاطره ها، ص ۸۵، (قصص و خواطر، ص ۸۱).

شایسته سالاری

شایسته سالاری

نقـل است وقتی میرزای شـیرازی از دنیـا رفت، برخی از عالمـان و مؤمنـان، از فقیه عـادل، سـیدمحمد فشـارکی که از شاگردان میرزای شـیرازی بـود، خواسـتند مرجعیت را بپـذیرد. ایشـان در پاسـخ فرمود: «من خودم را به خوبی می‌شـناسم که شایسته این منصب نیسـتم؛ چون منصب مرجعیت و زعـامت به جز علم فقه، احتیـاج به امور دیگری چون آگاهی عمیق سیاسـی و شـناخت موضع‌گیری‌هـای درست دارد، ولی من انسـان غیرقاطع و مرددی هسـتم و اگر بپـذیرم، موجب خرابی و فساد آن می‌گردم. من فقـط برای تـدریس خوبم، نه چیز دیگر.» ازاین رو، مردم و علمـا به سـراغ میرزامحمـدتقی شـیرازی رفتنـد و ایشـان را به عنوان مرجع انتخاب کردند.(۱)

□□□

نقـل است «هنگامی که محـدث قمی رحمه الله در مشـهد اقامت داشت، ماه رمضانی در مسـجد گوهرشاد منبر می‌رفت. آخوند ملاعبـاس تربتی که از علمـای ابرار و روحانیـان پارسـا بود، از تربت حیـدریه، محـل اقامت خود، به مشـهد آمـده بود تا در ماه رمضان از منبر حاج شیخ عباس قمی استفاده کند.

ملاعباس تربتی با محدث قمی سابقه دوستی داشـتند و با همدیگر صمیمی بودند. یک روز محدث قمی از بالای منبر، چشمش به ملاعباس می‌افتـد که در گوشه‌ای از مجلس نشسـته و به سـخنان وی گوش می‌دهـد. همان وقت می‌گویـد: «ای مردم! آقای حاج آخوند تشـریف دارند، از ایشان اسـتفاده کنید» و با [وجود] کثرت جمعیت که برای او آمده بودند و مهیای استماع از وی بودند، از منبر به زیر می‌آید و از آخوند می‌خواهد

۱- قصه ها و خاطره ها، ص ۹۱، (قصص و خواطر، ص ۲۹۸).

تا آخر ماه رمضان به جای ایشان در حضور آن جمعیت منبر برود و در آن ماه، دیگر خود منبر نرفت». (۱)

حفظ آبروی مخالفان

حفظ آبروی مخالفان

یکی از عالمان می گوید: من پانزده ساله بودم که در ایام تابستان با پدرم و تعدادی از عالمان، به همراه مرجع بزرگ عصر، سیدابوالحسن اصفهانی به ساحل رود فرات رفتیم. یک روز سید دستور داد کیسه‌ای بزرگ و سنگین را به محضر ایشان بیاورند، سپس درِ کیسه را گشود، کاغذهای بسیاری از آن بیرون آورد، آنها را پاره کرد و در آب رود ریخت. همگی با تعجب پرسیدند: چرا این کار را می کنید؟! سیدابوالحسن فرمود: «اینها نامه‌هایی است که افرادی برای من فرستاده و در آن به من، فحش و ناسزا نوشته اند. من اینها را پاره می کنم و در آب می‌ریزم تا پس از مرگ من، به دست طرفداران من نیفتد و آنها نتوانند کسی را شناسایی کنند و به آنها آسیبی برسانند یا آبروی آنها را بریزند». (۲)

رعایت انصاف

رعایت انصاف

یکی از نزدیکان میرزا محمدتقی شیرازی، رهبر انقلاب عراق در سال ۱۹۲۰ میلادی، می گوید: ایشان نماز و روزه استیجاری را فقط به کسانی می‌سپرد که به عدالت آنها اطمینان داشت. روزی فردی از ایشان خواست ادای نماز و روزه استیجاری را به وی بسپارد. از قضا آن زمان نزد میرزامحمدتقی پولی برای این کار وجود نداشت. آن شخص با شنیدن این مطلب به میرزا پرخاش و اهانت کرد و با فحاشی و ناسزاگویی از محضر ایشان بیرون آمد.

۱- حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، صص ۲۸ و ۲۹؛ سیمای فرزانگان، ص ۱۵۳.

۲- قصه ها و خاطره ها، ص ۱۹، (قصص و خواطر، ص ۵۹۷).

طولی نکشید که پولی برای ادای نماز و روزه استیجاری به دست میرزا محمدتقی رسید. پس به سرعت دستور داد برای آن شخص پولی بفرستند تا نماز و روزه به جای آورد. من از کار ایشان تعجب کردم و گفتم: اگر شما در این کار عدالت فرد را شرط می‌دانید، پس چرا برای کسی که به شما فحش داده و ناسزا گفته است، پول می‌فرستید تا نماز و روزه استیجاری به جای آورد؟! مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی فرمود: او در آن زمان از شدت فقر به من ناسزا گفت و حرف‌های او ارادی نبود. به همین سبب، از عدالت ساقط نشده است.(۱)

□□□

فرزند شیخ رجب علی خیاط درباره رفتار منصفانه ایشان چنین نقل می کند: روزی شیخ رجب علی با مشتری قرار گذاشته بود عبایی را به قیمت ۳۵ ریال برای او بدوزد. دوخت عبا به پایان رسید و مشتری آمد و عبای خود را برد. وقتی صاحب عبا دور شد، پدرم را دیدم که به دنبال او دوید و پنج ریال به او پس داد و گفت: «من خیال کردم این عبا فرصت بیشتری از من می گیرد، ولی این طور نبود».

شخص دیگری نیز دراین باره می گوید: پارچه‌ای را نزد شیخ رجب علی خیاط بردم تا شلواری برایم بدوزد. پرسیدم: چه‌قدر باید مزد بدهم؟ گفت: ده تومان. همان لحظه اجرت او را دادم. وقتی برای تحویل گرفتن لباس رفتم، شیخ دو تومان روی آن گذاشت و گفت: «اجرتش شد هشت تومان».(۲)

۱- نک: قصه ها و خاطره ها، ص ۷۷، (قصص و خواطر، ص ۶۲).

۲- کیمیای محبت، ص ۴۰.

وفای به عهد

وفای به عهد

طلبه‌ای در نجف اشرف به محضر مرجع بزرگ، سیدابوالحسن اصفهانی رسید و از ایشان برای ازدواج کمک خواست. سید به آن طلبه قول داد فردا به او کمک کند. همان شب فرزند او؛ یعنی سیدحسن در حال نماز جماعت کشته شد. سید در تشییع جنازه فرزند خود شرکت کرد، ولی مرتب به اطراف خود نگاه می‌کرد، گویا به دنبال کسی می‌گشت و سرانجام، آن طلبه را دید و با اشاره، او را نزد خود فراخواند. سپس کیسه‌ای پول به او داد. حاضران از این کار سید تعجب کردند که چگونه در چنین شرایطی با آنکه دچار چنین مصیبت بزرگی شده، وعده‌ای را که دیروز داده، فراموش نکرده است.(۱)

تألیف قلوب

تألیف قلوب

سید مرتضی (علم الهدی)، رهبر شیعیان و سرپرست حوزه علمیه بغداد بود. ایشان مانند همه به طلبه‌ها شهریه می‌پرداخت. در یکی از سال‌ها قحطی و تنگ دستی شدیدی پیش آمد. حتی در این شرایط نیز سید به همه کمک می‌کرد. روزی یهودیی نزد سید آمد و اظهار تنگ دستی کرد و گفت: من حاضرم به طلبه‌های شما درس نجوم بدهم و شما در مقابل، به من حقوق بدهید. سید که آموزش نجوم به طلبه‌ها را لازم نمی دانست، این پیشنهاد مرد یهودی را رد کرد، ولی شرط کرد که اگر وی در درس های معارف دینی شرکت کند، به او شهریه و حقوق بپردازد. یهودی نیز پذیرفت و در کلاس‌ها شرکت کرد و اندک اندک، افکار اسلامی بر او اثر گذاشت، به اسلام گرایش پیدا کرد و دین مبین اسلام را پذیرفت.(۲)

۱- قصه ها و خاطره ها، ص ۲۱، (قصص و خواطر، ص ۱۴۹).

۲- قصه ها و خاطره ها، ص ۹۰، (قصص و خواطر، ص ۴۶۱).

احیای سنت حسنه

احیای سنت حسنه

آیت الله مرعشی نجفی می گوید: «وقتی در قم ساکن شدم، کسی در حرم مطهر حضرت معصومه(س) نماز صبح را اقامه نمی کرد. من تنها کسی بودم که از شصت سال پیش، یک ساعت قبل از طلوع فجر به حرم می رفتم و حتی در زمستان و شب‌های برفی این کار را ترک نکردم. در شب هایی که کوچه‌ها پر از برف بود، همراه خودم پارویی می‌بردم و راه را باز می کردم و پشت در حرم می‌نشستم تا خادم، در را باز کند. درآغاز امر، فقط من خودم تنها نماز می‌خواندم تا اینکه کم کم یک نفر به من اقتدا کرد. سپس اندک اندک تعدادی آمدند و جماعت آغاز شد.» به این ترتیب، این نماز جماعت تا آخرین روزهای حیات ایشان ادامه داشت.(۱)

تربیت دینی

تربیت دینی

آیت الله حاج سید محسن خرازی درباره آقا شیخ مرتضی زاهد می گوید: یکی از ویژگی‌های ایشان، مربی بودنش بود. ایشان بسیار سازنده بود. او به حقیقت مربی بود؛ یعنی افراد را بسیار خوب تربیت می کرد و با خدا پیوند می‌داد و با آن پیوندی که میان افراد و خدا پیدا می‌شد، آنها به راه می‌آمدند و دگرگون می شدند. در جلسه‌های ایشان نیز قشرهای گوناگونی چون عالمان، مجتهدان، تاجران، کارمندان اداره‌ها و دیگر افراد شرکت می کردند. یک سری از جلسه‌های ایشان در آغاز مغرب، با نماز جماعت شروع می‌شد (نمازهای ایشان نیز طولانی بود). سپس مقداری تعقیبات به جا می‌آورد و پس از آن، تا دو ساعت برای مردم صحبت می کرد. افراد حاضر در جلسه نیز تا آخر می‌نشستند و با دقت به حرف های ایشان گوش می‌دادند.(۲)

۱- قصه ها و خاطره ها، ص ۱۲۶، (قصص و خواطر، ص ۲۱۸).

۲- قصه ها و خاطره ها، ص ۱۰۹.

صفا و صمیمیت

صفا و صمیمیت

نقل است روزی دو عالم بزرگ؛ یعنی شیخ بهایی و میرداماد همراه شاه عباس صفوی برای یک سفر تفریحی و شکار از شهر خارج شدند. میرداماد چاق بود و اسب او با کندی حرکت می‌کرد، ولی شیخ بهایی لاغر بود و اسب او با سرعت و چابک راه می‌رفت. شاه عباس تصمیم گرفت ارادت قلبی این دو عالم را به یکدیگر بسنجد. ازاین رو، نزد میرداماد رفت و گفت: اسب شیخ را نگاه کن! این درست نیست که شیخ اسب خود را چنین این طرف و آن طرف براند. عالم باید سنگین و باوقار باشد. میرداماد در پاسخ گفت: حرف شما صحیح است، ولی اسب شیخ چون می داند چه کسی بر آن سوار شده است، از شدت خوشحالی در پوستش نمی گنجد و این طرف و آن طرف می‌رود. پس از چند لحظه، شاه عباس خود را به شیخ بهایی رساند و گفت: این درست نیست که عالم دینی این‌قدر چاق باشد که اسب نتواند او را جا به جا کند. شیخ گفت: بله چاقی خوب نیست، ولی به دلیل سنگینی دانش میرداماد است که این اسب نمی تواند او را حمل کند.

شاه با شنیدن این سخن از اسب پایین آمد و از اینکه دو دانشمند عصر او این چنین با یکدیگر صفا و برادری دارند، سجده شکر به جا آورد.(۱)

رعایت حقوق برادری

رعایت حقوق برادری

آقای شیخ عبدالعظیم مهتری بحرانی می گوید: سال ۱۹۸۵ میلادی، وارد شهر پونا، از شهرهای هند شدم. در مسجد بزرگی که هندی‌ها، عرب‌ها و ایرانی‌ها

۱- نک: قصه ها و خاطره ها، ص ۴۳.

نماز می‌خواندند، سیدی هندی پیش نماز بود. از من خواست چند روزی که به مسافرت می‌رود، جای او در مسجد نماز بخوانم و من پذیرفتم. از قضا بسیاری از نمازگزاران به ویژه یکی از ثروتمندان و بانیان مسجد از نماز و سخنرانی‌های من خوششان آمد. روزی فرد ثروتمندی به من پیشنهاد کرد در هند بمانم و امامت این مسجد را به عهده بگیرم و تعهد کرد امکانات بسیار خوبی مثل خانه، حقوق بالا و خدمتکار در اختیارم بگذارد. من دیدم اگر این پیشنهاد را بپذیرم، بی‌شک، آن سید هندی باید از آن مسجد برود و این کار نوعی کودتای سفید بر ضد او خواهد بود و با خود گفتم: آیا خداوند دوست دارد چنین کاری کنم؟! سپس به مرد ثروتمند گفتم: «این سید برای شما مفیدتر است و من چند روز مهمان او هستم».(۱)

یکی از تاجران بغداد به حضور شیخ محمدحسن، صاحب جواهر آمد و مبلغ زیادی پول را به عنوان خمس به محضر ایشان آورد. شیخ از پذیرش این پول خودداری کرد و فرمود: «مگر در بغداد عالمی مثل شیخ آل یاسین نیست که شما پول را از آنجا به نجف اشرف آورده اید؟!» این سخن و رفتار شیخ محمدحسن موجب شد مؤمنان بغداد به شیخ آل یاسین توجه کنند و پروانه‌وار بر گرد شمع وجودش جمع شوند و این کار درحالی بود که صاحب جواهر، آن روز به چنین پولِ فراوانی بسیار نیاز داشت.(۲)

پیش دستی در سلام کردن

پیش دستی در سلام کردن

حجت الاسلام رحیمیان می گوید: یک روز در نجف، از کوچه‌ای که میان مسجد مرحوم انصاری و خانه حضرت امام بود، عبور می کردم. سرم

۱- نک: قصه ها و خاطره ها، صص ۱۳۷ و ۱۳۸، (قصص و خواطر، ص ۳۹۰).

۲- نک: قصه ها و خاطره ها، ص ۱۴۰، (قصص و خواطر)، ص ۱۱۵.

پایین بود و راه می‌رفتم که ناگهان احساس کردم کسی به من سلام کرد. وقتی سرم را بالا گرفتم، چشمم به سیمای مبارک حضرت امام افتاد. در یک لحظه سنگینی و فشار بسیاری در خود احساس کردم، انگار زبانم بند آمده بود؛ زیرا او مرجع تقلید، محبوب و مراد همه بود و من ناچیز، بچه طلبه‌ای هفده ساله بودم. به هرصورت، کار از کار گذشته بود و چاره‌ای جز جواب سلام واجب نبود.(۱)

حجت الاسلام رحیمیان در جایی دیگر نقل می‌کند: اگر حضرت امام رحمه الله به مکانی وارد می‌شدند، خیلی مشکل بود بتوان به ایشان سلام کرد. بارها اتفاق می‌افتاد که ما زودتر به اتاق کار ایشان می‌رفتیم و چشم به در، منتظر ورود امام و برای سلام کردن به ایشان آماده بودیم، ولی باز هم غافل گیر می‌شدیم؛ زیرا یا ایشان نخست وارد اتاق می‌شدند و سپس سلام می کردند یا آنکه نخست سلام می‌کردند و سپس وارد می‌شدند.(۲)

همدلی

همدلی

علامه طباطبایی هر سال به مشهد مقدس مشرّف می‌شد. در سالی که آخوند ملاعلی همدانی نیز به مشهد مقدس مشرّف شده بود، این دو بزرگوار دیدار چند روزه‌ای با هم داشتند. پس از این دیدار، روزی فردی از علامه طباطبایی پرسید: ملاعلی همدانی چه جایگاهی دارد؟ علامه فرمود: «باید مردم از اطراف و اکناف و راه‌های دور، برای زیارت ملاعلی همدانی بروند و از ایشان استفاده کنند.» سپس همین فرد به سراغ

۱- نک: گل های باغ خاطره، ص ۵۹ ؛ سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج ۵، صص ۷۲ و ۷۳.
۲- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۶۴، چ ۴، ج ۵، ص ۷۲.

ملاعلی همدانی رفت و درباره شخصیت علامه طباطبایی پرسید. ملاعلی فرمود: «من مدتی است دعایی می خوانم که هر کس بخواند، گنج نصیب او می‌شود. معلوم می‌شود خداوند دعای مرا مستجاب نموده و مصاحبت با آقای طباطبایی را که گنج است، نصیب من فرموده است».(۱)

غیبت گریزی

غیبت گریزی

آیت الله مظاهری نقل می کند: من سی سال با استاد ارجمندم، رهبر بزرگوار انقلاب، حضرت امام خمینی رحمه الله بودم. به جان این شخصیت بزرگوار قسم می‌خورم، مطلبی که شبیه غیبت باشد، از ایشان ندیدم. غیبت که نه، شبه غیبت هم ندیدم. فراموش نمی کنم، یک روز وقتی ایشان برای تدریس به مسجد سلماسی آمدند، نَفَس ایشان به شماره افتاده بود. فرمودند: «والله! تا حال این قدر نترسیده ام» و افزودند: «نیامده ام که درس بگویم، آمده ام که قدری حرف بزنم.» من که تقریباً ده پانزده سال در درس ایشان شرکت می کردم، هیچ گاه جسارتی از ایشان به طلبه ها ندیدم. امام آن روز فرمود: «اگر علم نداری، اگر عقل نداری، اگر دین نداری، عاقل باش و نخواه که هویت انسانیت را به هم بزنی.» سپس به خانه رفتند و تب مالت ایشان عود کرد و سه روز برای تب مالت در خانه ماندند.

دلیل این سخن امام این بود که شنیده بودند طلبه ای پشت سر یکی از مراجع غیبت کرده است. امام خودش غیبت نکرده، بلکه طلبه‌ای پشت سر یکی از مراجع غیبت کرده بود، ولی نفس امام به شماره افتاده و ایشان ناراحت شده بود.(۲)

□ □ □

۱- قصه ها و خاطره ها، ص ۸۲، (قصص و خواطر، ص ۳۳۰).

۲- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج ۵، ص ۱۶۴.

آقـای علی ثقفی، به نقـل از خـانم خـدیجه ثقفی، همسـر حضـرت امام رحمه الله، می‌گویـد: یک شب پس از نماز، آقا نشسـته بودنـد و من هم در خـدمتشان بـودم. خـدمتکارمان، فـاطمه خـانم، برای مـا چـایی آورد. خـدمتکار دیگری هم در گوشه اتـاق مشغول جمع آوری بود. من به آقا عرض کردم: آقا! این فاطمه خانم خدمتکار خیلی خوبی است، امام فرمودند: «غیبت نکنید.» من عرض کردم: آقا! من که غیبت نکردم، گفتم ایشان خوب است. امام فرمودنـد: «همین که شـما می‌گوییـد این خوب است، چون او (خدمتکار دیگر) می‌شنود، به نظر می‌آید که شما می‌خواهید بگویید او خوب نیست و این غیبت است».(۱)

□ □ □

آیت الله محلاـتی نقـل می‌کنـد: این توصـیه امـام به مـا طلبه‌هـا بـود که می فرمودنـد: «اگر از اول، جوان‌هـا زیـاد برونـد سـراغ مسـتحبات، از واجباتشان باز می‌ماننـد. آنهایی که خیلی مقدس بوده اند، از حوزه علمیه گذاشـتند و رفتند. مقدسـی زیاد، برای بچه‌هـای پـانزده و شـانزده ساله خسـتگی آور است. تفریحات مشـروع داشـته باشـند، اما گناه نکننـد.» آیت الله سـعیدی از امام پرسید: آقا! طلبه‌ها کشتی هم بگیرند؟! امام فرمودند: «بله، کشتی هم بگیرند، اما غیبت نکنند».(۲)

توجه به نیازها (نیازسنجی)

توجه به نیازها (نیازسنجی)

درباره نیازسنجی شیخ محمدجواد مغنیه چنین آمده است: زمانی که شیخ محمدجواد مغنیه، عالم ربانی وپرتلاش لبنان دست به قلم برد، به تألیف کتاب‌های جیبی و کوچک پرداخت. از ایشان پرسیدند: چرا شما

۱- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۲، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۲، ج ۳، ص ۳۰۰.

کتاب های قطور و گران قیمت را رها کرده و به کتاب‌های جیبی و کوچک پرداخته اید؟ شیخ پاسخ داد: روزی از خیابان‌های بیروت عبور می کردم، دیدم جوانی درحالی که با یک دست ساندویچ می‌خورد، با دست دیگرش کتابی جیبی گرفته و مشغول خواندن است. اگر کتاب بزرگ بود، نمی شد به راحتی از آن استفاده کرد. البته ایشان بعدها کتاب های بزرگ و قطور نیز تألیف کرد.(۱)

فریاد رسی

فریاد رسی

دکتر محمود بروجردی، داماد حضرت امام می گوید: در اوایل سال ۵۹، پیش از آنکه امام خمینی رحمه الله به جماران بروند، در محله دربند زندگی می کردند. شبی حاج سید احمد خمینی رحمه الله، تنهایی با خودرویی (چروکی چیف) به خانه ما آمدند. وقت برگشتن، من نگران ایشان بودم و تأکید کردم به محض رسیدن، به من زنگ بزنند. براساس فاصله و مسیر خانه خودمان و ایشان، زمان را محاسبه کردم و دیدم حاج سید احمد حدود نه دقیقه تأخیر کرده است. خیلی نگران شده بودم و مرتب قدم می زدم. وقتی تلفن به صدا درآمد، به سرعت گوشی را برداشتم و بدون مقدمه پرسیدم: چرا دیر کردی؟ حاج احمد آقا گفت: « به جدم قسم! کار خیری انجام دادم؛ البته اگر خدا قبول کند.» سپس ادامه داد: «خانم و آقایی با پنج بچه، در خیابان منتظر وسیله بودند. دیدم ماشین ها آنها را مشکل سوار می کنند. به همین خاطر، آنها را سوار کردم و به مقصدشان رساندم و علت تأخیر من همین امر بود».(۲)

۱- مهدی احمدی، طلایه داران تقریب (۷)، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۳، چ ۱، ص ۵۰.
۲- روزنامه همشهری، گفت و گو با دکتر محمود بروجردی(داماد امام)، ۷/۲/۱۳۷۴، ش۶۶۹، ص۹.

خوش رفتاری با مردم

خوش رفتاری با مردم

آقا باقر گلپایگانی، فرزند مرجع عالی قدر، آیت الله سیدمحمدرضاگلپایگانی درباره برخورد ایشان با مردم چنین نقل می کند: «معظم له در برخورد با مردم و مراجعه کنندگان، بسیار خوش اخلاق بودند، به گونه‌ای که هر کس با نخستین برخورد، شیفته ایشان می‌شد. گاه برخی از مراجعه کنندگان به خاطر داشتن مشکلاتی ناراحت بودند،]ولی[وقتی خدمت ایشان می رسیدند، با برخورد خوب ایشان، آرامش و نشاطی وصف ناپذیر به آنان دست می‌داد».(۱)

□ □ □

حجت الاسلام منصور اسکندری، از دوستان صمیمی محقق و مورخ ارزشمند، آیت الله علی دوانی، درباره حسن خُلق ایشان می گوید: «هر موقع خدمت ایشان شرف یاب می‌شدم، پس از معانقه و احوال پرسی گرم، با ذکر نام کلیه اعضای خانواده، جویای احوال آنها می‌شدند. این یکی از رمزهای موفقیت ایشان در جلب محبت و جذب افراد به سوی خودشان بود، به طوری که این برخورد ایشان مورد توجه افراد قرار می گرفت و به حضرت استاد علاقه‌مند می‌شدند».(۲)

اهمیت به حضور اجتماعی روحانیان

اهمیت به حضور اجتماعی روحانیان

حجت الاسلام سیدحمید روحانی، به نقل از امام خمینی رحمه الله درباره تأکید ایشان بر حضور اجتماعی روحانیان و مبلغان می گوید: «در دوران رضاخان، من از یکی از ائمه جماعات سؤال کردم: اگر یک وقت رضاخان لباس‌ها را ممنوع کند و اجازه پوشیدن لباس روحانی به شما

۱- نک: نوری از ملکوت، ص ۱۴۵.

۲- نک: محمد رجبی دوانی، عین بقا، تهران، نشر رهنمون، ۱۳۸۶، چ۲، ص ۱۲۴.

ندهد، چه کار می‌کنید؟ او گفت: ما توی منزل می‌نشینیم و جایی نمی رویم. گفتم: من اگر پیش‌نماز باشم و رضاخان لباس را ممنوع کند، همان روز با لباس تغییر یافته به مسجد می‌آیم و به اجتماع می‌روم. نباید اجتماع را رها کرد و از مردم دور بود».(۱)

□□□

خانم زهرا اشراقی، نوه امام می گوید: دکتر ها می گفتند امام، خودشان می خواستند بروند. هر جا را درست کردیم، جای دیگری بیمار شد. دکتر عارفی گفته بود: هر چه ما تک زدیم، بدن امام پاتک زد. آن روز دایی(حاج احمدآقا) برای ما صحبت کرد و گفت: آقا شانس [زنده ماندن] ندارند، باید دعا کرد، فقط دو درصد شانس دارند. شب، ما در بیمارستان بودیم. خانم خیلی گریه می کردند. به دکترها گفتند: مثل اینکه نه دعا های ما و نه کوشش شما...! دکتر ها گفتند: باید باطری در قلب کار بگذاریم! از آقای خامنه ای و دیگران اجازه این کار را گرفتند. صبح آقا به دکترها گفته بودند: «من می دانم زنده نمی مانم. اگر مرا برای خودم نگه داشته اید، به حال خودم بگذاریدم، اما اگر برای مردم است، هرکاری می خواهید بکنید».(۲)

حجت الاسلام انصاری کرمانی نیز درباره عشق امام به مردم نقل می کند: «روزی امام به مدرسه فیضیه آمدند. مردم باخبر شدند و دور ماشین امام را گرفتند. سربازی ماشین امام را رها نکرد تا امام از ماشین پیاده شد. سپس به طرف امام دوید و صورت ایشان را گرفت و به سمت

۱- نک: امام در سنگر نماز، ص ۵۵ ؛ پا به پای آفتاب، ج ۳، صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص ۳۱۸.

خودش چرخاند و دست و روی امام را بوسید. ما از این کار سرباز بسیار عصبانی شدیم، ولی جلوی امام چیزی نگفتیم، با این حال، امام با آرامی و لبخند سفارش کردند با مردم بدرفتاری نکنید».(۱)

حجت الاسلام انصاری کرمانی می افزاید: گاهی در میان انبوه جمعیت، راه برای حرکت امام باز می شد، ولی ایشان دستور می داد ماشین را متوقف کنیم تا مردم را ببینند. بعضی مواقع نیز بچه ها تا کنار خانه دنبال ماشین می دویدند، امام نیز آنها را با خود به خانه می بردند و به آنها کتاب یا هدیه دیگری می دادند.(۲)

□□□

آیت الله حسن صانعی نقل کرده است: «امام پس از عشق و علاقه به خدا و اولیا، بیشترین عشق و علاقه را به مردم داشت و عشق به مردم را، عشق به خدا می دانستند و پیوسته می فرمودند: «دو چیز را دشمنان ما نشناخته اند؛ یکی اسلام را و دیگری ما را».(۳)

احترام به مردم

احترام به مردم

حجت الاسلام حسن ثقفی نقل می کند: روزی گروهی از مردم به مناسبتی به دیدار امام خمینی رحمه الله آمده بودند و حدود دو ساعت به ایشان ابراز احساسات می کردند، به گونه ای که شخصی تصمیم گرفت با بلندگو آنان را آرام کند تا امام سخنرانی کنند. در تمام مدتی که برخی می گریستند، عده ای از دیدن امام ذوق می کردند و گروهی حاجت های خود را می خواستند و جمعی التماس دعا داشتند، دستان امام بالا بود. به راستی، هیچ عاملی جز علاقه عمیق امام به مردم، نمی تواند آفریننده چنین صحنه هایی باشد.

۱- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص ۳۱۸.
۲- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص۱۴۶.
۳- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص۱۲۲.

گاه نیز امام از فراز پشت بام خانه با مردم دیدار می کردند و همواره عده ای از یاران ایشان می گفتند: آقا! اگر خواستید به پشت بام بروید، اجازه دهید نخست ما برویم و اوضاع را بررسی کنیم، سپس شما تشریف ببرید. با این حال، امام اعتنایی نمی کردند و تا سر و صدای مردم را از کوچه می شنیدند، به سرعت، عمامه را به سر می گذاشتند، نعلین به پا می کردند و از پله ها بالا می رفتند و گاهی اطرافیان، پس از اینکه امام به پشت بام می رفتند، از حضور مردم باخبر می شدند. آری، امام دوست داشتند به مردم که با ذوق و شوق به دیدارشان آمده بودند، احترام بگذارند.(۱)

حاج آقا جواد گلپایگانی، فرزند مرجع بزرگوار، آیت الله العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی رحمه الله درباره برخورد احترام آمیز پدرشان با دیگران می گوید: «در سنین کودکی بودم. ایام عاشورا طبق معمول در منزلمان روضه خوانی بود. مرحوم پدرم در کنار در ایستاده بودند و به مردم احترام می کردند. روزی دیدم مرد نابینایی وارد شد و آقا تمام قد [به احترام] او بلند شدند. روزهای بعد هم آن مرد نابینا می آمد و ایشان در برابر او بلند می شدند و احترام می گذاردند. روزی به آقا عرض کردم: این مرد نابیناست و نمی بیند شما در برابرش بلند می شوید؟ آقا فرمودند: او مؤمن است و مؤمن را باید احترام کرد».(۲)

گذشت

گذشت

آیت الله سیدعلی رضا مدرسی یزدی، بسیار باگذشت بود. فرزند آن بزرگوار، سیدعلی مدرسی، معروف به آقا سیدابوالحسن دراین باره می گوید: «افرادی نسبت به ایشان تنگ نظر بودند و سعی داشتند به ایشان آزار

۱- نک: پا به پای آفتاب، ج۱، صص۱۴۶و۱۴۷.

۲- نوری از ملکوت، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

برسانند، اما ایشان نه تنها اذیت آنها را فراموش می کرد، بلکه به آنها احترام می گذاشت و شخصیت آنها را به خاطر اعمال بدشان کوچک نمی کرد».(۱)

□ □ □

روزی دوچرخه سواری با علامه طباطبایی برخورد کرد و پایشان زخمی شد. دوچرخه سوار که علامه را نمی شناخت، به ایشان رو کرد و گفت: «درست راه برو عمو جان!» علامه فرمود: «خداوند، همه ما را به راه راست هدایت کند!».(۲)

آیت الله مطهری می فرماید: «من در مجلسی نشسته بودم که سخن از استادم، آیت الله حجت پیش آمد و من احساس کردم از ایشان غیبت شد. به همین سبب، منتظر فرصت بودم تا از ایشان طلب حلالیت کنم تا اینکه ایشان به زیارت حضرت عبدالعظیم(ع) در شهر ری آمدند و من فرصت را غنیمت شمرده و مطالب را بازگو کردم. ایشان فرمودند: «غیبت امثال ما بر این دو گونه است: استهزای اسلام و غیبت شخص من. اگر غیبت شخص من بوده، راضی هستم.» گفتم: غیبت شما بوده است. فرمود: «من راضی هستم».(۳)

از خود گذشتگی

از خود گذشتگی

آیت الله حاج محمدحسن معزی، از ارادتمندان آقا شیخ مرتضی زاهد، درباره ازخودگذشتگی ایشان می گوید: «از قدیم رسم بود ریش سفید های وعظ و منبر، در پایان مجالس سخنرانی کنند، ولی روزی آقا شیخ مرتضی

۱- نک: ستارگان حرم، ج۱۱، ص۱۹۴.

۲- غلامرضا گلی زواره، جرعه های جان بخش، قم، حضور، ۱۳۷۷، چ۲، صص۳۸۵ و ۳۸۶.

۳- نک: مرتضی مطهری، گفتار های معنوی، تهران، صدرا، ۱۳۷۵، چ۱۷، صص۱۵۱ و ۱۵۲؛ قصه ها و خاطره ها، ص۵۱، (قصص و خواطر، ص۳۵۴).

این رسم را برهم زد. آن روز، ایشان نخستین فردی بود که بر بالای منبر رفت و شروع به صحبت کرد. در آن جلسه، صحبت های ایشان با جلسه های دیگرش بسیار متفاوت بود. در حقیقت، صحبت های شیخ مرتضی ضعیف و دست و پا شکسته بود و مثل همیشه، برای مردم جذاب و دل نشین نبود. حاج میرزا عبدالعلی تهرانی، با شنیدن سخنان شیخ مرتضی بسیار تعجب کرد، ولی بـا توجه به شناختی که از آقـا شیخ مرتضی داشت، حکمت و دلیلی برای این کار و این گونه صحبت کردن می دید و کنجکاو شده بود هر چه زودتر، از حکمت آن آگاه شود. پس از مجلس، با پافشاری، از آقا شیخ مرتضی زاهد خواست علت و فلسفه این کار را توضیح دهد. آقا شیخ مرتضی پس از پافشاری حاج میرزا عبدالعلی تهرانی فرمود: « راستش امروز در این مجلس یک آقایی قرار بود به منبر برود. این آقا بعد از مدتی تحصیل در حوزه علمیه قم، تازه به تهران بازگشته است. ایشان شاید هنوز در بیان و منبر به خوبی مسلط و توانا نشده. به همین خاطر، من سعی کردم صحبت هایم زیاد جذاب نباشد تا ان شاءالله بعد از صحبت های من، صحبت های این آقای تازه کار برای مردم دل نشین تر و چشم گیرتر جلوه کند تا تشویق و القای روحیه ای برای ایشان شده باشد».(۱)

پیش دستی در کار خیر

پیش دستی در کار خیر

آقا میرزا ابوالقاسم جاودان درباره آقا شیخ مرتضی زاهد نقل می کند: «روزی فردی محترم و مؤمن به خانه شیخ مرتضی آمد و برای رفع

۱- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص۷۲ و ۷۳.

گرفتاری هایش، از ایشان تقاضای کمک مالی کرد. آقا شیخ مرتضی که آن مرد را به خوبی می شناخت و می دانست اهل کار و تلاش و فردی آبرومند است، به سرعت یکی از دوستانش را خبر کرد. سپس چون به دلیل کهولت سن به سختی می توانست خودش را جابه جا کند، از دوستش خواست او را کول بگیرد و به جایی ببرد. فرد، آقامرتضی را به کولش گذاشت و به حجره حاج علی نقی کاشانی رساند، ولی نگهبان خانه حاج علی نقی، آنها را به داخل خانه راه نداد. سرانجام، نگهبان با پافشاری آقا شیخ مرتضی به داخل خانه رفت و به حاج علی نقی گفت: پیرمردی افتاده حال، بر کول مرد دیگری دم در است و می گوید: به شما بگویم شیخ مرتضی است. حاج علی نقی کاشانی با شنیدن این سخن با شتاب به در خانه آمد و آقا را به خانه دعوت و مبلغ مورد نیاز را به ایشان تقدیم کرد. آن گاه آقا شیخ مرتضی به سرعت، آن پول را با اظهار احترام و عزت و بی هیچ منتی به آن فرد گرفتار رساند».(۱)

یکسان نگری

یکسان نگری

یکی از ارادتمندان عارف برجسته و خدا جو، شیخ رجب علی خیاط می گوید: پس از اینکه از سفر حج بازگشتم، شیخ و جمعی دیگر را برای دادن ولیمه حج به خانه ام دعوت کردم. برای شیخ و چند نفر دیگر، سفره دیگری در بالا انداختیم. شیخ که متوجه این کار شد، مرا صدا کرد و فرمود: « چرا پز می دهی؟ خودت را نگیر! میان مردم فرق نگذار، اگر [کارت] برای خداست، همه را با یک چشم نگاه کن! چرا به عده ای امتیاز می دهی؟! نه، من هم قاطی همه آنها، هیچ فرقی قائل نشو!».(۲)

۱- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص۱۸۷ و ۱۸۸.

۲- کیمیای محبت، ۱۳۷۳، چ ۱،صص۲۴۷و ۲۴۸.

هم دردی

هم دردی

دکتر سید محمدباقر حجتی می گوید: روزی در میان جمعی از افرادعادی به دست بوسی حضرت امام رحمه الله رفتم. دست و صورت ایشان در سرمای هوا قرمز و کبود شده بود. من که از شدت سرما می لرزیدم، با دیدن امام حرارت گرفتم و دست ایشان را بوسیدم. با خود اندیشیدم چرا باید امام با آن سن و سال، سوز سرما را تحمل کند و دست و چهره مبارکشان از شدت سرما دگرگون شود. سرانجام، به این نتیجه رسیدم که ایشان می خواستند در تحمل سرما با مردم هم درد باشند و رنج آنان را بچشند. وقتی نظرم را دراین باره به حاج احمد آقا گفتم: ایشان حرفم را تأیید کرد و گفت: امام می خواهند با مردم هم درد باشند.(۱)

روزی علامه محمدباقر، مشهور به وحید بهبهانی، متوجه لباس زیبایی شد که پسرش آقا عبدالحسین برای همسرش خریده بود. علامه از این کار پسرش بسیار ناراحت شد و وی را از تکرار این کار بازداشت. آقا عبدالحسین این آیه از قرآن را تلاوت کرد: «قُلْ مَنْ حَرّمَ زینَهَ اللّهِ الّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ...؛ بگو چه کسی زیور های خدا را که برای بندگانش پدیدآورده، حرام کرده است...». (اعراف:۳۲)

علامه فرمود: « من نیز این آیه را شنیده ام، ولی بسیاری از فقیران، پیرامون ما زندگی می کنند که به ناداری ما تسلای خاطر می جویند».(۲)

آقای حاج حسین حیدری نقل می کند: چند نفر از تاجران بازار تهران قصد کرده بودند حمامی در خانه آقا شیخ مرتضی زاهد بسازند، ولی وی به هیچ وجه نمی پذیرفت. من خودم بارها ایشان را در حمام عمومی دیده بودم و هربار فرزندش حاج شیخ عبدالحسین با زحمت و مشقت فراوانی

۱- نک: پا به پای آفتاب، ج۳، ص۲۷.

۲- نک: قصص العلما، ص۲۰۳.

ایشـان را به حمـام عمومی می آورد... . بـا این حال، چون در آن زمان به جز افراد ثروتمنـد، دیگر افراد در خانه هایشان حمام نداشتند، آقاشیخ مرتضی هرگز نمی پذیرفت در خانه اش حمام بسازند و هرچه دوستان و اطرافیان کوشیدند، نتوانستند او را به این امر راضی کنند.(۱)

رعایت حقوق همسایه

رعایت حقوق همسایه

حجت الاسـلام سـیدمحمد سـجادی اصفهانی می گوید: وقتی حضرت امام در نوفل لوشاتو حضور داشتند، هر روز جمعیت بی شماری به دیدن ایشان می آمدند و رفت وآمد زیاد بود. ازاین رو، امام بسـیار سـفارش می کرد مبادا این رفت وآمدها موجب آزار همسایه ها شود. امام به رعایت آسایش و آرامش همسایگانشان بسیار مقید و مواظب بودند مبادا آنها از این رفت وآمدی که به خـانه ایشـان می شود، نـاراحت و اذیت شونـد. این اخلاـق و توجه امـام به حقوق همسایگان موجب شـد، وقتی امام می خواستند به ایران بیایند، همه اهل محل و مردم دهکده نوفل لوشاتو از دوری ایشان و رفتنشان ناراحت باشند.(۲)

□ □ □

آقـا مصـطفی کفـاش زاده نیز نقـل می کنـد: امـام در پـاریس که بودنـد، بـا همسـایه های خود بسیار خوب رفتار می کردنـد، سراغشان را می گرفتند، احوالشان را می پرسیدند و در ایام عیدشان، برای آنها پیام تبریک و گل می فرستادند و در کل، رفتار بزرگوارانه ای با همسایگان خود در نوفل لوشاتو داشتند.(۳)

۱- آقا شیخ مرتضی زاهد، ص۱۷۱.

۲- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۲، ص۲۰۵.

۳- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۲، ص۲۰۵.

مهمان نوازی

مهمان نوازی

حجت الاسلام منصور اسکندری، درباره مهمان نوازی علامه محقق، آیت الله علی دوانی، می گوید: حضرت استاد در اطعام و احسان به فقرا و مهمان نوازی، در میان علمای معاصر خود بی نظیر و بی بدیل بود. ایشان بسیار دوست داشت مهمانش به بهترین شکل پذیرایی شود و هرگز اجازه نمی داد مهمان در خانه ایشان چیزی نخورد و مرتب می فرمود: « شما را به خدا! میل کنید، از خودتان پذیرایی کنید!» همچنین، با چهره ای شاد و خندان و با سخنان شیرین علمی، اخلاقی و تاریخی، شور و شادی دوچندانی به مهمانی می بخشید. ازاین رو، کسانی که در محضر ایشان بودند، هرگز دوست نداشتند ایشان را ترک کنند و گاه یک دیدار کوتاه با ایشان، ساعت ها طول می کشید.(۱)

سرهنگ پاسدار مجتبی علامه، از دیگر دوستان آیت الله علی دوانی، دراین باره نقل می کند: روز عید قربان سال ۱۳۸۵، یک هفته پیش از ارتحال ایشان به دیدارشان رفتیم. ایشان با آن حال بدی که داشت، خودش از ما پذیرایی می کرد و مدام می فرمود: چرا میل نمی کنید؟! در آخر هم چند کتاب با دست خط و امضای خودشان به ما هدیه کردند.(۲)

مشکل گشایی

مشکل گشایی

خانم طباطبایی، دختر علامه طباطبایی، نقل کرده است: علامه طباطبایی با وجود انبوه کارهای مهمی که داشتند، هرگز دست رد به سینه کسی نمی زدند؛ هرچند برای امری پیش پا افتاده نزد ایشان آمده بود و این ویژگی، به سبب رقت قلب و عاطفه شدید ایشان بود. حتی در سال های آخر عمرشان که بیمار

۱- عین بقا، ص۱۲۴.

۲- عین بقا، ص۱۲۹.

بودند، افراد مراجعه کننده را رد نمی کردند. یک بار که به قم رفته بودم، به من گفتند: صبح تاکنون ۲۴ بار به در خانه رفته و نیاز های مردم را پاسخ داده ام.(۱)

□ □ □

مجتبی علامه از دوستان محقق و مورخ گران قدر، آیت الله علی دوانی می گوید:

در سال ۱۳۸۴، روزی برای دیدار آیت الله دوانی به خانه ایشان رفتم و گفتم: حاج آقا! چرا می خواهید خانه ای را که در آن زندگی می کنید، بفروشید؟ شما در آن راحت هستید. ایشان فرمود: « من چقدر می خواهم عمر کنم؟! افرادی می آیند و از من درخواست وام یا حل مشکلشان را می کنند؛ زیرا می دانند بعضی از بستگان من پست دولتی دارند و اخلاق من را هم می دانند که جواب رد نمی دهم. به همین جهت، از من انتظار دارند. می خواهم منزل را بفروشم، هرچند این خانه کوچک برایم کافی است و بعضی اطرافیان خودم از جمله فرزندانم مشکل دارند، ولی آن چنان حاد نیست. می خواهم به مراجعه کنندگانی که نمی توانم جواب رد دهم، مساعدت کنم و مشکلاتشان را حل کنم که رضایت خداوند در همین امر است».(۲)

□ □ □

استاد بی همتای بهبهان، وحید بهبهانی، از کسی هدیه نمی پذیرفت و به رعایت این اخلاق پافشاری می کرد. یکی از شاگردان ایشان دراین باره می گوید: « هنگامی که در کربلا از محضر استاد فیض می بردم، تاجری به زیارت ایشان آمد و پارچه ای برایش هدیه آورد. تاجر که شنیده بود آقا از پذیرفتن هدیه سر باز می زند، در پی چاره ای بود تا هدیه اش پذیرفته

۱- مجله زن روز، ش۸۹۲، ۲۹ آبان ۱۳۶۱، ص۶؛ دیدار با ابرار (علامه طباطبایی، میزان معرفت)، ص۶۸.

۲- عین بقا، ص۱۲۸.

شود. ازاین رو، نزد من آمـد و از من خواست در این راه کـاری کنم، ولی من نپـذیرفتم. تـاجر بر خواسـته اش پافشـاری کرد و گفت: اگر کـاری کنی که آقـا این پـارچه قبـایی را بپـذیرد، یـک پـارچه قبا نیز به شـما می دهم. پارچه را از تاجر گرفتم و در گرمای هوا به خانه اسـتاد رفتم. آقا در را به رویم گشود و چون مرا دیـد فرمود: چه شده است؟ گفتم: آقا مرد مؤمنی هدیه ای برایتـان آورده است تا جامه ای برای خود بدوزیـد. آقا دگرگون شـد و خشـمگینانه فرمود: گمان می کردم در این هوای گرم آمـده ای تـا سؤالی علمی از من بپرسـی یـا یکی از مشـکلات علمی ات را حـل کنی، سـپس در را بست و برگشت. من عرض کردم: آقا! عرض دیگری نیز دارم. آقا در را گشود و فرمود: چیست؟ عرض کردم: این مرد وعده داده است اگر شـما پارچه را بپذیرید، پارچه ای قبایی نیز به من هدیه بدهد. راضی نشوید این فرصت را از دست بدهم. آقا خندید و فرمود: « فرزندم! درس بخوان و وقت خویش را در این کارها تلف نکن.» سـپس پارچه را پـذیرفت و فرمود: « به این شـرط می پذیرم که دیگر از این کارها نکنی».(۱)

خدمت گزاری

خدمت گزاری

از علامه آیت الله شـیخ محمد حسـین اصفهانی معروف به کمپانی پرسیدند: اگر به شما خبر دهند مرگ شما نزدیک است و تا پایان عمر شـما فقط چند ساعت باقی مانده است، شما در این چند ساعت چه خواهید کرد؟ ایشان فرمود: « در درگاه منزل می نشـینم تـا خواسـته هـای مردم را اجـابت کنم، چه بسـا نیازمنـدی بیایـد تـا حـاجت او را برآورده سازم، گرچه به یک اسـتخاره باشد».(۲)

۱- نک: عباس عبیری، دیدار با ابرار (وحید بهبهانی)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، چ ۱، صص۹۸ و ۹۹.

۲- قصه ها و خاطره ها، ص۱۱۲.

دوری از امتیازخواهی

دوری از امتیازخواهی

حجت الاسلام حسن ثقفی نقل می کند: پس از پیروزی انقلاب، در روزهای نخستی که حضرت امام به قم آمده بودند، بیشتر روزها جمعیت زیادی برای دیدار ایشان به قم می آمدند. مسافرخانه ها مملو از جمعیت، چلوکبابی ها شلوغ و صف های نانوایی طولانی بود. در شهر قم جمعیت موج می زد.

پیرمردی لاغراندام، در خانه امام خدمت می کرد و او را بابا صدا می کردند. یک روز امام به او فرمود: «شنیده ام وقتی تو می روی در صف نانوایی بایستی، می گویند ایشان خدمتکار آقاست و تو را جلو می برند و هر چند تا نان که بخواهی، بی نوبت به تو می دهند! این کار را نکن! این خوب نیست که از این خانه کسی برود و بدون اینکه نوبت را رعایت کند، خرید کند! تو هم مثل دیگران در صف بایست! مبادا امتیازی برای تو باشد!».(۱)

□ □ □

در زمان حکومت حسن البکر در عراق، مدتی نفت به شدت کمیاب شد. یک روز که یکی از اطرافیان امام برای تهیه نفت درحال بیرون رفتن از خانه بود، امام فرمود: « مبادا به کسی بگویید نفت را برای چه کسی می خواهید! اگر صف بود، مثل سایرین توی صف بایستید تا نوبت تان شود».(۲)

آقا میرزا ابوالقاسم جاودان نقل کرده است: شبی آقا شیخ مرتضی زاهد می خواستند جایی بروند. من هم چراغی برداشته بودم و ایشان را همراهی می کردم. من کمی جلوتر از ایشان حرکت می کردم و به اصطلاح،

۱- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۱، ص۱۳۱.
۲- مجموعه مقالات کنگره آثار و اندیشه تربیتی حضرت امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۵، چ۲، ص ۵۵۰.

چراغ کشی می کردم. ما از جلوی جمعی از مردم رد شدیم. آنها همه به احترام آقا شیخ مرتضی مؤدبانه ایستاده بودند و به ایشان سلام می کردند. آقا شیخ مرتضی برای احتیاط و برای اینکه اطمینان یابد، پاسخ سلام همه را داده است، تندتند به آنها نگاه می کرد و می گفت: « علیک السلام، علیک السلام، علیک السلام...» خوب یادم هست، ما از جلوی آنها رد شده بودیم، ولی آقا شیخ مرتضی همچنان سرش رو به عقب بود و جواب سلام مردم را می داد.

پس از لحظاتی من متوجه شدم ایشان با اضطراب و با حالتی از ترس، در حال گفتن جملاتی است. به ایشان نزدیک شدم و گوشم را تیز کردم. آقا در حال دعا کردن بود و با چشمانی اشک آلود به خداوند عرض می کرد: « خدایا! خودت لطف کن و کاری کن این مردم مرا همانند بقیه مردم ببینند و بی خودی خیال نکنند من برتری و امتیازی بر آنها دارم...!».(۱)

پاسخ گویی سریع به مردم

پاسخ گویی سریع به مردم

یکی از مخالفان سرسخت مرحوم آخوند خراسانی، به تأیید ایشان نیازمند شد. روزی وقتی مرحوم آخوند از جلسه درس بیرون می آمد، آن فرد فرصت را غنیمت شمرده و نزد ایشان رفت و کاغذی به ایشان داد تا از وی تأییدیه بگیرد. مرحوم آخوند با اینکه او را می شناخت، به احترامش ایستاد و کاغذ را گرفت. همه گمان کردند ایشان کاغذ را به یارانش می دهد تا بعد در خانه آن را مطالعه و امضا کند، ولی با اینکه از درس می آمد و بسیار خسته بود و آن فرد نیز از سرسخت ترین دشمنان و

۱- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص۱۷۴ و ۱۷۵.

مخالفان ایشان بود، فرزند خود را صدا زد، قلم و دوات خواست و درمیان کوچه، تأییدیه را امضا کرد و به مرد داد.(۱)

احترام به کودکان

احترام به کودکان

از آیت الله معرفت رحمه الله درباره احترام گذاشتن حضرت امام خمینی رحمه الله به کودکان چنین نقل شده است: من به کربلا مشرف شده و در حرم امام حسین(ع) بودم که امام به حرم تشریف آوردند...، بالای سر امام حسین نشستند و مشغول نماز شدند. رسم مردم بغداد این است که داخل حرم شیرینی، شکلات، خرما و از این چیزها میان زائران تقسیم می کنند. امام نشسته بودند و من نیز نزدیک ایشان نشسته بودم. بنده زاده نیز با من بود که خیلی کوچک بود. آقایی شیرینی آورد وجلوی من و امام و دیگران گذاشت. امام شیرینی را برداشت و با کمال مهربانی به بنده زاده داد؛ زیرا به او شیرینی نداده بودند. آری، امام حتی در چنین جایی به این مسئله توجه کردند.(۲)

□□□

یکی از طلبه ها نقل می کند: به همراه چند نفر از دوستان طلبه، به خانه استاد حسن زاده آملی(مدظله) رفتیم. یکی از طلبه ها در زد. اندکی بعد، خود استاد در را گشود. طلبه به ایشان عرض کرد: طبق قرار قبلی، با عده ای از دوستان خدمتتان رسیده ایم. استاد فرمود: « بفرمایید آقاجان! چای در خدمتتان است، چیز دیگری هم طلب نکنید! (منظورشان این بود که از من موعظه و نصیحت نخواهید)».

بنده پس از ورود به اتاق، خم شدم تا دست مبارک ایشان را ببوسم، ولی استاد دستشان را کنار کشیدند و فرمودند: « آقا جان! می خواهی چه کنی؟ اگر می خواهی دست ببوسی، دست این دو تا بچه را ببوس» و به دو فرزند خردسالی

۱- قصه ها وخاطره ها، ص۱۶؛ (قصص وخواطر، ص۱۰۷).

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۳، ج۲، ص ۱۹۰.

که همراه مـا بودنـد، اشـاره کرد و افزود: « اینها قریب العهـد به مبدأنـد.» وقتی همه وارد اتاق شدنـد، ایشان با ظرف میوه وچند بشقاب وارد شدند و فرمودند: « این پیش دستی ها را پیش همین دو کودک بگذار و از اینها پذیرایی کن!».(۱)

۱- در محضر استاد حسن زاده آملی، صص۹۳ و ۹۴.

فصل سوم: اخلاق خانوادگی

اشاره

فصل سوم: اخلاق خانوادگی

زیر فصل ها

آزادی دادن به کودکان

تشویق کودکان

پرهیز از تنبیه کودکان

غیرت مداری

احترام به پدر و مادر

احترام به پدر و مادر

مجتبی مطهری، فرزند استاد شهید مرتضی مطهری می گوید: « خاطرم می آید زمانی که پدرم فرمود: «گه گاه که به اسرار وجودی خود و کارهایم می اندیشم، احساس می کنم از مسائلی که سبب خیر و برکت در زندگی ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده است، احترام و نیکی فراوانی بوده است که به پدر و مادر خود کرده ام، به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری که افزون بر توجه معنوی و عاطفی، تا آنجا که توانایی ام اجازه می داد، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده ام».

همچنین به یاد دارم مادرم می گفت: « من در آغاز جوانی، روزی گله کوچکی از مادر ایشان کردم و ایشان به شدت ناراحت شدند. من از آنجا به میزان علاقه و احترام خاص استاد به مادرشان پی بردم و دیگر هرگز دراین باره سخن نگفتم.» استاد شهید، در برابر پدر بزرگوار خویش نیز تواضع و احترام خاصی داشت و موقع روبه رو شدن با پدر و مادر، دست آنان را می بوسید. ایشان می گفتند: انسان نباید هیچ گاه از سخن پدر و مادر ناراحت و دل گیر شود. والدین همیشه خیر و سعادت فرزند را می خواهند».(۱)

□ □ □

۱- سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مطهری، ج۲، صص۱۴۹ _ ۱۵۱.

حجت الاسلام منصور اسکندری می گوید: روزی از استاد علامه علی دوانی رحمه الله پرسیدم: چرا این قدر درباره احترام به والدین به ویژه مادر سفارش می کنید؟ چشمان استاد پر از اشک شد و با همان حالت بغض فرمود: « خداوند متعال پس از خودش، مهربان تر از والدین به ویژه مادر خلق نکرده است.» سپس فرمود: « من مدتی در نجف اشرف نقاهت داشتم. خبر مریضی ام را در آبادان به مادرم رسانده بودند. روزی خادم مدرسه شربیانی به حجره ام آمد و اطلاع داد مادرت از آبادان آمده و بیرون مدرسه در کوچه نشسته است.

فوری از مدرسه بیرون آمدم. تا چشمم به مادرم افتاد و او هم مرا دید، همدیگر را در آغوش کشیدیم و بسیار گریستیم و درحالی که مادرم گریه می کرد، فرمود: « پسرم چقدر لاغر و افسرده شده ای!» این مهر مادری موجب شد مادرم شش ماه به خاطر مریضی ام در نجف اشرف توقف نماید و با تبحر خاصی که در مداوای سنّتی داشت، از من پرستاری کند. برطرف شدن نقاهت من، به خاطر زحمات طاقت فرسای مادرم بود. آقا هرچه انسان به این بزرگواران (والدین) خدمت کند، کم کرده است».(۱)

نقش مادر در خانواده

نقش مادر در خانواده

خانم فاطمه طباطبایی می گوید: حضرت امام نقش مادر را در خانه، بسیار تعیین کننده می دانستند و به تربیت بچه ها بسیار اهمیت می دادند. گاهی ما شوخی می کردیم و می گفتیم: پس زن باید همیشه در خانه بماند؟! امام می گفتند: « شما خانه را کم نگیرید! تربیت بچه ها کم نیست. اگر کسی بتواند

۱- عین بقا، ص ۱۲۵.

یک نفر را تربیت کنـد، خـدمت بزرگی به جامعه کرده است.» ایشان معتقـد بودنـد تربیت فرزنـد از مرد برنمی آیـد و این کار برعهده زن است؛ چون عاطفه زن بیشتر است و قوام خانواده نیز باید براساس محبت و عاطفه باشد.(۱)

خدمت به مادر

خدمت به مادر

محمد محمدی اشتهاردی می نویسد: « استاد حاج شیخ محمدتقی ستوده از مادرشان به عنوان زنی فوق العاده و دارای سجایا و مکـارم اخلاـقی یـاد می کرد، از جمله می فرمود: « او یک بانوی پارسا و وارسـته بود، از زرق و برق و تجملات دنیا پرهیز می کرد، وقتی که از دنیـا رفت، حتی یک انگشتر طلا از او باقی نمانـد. او دارای اسـتعداد و حافظه قوی بود. اسـتعداد و حافظه من پس از الطاف الهی، از ناحیه مادرم به ارث رسـیده است و یکی از عوامل موفقیت بنده، خدمت به مادر و مراقبت از او در سال های بیماری اش و دعای خیر او در حق من بود».(۲)

احترام به همسر

احترام به همسر

حجت الاسـلام سـید علی اکبر محتشـمی می گویـد: هیـچ کس راماننـد حضـرت امام رحمه الله ندیدم که نسبت به خانواده و همسر و دختران خود این گونه عطوفت و مهربانی داشته باشد. امام هیچ گاه وقتی خانم در خانه بود، تنها غذا نمی خورد، حتی اگر سـفره را پهن می کردنـد و غـذا در سـفره آمـاده بود و خـانم از اتاق بیرون رفته بود، امام دست به غـذا نمی زدنـد تا خانم تشریف بیاورند و بنشینند و با یکدیگر غذا بخورند.(۳)

□□□

۱- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۱، ص۳۳.

۲- ستارگان حرم، ج۱۲، ص۳۴.

۳- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۱، ص۷۷.

خانم زهرا مصطفوی نیز می گوید: من ندیدم در طول زندگی، امام به همسرشان بگویند در را ببندید. بارها و بارها می دیدم که خانم می آمدند و کنار آقا می نشستند. و امام خودشان بلند می شدند و در را می بستند و حتی به من هم نمی گفتند در را ببندم. روزی من به آقا گفتم: خانم که داخل اتاق می آید، همان موقع به ایشان بگویید در را ببندند. امام گفتند: « من حق ندارم به ایشان امر کنم.» ایشان حتی به صورت خواهش هم از همسرشان چیزی نمی خواستند.(۱)

خانم زهرا مصطفوی در جای دیگر می گوید: روزی خدمتکار خانه به مرخصی رفته بود و مادرم سینی غذا را سر سفره آورد. آقا با دیدن این صحنه فرمود: « وامصیبت، فریده! خانم دارد سینی می آورد.» از خواهرم نیز نقل شده است امام اصلاً نمی گذارند خانم کار کنند. الان همین طور است، قدیم هم همین طور بود. ایشان وظیفه زن نمی دانند که توی منزل کار کند، اگر خودش دلش خواست، انجام بدهد، ولی مرد حق ندارد بگوید این کار را بکن یا مثلاً شام درست کن!(۲)

□ □ □

همسر شهید مطهری درباره احترام استاد به ایشان چنین می گوید: « در مدت ۲۶ سالی که با ایشان زندگی کرده ام، همیشه با یک حالت تواضع و آرامش با من رفتار می کردند. یادم نمی آید که هیچ وقت از ایشان ناراحتی و رنجی دیده باشم. بسیار باگذشت و مهربان بودند و به آسایش و راحتی من و بچه ها اهمیت می دادند. آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند.

۱- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۱، ص۸۵ .

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۱، ص۸۳ .

یادم هست یک بار برای دیـدن دخترم به اصـفهان رفته بودم و بعد از چند روز، با یکی از دوسـتانم به تهران برگشـتم. نزدیکی های سحر بود که به خانه رسیدم. وقتی وارد خانه شدم، دیدم همه بچه ها خواب هستند، ولی آقا بیدار است. چای حاضر کرده بودند، میوه و شیرینی چیده و منتظر من بودند.

یـک وقت هم، من و ایشـان به سـفر کربلاـ رفته بودیم. وقتی به خانه برگشتیم دو سه تا از بچه ها خواب بودنـد. ایشان ناراحت شدند و با بچه ها دعوا کردند که چرا وقتی مادرتان از سفر کربلا برگشته، همه شما به استقبال نیامدید؟!(۱)

□□□

خـانم طباطبایی، دختر علامه طباطبایی درباره چگونگی رفتار ایشان با همسـر خود می گویـد: « پـدرم همیشه از مادرم به نیکی یاد می کردند و می گفتند: « این زن بود که مرا به اینجا رسانید. او شـریک من بود و هر چه کتاب نوشـته ام، نصـفش مال این خانم است. رفتار پدرم با مادرم بسـیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هسـتند. ما هرگز بگو مگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان و فداکار و باگذشت بودند که ما گمان می کردیم اینهـا هرگز با هم اختلاف نظر ندارنـد؛ در صورتی که زنـدگی مشترک به هر حال، بـدون اختلاف نظر نیست. آنها واقعاً با هم مانند دو دوست بودند».(۲)

۱- سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مطهری، ج۲، صص ۱۰۸و ۱۰۹.
۲- مجله زن روز، ش ۸۹۲، ۲۹/۸/۱۳۶۱، ص۷؛ دیدار با ابرار (علامه طباطبایی، میزان معرفت)، ص۶۹.

همسر آیت الله مرعشی نجفی نقل کرده است: « مدت شصت سال با آیت الله مرعشی زندگی کردم و در این مدت، هیچ گاه نسبت به من با تحکم سخن نگفت و با من رفتاری تند و خشونت آمیز نداشت».(۱)

□ □ □

علی رضا جعفری، فرزند فیلسوف فقید، علامه محمد تقی جعفری به خاطره ای از دوران کودکی خود اشاره می کند و می گوید: به یاد دارم روزی در خانه سوءتفاهمی میان استاد و والده ام پیش آمد و سخنانی میان آنان رد و بدل شد. پس از مدتی، وقتی استاد قصد بیرون رفتن از خانه را داشت، با نهایت فروتنی دست مادرم را بوسید و از ایشان عذرخواهی کرد.(۲)

قدردانی از همسر

قدردانی از همسر

علی رضا جعفری، فرزند علامه محمدتقی جعفری، درباره پدرش نقل می کند: « اساساً ایشان در برخورد با همسر، جایگاه علمی و اجتماعی خویش را فراموش می کرد و هیچ گاه سختی و مشکلات مربوط به کارهای خویش را با خود به خانه نمی آورد. اگر هم خسته بود، به سخنان همسرش گوش می داد و اظهارات معقول و منطقی [ایشان] را می پذیرفت و از کوشش های همسرش مدام در مناسبت های مقتضی قدردانی می کرد».(۳)

فداکاری همسر

فداکاری همسر

خانم زهرا اشراقی چنین نقل می کند: دلیل علاقه بسیار حضرت امام به همسرشان، فداکاری ایشان بود. امام خمینی رحمه الله همیشه می گفتند: « خانم بی نظیر است».

۱- مردان علم در میدان عمل، ج۵، ص۱۶۵.

۲- گلشن ابرار، ۱۳۸۵، چ ۲، ج۳، ص۵۲۲.

۳- غلامرضا گلی زواره، سرای اهل صفا، قم، مکتب القرآن، ۱۳۸۰، چ ۱، ص۲۶۹.

همسر امام پانزده سال در آب وهوای گرم نجف مشکلات را تحمل کرد و همه جا همراه امام بود، درحالی که در خانواده پدری شان در رفاه به سر می برد. ایشان دختر خانم پانزده ساله ای بیش نبود که به خانه امام وارد شد. مثل اینکه در آن موقع قم را دوست نداشت، ولی هرگز این مسئله را نزد امام اظهار نکرد. امام همواره در پاسخ ما که از ایشان می پرسیدیم که چه کنیم شوهرانمان به ما این همه علاقه مند باشند، می فرمودند: « اگر شما هم این قدر فداکاری کنید، همسرانتان تا آخر، همین قدر به شما علاقه مند خواهند شد».(۱)

همیاری همسر

همیاری همسر

نقل است یکی از کسانی که در تشکیل «حوزه علمیه کوهستان»(۲) زحمت بسیاری را متحمل شد، همسر پارسا و عفیف آیت الله محمد کوهستانی بود. وی به آیت الله کوهستانی که پرسید: آیا حاضری در کنار من، در حق طلبه ها مادری کنی و با تربیت آنها نزد خداوند متعال روسفید شوی، پاسخ مثبت داد. آن زن باایمان، عاقل، فداکار و باهوش، هر روز برای کارگرانی که مشغول ساخت مدرسه بودند، غذا درست می کرد. در یکی از این روزها یکی از فرزندانش به شدت بیمار شد، به گونه ای که امید به بهبود او نمی رفت. با اینکه عواطف مادری روح او را رنجور کرده بود، ولی برای آنکه به شخصیت شوهرش لطمه ای وارد نشود، از مراقبت فرزندش کم کرد و به دنبال تهیه غذا برای مهمانان رفت.

۱- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج۱، ص۷۴.

۲- روستای کوهستان، از توابع بهشهر.

خودش دراین باره می گوید: « اهمیت حفظ حیثیت آیت الله و پیشبرد کار روزانه بنای مدارس را از وظایف انسانی و اسلامی می دانستم و مانند دِینی، در ادای آن شتاب داشتم. در هر حال، فرزندم جان به جان آفرین تسلیم کرد و به جوار رحمت الهی پیوست. من نیز خود را این گونه تسلی می دادم که گرچه بچه ام در لحظات واپسین عمر از عاطفه مادری محروم گردید و داغی بود که بر سینه ام سنگینی می کرد، اما مسرور بودم که به وظیفه الهی و شرعی خویش عمل کرده و از خدمت به آیت الله کوهستانی و حوزه ای که بنیان نهاده بود، شانه خالی نکرده بودم».

شهید هاشمی نژاد نیز درباره آن زن باایمان می گوید: « اگر همکاری همسر آیت الله نبود، اداره حوزه برایش امکان نداشت».(۱)

ترجیح دانش بر ثروت

ترجیح دانش بر ثروت

پس از مهاجرت آیت الله سید محمود شاهرودی به نجف، به تدریج، پرهیزکاری و دانش بسیار ایشان زبانزد همه دانشوران نجف شد و بزرگانی چون آقاضیاءالدین عراقی، سیدابوالحسن اصفهانی و میرزا حسین نایینی او را «ذوالشهادتین» خواندند و گواهی ایشان را برای اجتهاد هر شاگردی، گواهی دو عادل به شمار می آوردند. با همه این اوصاف، فقر و تهی دستی، سیدمحمود را مصمم به بازگشت به وطن می کند به این امید که گشایشی در زندگی اش پدید آید وخانواده اش را از رنج و تهی دستی نجات دهد، ولی میرزای نایینی و همسر فداکار سیدمحمود، اورا از سفر به ایران باز می دارند. همسر ایشان که از هدف شوهر گران قدرش آگاه شد، گفت: « ما با نان خشک روزگار می گذرانیم، شما دانش را به خاطر بهبودی زندگی ما رها نکنید».(۲)

۱- گلشن ابرار، ج۳، صص۳۹۴ و ۳۹۵.

۲- غلامرضا گلی زواره، سرای اهل صفا، قم، مکتب القرآن، ۱۳۷۹، چ ۱، ج۲، صص۷۵۰ و ۷۵۱.

محبت در کانون خانواده

محبت در کانون خانواده

خانم طباطبایی، فرزند علامه سید محمدحسین طباطبایی، صاحب تفسیرالمیزان نقل می کند: وقتی ما از تبریز به تهران آمدیم و پس از آن ساکن قم شدیم؛ من شش ساله بودم و دو برادر بزرگ تر و یک خواهر کوچک تر داشتم. زمستان بود و با کمترین وسایل و امکانات، در خانه ای اجاره ای زندگی را در قم شروع کردیم. پس از مدتی عید نوروز فرارسید و ما در خانه دور هم جمع بودیم. پدرم منتظر بود ببیند مادرم چه می گوید. مادر گفت: بچه ها! امسال برای شما بهترین عید است. عید امسال برای شما نمونه است. برادرم پرسید: چرا؟ مادرم پاسخ داد: برای اینکه امسال در کنار حرم حضرت معصومه(س) هستیم. بلند شوید به حرم برویم و خدمت آن حضرت سلامی عرض کنیم! پدرم وقتی متوجه شد مادرم چنین پیشنهادی برای روز عید دارد، خیلی خوشحال شد و به مادرم گفت: « خدا به تو پاداش خیر بدهد. ان شاءالله پروردگار عاقبتت را ختم به خیر کند!».(۱)

توجه به خانواده

توجه به خانواده

از همسر مفسر بزرگ قرآن کریم، مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله پرسیدند: علامه با آن شخصیت والای علمی و مشغله های فکری، چگونه خانواده را اداره می کردند؟ ایشان پاسخ داد: « علامه در برنامه روزانه خود، اوقات و ساعاتی را به خانواده شان اختصاص می دادند. بعد از هفت ساعت کار، بعد از ظهر تا شب را می گفتند: « [این اوقات] دیگر خصوصی است.

۱- داستان هایی از علما، صص ۱۴۰و۱۴۱، به نقل از : نشریه راه رشد، ش۳، نیمه اسفند ۱۳۷۸، ص۳.

بیاییـد، بنشـینید حرف بزنیم.» ایشان همواره می گفتند: « این ساعت بهترین اوقات من است و همه ناراحتی هایم را برطرف می کنـد» و با وجود حجم زیاد کارهایشان، این گونه نبود که از خانواده غافل شونـد و به همسـر و فرزندانشان اهمیت خاصـی می دادند».(۱)

□ □ □

همسر استاد مرتضـی مطهری نقـل می کنـد: ایشـان از همه امور و مسائـل خـانه خبر داشـتند و در بیشتر کارها به من و بچه ها کمک می کردنـد. ایشان بزرگ ترین حامی و هادی من و بچه ها بودنـد و از همه امور آنها خبر داشـتند. با این همیشه مشـغله فکری و علمی، حتی مواظب درس های بچه ها هم بودند و اگر بچه ها مشـکلی داشتند، آن را حل می کردند. حتی نامه هایی برای بچه ها می نوشتند که چند نمونه آن موجود است.(۲)

رعایت حال خانواده

رعایت حال خانواده

آقـای کریمی جهرمی دربـاره آیـت الله سـیدمحمدرضا گلپایگـانی رحمـه الله می نویســد: « در یکی از روزهـا شـرف یـاب حضورشان بودم. ایشان احساس کسالت داشـتند. یکی از نزدیکان وارد شـد و احوال پرسـی کرد. آقا فرمودنـد: « شب گذشـته خواسـتم حمام بروم، همه خواب بودنـد حوله و لباس [هم] نبود. نخواسـتم خانواده را از خواب بیـدار کنم. لـذا با همان بدن تر لبـاس پوشـیدم و بیرون آمـدم و چون هوا سـرد بود، احسـاس کسـالت و نـاراحتی کردم، به طوری که نمـاز هـایم را با کمترین کیفیت به جا آوردم و خوابیدم.» این درسـی است برای دیگران تا بنگرند که این مرجع بزرگ، در سنین متجاوز از ۹۰ سالگی حاضر نبودند کسی را از خواب

۱- مجله زن روز، ش۸۹۲، ۲۹/۸/۱۳۶۱، ص۵۸.

۲- سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج۲، ص۱۰۹.

بیدار کنند و تا این حد ملاحظه خانواده خویش را می کردند که حاضـر نمی شدند آنها را بیدار کنند تا حوله و لباس به ایشان بدهند و این درس را باید در مکتب ایشان آموخت». (۱)

همکاری در امور خانه

همکاری در امور خانه

خانم مرضیه حدیـده چی درباره کمک کردن حضـرت امام رحمه الله در امور خانه چنین نقل می کنـد: روزی تعداد میهمانان خانه امام زیاد بود. پس از صرف غذا و جمع کردن ظروف، امام به آشپزخانه آمدند. چون وقت وضو گرفتنشان نبود، پرسیدم: آقا! چرا به آشپزخانه آمـده ایـد؟ آقا فرمودند: « چون امروز ظروف زیاد است، آمده ام کمکتان کنم.» ایشان تا این حد رعایت حال و حقوق دیگران را می کردند. (۲)

□ □ □

همسـر آیت الله العظمی مرعشـی نجفی می گویـد: آیت الله مرعشـی، افزون بر اینکه همسـری خوب، مهربان و دوست داشـتنی بـود، برای مـن دوسـتی صـمیمی و همکـاری غم خـوار بـود و در کارهـای خـانه به من کمـک می کرد. بسـیاری از اوقـات در کارهـای خـانه ماننـد درست کردن غـذا، پاک کردن سبزی، شسـتن میوه و وسایل آشپزخانه به من کمک می کرد و رفتارشان برای همه افراد خانه الگو بود. (۳)

تربیت دینی فرزندان

تربیت دینی فرزندان

دختر آیت الله حاج شیخ مرتضی انصاری رحمه الله نقل می کند: در ایام کودکی به مدرسه می رفتم. مرسوم بود برخی روزها، دانش آموزان ناهار خود را

۱- نوری از ملکوت، صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳- علی رفیعی، شـهاب شریعت، درنگی در زندگی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله، قم، کتاب خانه عمومی حضرت آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله، ۱۳۷۳، چ ۱، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.

بـه مکتـب می آوردنـد و همه بـا هم، همراه بـا آموزگـار غـذا می خوردنـد. روزی به مـادرم گفتم: بچه هـای دیگر غـذا هـای گوناگون و چند نوع خوراک می آورند، ولی شـما برای من نان و تره می فرستید و این موجب شـرمندگی من می شود. پدرم صحبت مرا شنید و با ناراحتی گفت: «از این پس، تنها نان برای او بفرستید تا نان و تره به دهانش خوش آید».(۱)

□□□

آقـا یحیی مرنـدی، پسـر بزرگوار آیت الله میرزا علی اکبر مرنـدی می گویـد: « آقـا، روش تربیتی خاصـی داشـتند و ما در طول عمرمـان یـک بـار هـم ندیـدیم امر و نهی کننـد. اگر خلافی از مـا می دیدنـد، صـبر می کردنـد تـا در فرصت منـاسب، آن را غیرمستقیم گوشزد نمایند. مثلاً می فرمودند: «فلان جلد تفسیر نمونه را بیاور و فلان صفحه را برایم بخوان!» من هم می خواندم و بعـداً متوجه می شـدم چنـد روز پیش، فلان کـار از من سـر زده بود و این آیه و تفسـیر در آن رابطه است. آن گاه متنبه می شدم. ما روش ایشان را فهمیده بودیم و هنگام خواندن تفسیر نمونه یا کتابی دیگر، سعی می کردیم به اشکالات خود پی ببریم و آنها را اصلاح نماییم».(۲)

فرزند آیت الله سـید عبدالحسـین دسـتغیب، می گوید: « ایشان هیچ گاه برای بیدار کردن بچه ها برای نماز صـبح یا کار دیگر، سرزده به اتاق آنها وارد نمی شد، بلکه در می زد و آنها را صدا می کرد».

مائـده دسـتغیب، یکی از دختران ایشان نیز می گویـد: « برای بیدار کردن من، مرا با این عنوان زیبا صدا می زد: « خانم بهشتی، خانم بهشتی، وقت نماز است، پاشو!».(۳)

۱- سیمای فرزانگان، صص۴۵۷ و ۴۵۸.

۲- گلشن ابرار، ج۳، ص۴۲۵.

۳- گلشن ابرار، ج۲، ص۸۷۸.

تکریم فرزندان

تکریم فرزندان

درباره عالم بزرگوار، میرزای شیرازی نقل کرده اند: هرگز فرزندانش را و حتی بچه های کوچک را صدا نمی زد، مگر اینکه پیش یا پس از اسم آنها، آقا یا خانم را می افزود. هنگامی که فرزندانش به اتاق ایشان وارد می شدند، به احترام آنان از جای خود بلند می شد یا می ایستاد، حتی در برخورد با فرزند هفت و هشت ساله اش این گونه رفتار می کرد.(۱)

محبت به کودکان

محبت به کودکان

حاج آقا جواد گلپایگانی، فرزند آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی رحمه الله، درباره محبت ورزی ایشان به کودکان می گوید: « ایشان در زندگی خانوادگی خود به کودکان بسیار محبت می ورزیدند، حتی امر کرده بودند شیرینی و شکلات تهیه شود و در کمد کنار تخت ایشان گذاشته شود و هنگامی که کودکان و خردسالان به حضورشان می آمدند، ایشان با زحمت در کمد را باز و کودکان را با آن تنقلات شاد می کردند».(۲)

□ □ □

زلیخا ممجد، از دختران حضرت آیت الله شیخ علی رضا ممجد لنگرودی می گوید: پدرم عاشق بچه ها بود و علاقه بسیاری به بچه ها داشت و طوری آنها را سرگرم می کرد که موجب حیرت و تعجب همه ما می شد. ایشان بچه ها را احترام می کرد و آنها نیز به آقا عشق می ورزیدند.(۳)

۱- نک: سیدمحمود مدنی، دیدار با ابرار، (میرزای شیرازی؛ احیاگر قدرت فتوا)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، چ ۱، ش۷، ص۱۲۸.

۲- نوری از ملکوت، ص۱۴۸.

۳- ستارگان حرم، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

آزادی دادن به کودکان

آزادی دادن به کودکان

خانم زهرا مصطفوی می گوید: « امام به طور کلی خیلی به بچه ها آزادی می دهند؛ علاوه بر شیطنت بچه ها که می گویند: بریزند، بزنند، کثیف کنند، ول کنید، بچه باید همین طور باشد، در بزرگی هم اصلاً اهل نصیحت نیستند که بگویند این کار را بکن یا این کار را نکن! فقط ایشان این طور بگویم که خودشان، سرمشق عملی بچه ها در خانواده هستند».(۱)

□□□

از خانم فریده مصطفوی نیز نقل است: « امام، صبح ها کسی را برای نماز بیدار نمی کردند و می گفتند: « خودتان اگر بیدار می شوید، بلند شوید و نماز بخوانید! اگر [هم] بیدار نشدید، مقید باشید که ظهر قبل از نماز ظهر و عصر، نماز صبحتان را قضا کنید!» زمستان هم که بلند می شدیم و می رفتیم سر حوض وضو بگیریم، اگر کمی آب گرم داشتند، می گفتند: « بیایید با این آب گرم وضو بگیرید!» ایشان در مورد نماز به ما هیچ سخت گیری نکردند».(۲)

خانم فریده مصطفوی در جایی دیگر می گوید: « امام در زندگی داخلی بچه ها و حتی خانمشان هیچ گونه دخالتی نمی کردند و همه را آزاد می گذاشتند. تا زمانی که خلاف شرع پیش نمی آمد، ایشان هم هیچ کاری نداشتند و در معاشرت، لباس پوشیدن و رفت وآمد، هیچ گونه سخت گیری نمی کردند».(۳)

□□□

۱- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص ۲۵.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص ۲۹.

۳- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۱، ص ۳۹.

یکی از نزدیکان آیت الله صالحی مازندرانی می گوید: آقا هیچ گاه نظرش را به اعضای خانواده تحمیل نمی کرد و آنها را در انتخاب و گزینش کارهای گوناگون ماننـد تحصـیل، تدریس، شـغل، سـفر و مانند آن آزاد می گذاشت و همیشه می فرمود: « بین من و فرزندانم رابطه پدر و فرزندی وجود ندارد، بلکه مثل دو دوست با یکدیگر رفتار می کنیم».(۱)

تشویق کودکان

تشویق کودکان

خـانم فـاطمه طباطبـایی می گویـد: علی بسـیار دوست داشت وقتی مردم به حسـینیه می آینـد، اوهم برود. بار اول که رفته بود، گمان کرده بود مردم به خاطر او آمده اند. وقتی به خانه برگشت، به من گفت: من که رفتم حسینیه، مردم شعار می دادند. تازه آقا هم با من آمـده بود. آقا وقتی علاقه علی در رفتن به حسـینیه را می دیدنـد، شب ها به علی می گفتنـد: « علی! بخواب، فردا صبح می برمت حسینیه.» علی چنان از این قول امام خوشحال می شد که گاهی نیمه های شب بیدار می شد و می پرسید: آقا پا نشدند؟ پس چرا صبح نمی شود؟(۲)

□ □ □

یکی از نزدیکـان آیت الله صـالحی مازنـدرانی نقل می کنـد: ایشان با نوه ها و فرزنـدانش بسـیار مهربان بود و آنان را به درس خوانـدن تشویق می کرد. وقتی نوه ها کارنامه های خود را می گرفتنـد، پیش از نشان دادن آن به پـدر و مادرشان، به آقا نشان می دادنـد. یکی از نوه هـای ایشـان می گویـد: «وقـتی کارنـامه را از مـدرسه می گرفتم، اول از همه پیش آقـا می بردم. ایشـان لبخندی می زد و آفرین می گفت و مرا تشویق می کرد».(۳)

۱- محمـدعلی صالحی مازنـدرانی، سـیمای زعامت و مرجعیت، «فقیه صالـح»، قم، انتشارات صالحان، ۱۳۸۱، ج۱،صص۱۴۱ و ۱۴۲.

۲- نک: پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳- نک: سیمای زعامت و مرجعیت، ص ۱۵۳.

پرهیز از تنبیه کودکان

پرهیز از تنبیه کودکان

دختر گرامی امام می گوید: یک روز در ایام کودکی به حرف مادرم گوش نکردم و کاری را کردم که مادرم مخالف انجام دادن آن بود. پدرم خیلی ناراحت شد و به قصد تنبیه من از جا برخاست، ولی به بهانه های گوناگون به من فرصت داد فرار کنم. همیشه همین طور بود. خودش را به کاری مشغول می کرد، برای مثال، آستین هایش را بالا می زد یا دنبال وسیله تنبیه می گشت تا بچه ها فرصت کنند بگریزند، ولی به خاطر عمل خود متنبه شوند.(۱)

غیرت مداری

غیرت مداری

حجت الاسلام قرائتی می گوید: آیت الله شهید حاج آقا مصطفی بهشتی اصفهانی، پدر شهید حجت الاسلام حسن بهشتی، از اولیاء الله و از علمای درجه یک شهر اصفهان بود. یک بار ایشان قصد زیارت کربلا می کند و آماده می شود با خانواده به زیارت برود. سر مرز، مسئول گمرک به ایشان می گوید: باید چهره همسرتان را با عکس گذرنامه تطبیق دهم! ایشان می فرماید: « یک زن باید این کار را انجام دهد!»، ولی مسئول گمرک می گوید: نه، من خودم باید مطابقت کنم. آن بزرگ مرد می فرماید: «ما از انجام این کار معذوریم.» حاج آقا بهشتی سه روز در مرز می ماند و همه زوار کنترل می شوند و به زیارت امام حسین(ع) می روند، ولی ایشان و خانواده اش موفق به رفتن نمی شوند.

سرانجام رهسپار کرمانشاه می شوند و به خانه شهید آیت الله عطاء الله اشرفی اصفهانی می روند و پس از چند روز به اصفهان باز می گردند. چند روزی از این ماجرا می گذرد و زائران از سفر بازمی گردند و به خدمت

۱- مجموعه مقالات کنگره آثار و اندیشه تربیتی حضرت امام خمینی رحمه الله، ص ۳۹۳.

آقای بهشتی می رسند و می گوینـد: آقا! ما آمده ایم معامله ای با شـما بکنیم و آن، این است که همه ثواب زیارت خود را به شما بـدهیم و در عوض، شـما ثواب کربلا نرفتنتان را به ما بدهید! البته اینکه در کربلا چه ماجرایی برای این زائران اتفاق افتاده است که حاضر شده اند این گونه بگویند، خدا می داند.(۱)

۱- نک: داستان هایی از علما، صص ۹۵و ۹۶، به نقل از: نشریه نصیحت، ش ۱۴۸، ۷/۶/۱۳۷۴، ص ۱.

فصل چهارم: اخلاق اقتصادی

اشاره

فصل چهارم: اخلاق اقتصادی

زیر فصل ها

ساده زیستی

قناعت

یاری رساندن به دیگران

انفاق

ایثار

کمک آبرومندانه

مسکین نوازی

جدیت در کار

احتیاط در گرفتن وجوهات شرعی

مراقبت در مصرف بیت المال

فقر

پرهیز از اسراف

ساده زیستی

ساده زیستی

آیت الله امامی کاشانی، درباره ساده زیستی حضرت امام خمینی رحمه الله می گوید: از ویژگی های نیکوی ایشان، شکل لباس پوشیدنشان بود. ایشان هر سال زمستان یک عبای رشتی مشکی روی دوش می انداختند. عبای تابستان امام نیز همان

عبای تابستانی همیشگی بود. ایشان خیلی خوب از لباس هایشان نگه داری می کردند، به گونه ای که لباس هایشان همیشه نو به نظر می رسید و تمیز بود و کفش هایشان نیز همیشه برق می زد.(۱)

□□□

حجت الاسلام رحیمیان نقل می کند:

امام در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشتند، در خانه ای کوچک و قدیمی، در یکی از کوچه های شارع الرسول، مانند صدها طلبه معمولی اجاره نشین بودند. پس از پیروزی انقلاب نیز، چه روزهایی که در قم بودند و چه در مدتی که نزدیک به ده سال در جماران اقامت داشتند، مانند بسیاری از مستضعفان، مستأجر بودند. خانه کوچکی که امام در جماران اجاره کردند، ۱۲۰ متر مربع مساحت و ۷۰ متر زیربنا داشت.(۲)

□□□

۱- پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۳، ج۲، ص ۴۸.

حجت الاسلام عبدالعلی قرهی می گوید: فرش های بیرونی خانه امام در نجف که ایشان شب ها به آنجا می آمدند، ناقص بود؛ یعنی قسمتی از اتاق خالی و فرش نداشت. روزی خدمت آقا عرض کردم: آقا، اجازه دهید که فرشی برای اینجا تهیه کنیم! ایشان فرمودند: « مگر منزل صدراعظم است؟» عرض کردم: فوق صدر اعظم است، منزل امام زمان است. امام فرمودند: «امام زمان خودش هم معلوم نیست در منزلش چی افتاده است».(۱)

□ □ □

مرحوم حاج سیداحمد خمینی رحمه الله که با زندگی شخصی آیت الله خامنه ای، رهبر انقلاب آشنا بود، بنابر احساس وظیفه ای که دراین باره می کرد، چنین نقل کرده است: «بر خود واجب می دانم که این شهادت را بدهم که زندگی داخلی حضرت آیت الله خامنه ای بسیار ساده است، نه از باب اینکه رهبر عزیز انقلابمان به این حرف ها نیازی داشته باشند، بلکه وظیفه خود می دانم تا این مهم را به مردم انقلابی ایران بگویم. من از داخل منزل ایشان مطلع هستم. در منزل ایشان بیش از یک نوع غذا بر سر سفره ندارند و خانواده ایشان روی موکت زندگی می کنند. روزی به منزل ایشان رفتم، یک فرش مندرس آنجا بود که از زبری آن، به موکت پناه بردم».(۲)

در سخنی دیگر، درباره ساده زیستی رهبر انقلاب چنین آمده است: سر سفره آقا هیچ گاه بیش از یک خورش نیست. طبع منزل آقا این است که غذای میهمانی های خصوصی و شخصی شان را از داخل منزل می آورند، نه از بیرون. بعضی وقت ها که میهمان ایشان بوده ایم، دیده ایم که روی سفره، یک غذا مثل عدس پلو یا ماش پلو یا خورش سبزی ــ آن

۱- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ۱۳۶۲، چ ۲، ج ۱، صص ۱۷ و ۱۸.

۲- کیهان، ش ۱۵۳۶۳، ۱۶/۳/۷۴، ص ۱۴.

هم کم گوشت ــ بیشتر نیست. کوپن نیز هیچ وقت از زندگی آقا حذف نشده است. مصرف شخصی زندگی ایشان مثل همه مردم، بر مبنای استفاده از کوپن است.(۱)

□□□

یکی از شاگردان علامه طباطبایی درباره شخصیت استادش چنین گفته است: استاد، جهانی از فلسفه، علوم اخلاق و تفسیر بودند و در همه زمینه ها، در حوزه های علمیه، انقلابی به وجود آوردند. با این حال، در خانه کوچکی با دو اتاق زندگی می کردند، به گونه ای که امکان پذیرایی از دوستان و ارادتمندانشان را نداشتند. اوایل آشنایی با استاد که از کوچکی خانه مسکونی ایشان آگاه نبودم، از رفتارشان بسیار تعجب می کردم؛ زیرا گاه که مجبور می شدم برای گرفتن پاسخ برخی پرسش هایم به در خانه ایشان بروم، استاد به در خانه می آمد و درحالی که دو دست خود را در دو طرف در می گذاشت، سرش را بیرون می آورد و به پرسش من پاسخ می داد. از این رو، این سؤال برایم پیش آمده بود که چرا استاد مرا به داخل خانه اش تعارف نمی کند؟!

بعدها که آشنایی من با آن بزرگوار بیشتر شد، دریافتم خانه ایشان ظرفیت پذیرش مهمان را ندارد. (۲)

آقا شیخ مرتضی زاهد، اصل زندگی را بر بی نیازی و بی رغبتی به دنیا گذاشته بود و چیزی از مال دنیا برای خود نمی خواست. حاج احمد اخوان دراین باره می گوید: «یک شب، یکی از ارادتمندان به آقا، چهارهزار تومان پول برای آقا شیخ مرتضی آورده بود. (مبلغ چهار هزار تومان در

۱- کیهان، ش ۱۵۳۶۴، ۱۷/۳/۱۳۷۴، ص ۱۴.

۲- نشریه شما، ش ۱۸۹، ۲۶/۸/۱۳۷۹، ص ۵؛ سیمای فرزانگان، ص ۴۶۵.

آن زمان خیلی پول بود و شاید کارمندهای دولت در آن زمان، صد، تا دویست تومان در ماه می گرفتند.) آن آقا اصرار می کرد آقا شیخ مرتضی این پول را به عنوان هدیه قبول کند و آن را فقط برای نیازهای خود و خانواده شان مصرف کند تا دیگر در مضیقه نباشند و با خیالی آسوده به امورات تبلیغی مشغول باشند، اما آقا شیخ مرتضی با هیچ توجیه و استدلالی قبول نمی کرد.

آن آقا تندتند می گفت: این پول ها نه خمس و زکات و نه هیچ وجوه شرعی دیگری است و آقا شیخ مرتضی فقط می فرمود: «آخر، من با این پول ها چه کار می توانم بکنم؟! من نیازی به این مقدار پول ندارم. پول می خواهم چه کار کنم...؟» آن شب اصرار های آن آقا به جایی نرسید و عاقبت، آقا شیخ مرتضی برای اینکه رد هدیه نکرده باشد و آن آقا ناراحت و دلخور بیرون نرود، صد تومان از آن پول ها را برداشت و همان جا با رضایت آن آقا، هشتاد تومانش را بین حاضران تقسیم کرد و فقط بیست تومانش را در جیب خود گذاشت و گفت: «شاید تا این مقدار برای مصارف شخصی نیاز داشته باشم. خیلی ممنون».(۱)

□ □ □

محمد محمدی اشتهاردی درباره ساده زیستی استاد برجسته، حاج شیخ محمد تقی ستوده چنین می نویسد: از ویژگی های استاد ستوده این است که بسیار ساده می زیست و از زرق و برق دنیا دوری می کرد. سال ها در خانه های استیجاری زندگی کرد تا اینکه به طور غیرمنتظره خانه ساده ای در اختیارش قرار گرفت. انتقال او از خانه های استیجاری گوناگون به خانه دیگر، این امر را تداعی می کرد که انسان، در این دنیا

۱- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص ۱۹۸ و ۱۹۹.

مسافر است و انسانی که خود را مسافر می دانـد، به مسـکن اصـلی و همیشـگی آخرت دل می بنـدد و به سایبان های سـست و فـانی دل نخواهـد سپرد. او به راحتی می توانست برای خود زنـدگی مرفه و خـانه باشـکوهی فراهم کنـد، ولی نمی خواست، تا مبادا به دنیا دل بستگی پیدا کند.(۱)

□ □ □

سید قاسم مهدی نژاد دامغانی، درباره آیت الله فاضل لنکرانی رحمه الله می نویسد: از ویژگی های برجسـته ایشان، ساده زیستی بود. آیت الله فاضل در خانه ای محقر و کوچک زندگی می کرد که این خانه برای ایشان با وجود داشـتن فرزندان زیاد، بسیار کوچک بود، ولی ایشان با تمسک به ساده زیستی ائمه معصوم (ع) و علمای بزرگ، به این خانه محقر بسنده می کرد.(۲)

□ □ □

درباره ساده زیستی حاج شیـخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسـس حوزه علمیه قم، نقل می کنند: ایشان بسیار ساده می زیست و با اینکه مبالغ زیادی از وجوه شـرعی در اختیارش بود، به هنگام رحلت، قیمت همه اثاثیه خانه اش به ۱۵۰۰ تومان نمی رسید و مبلغی بیش از آن را مقروض بود. حتی بازماندگانش توان مالی برای برپایی عزاداری در سوگ او را نداشـتند. ازاین رو، یکی از ثروتمندان وقت، مخارج عزاداری او را بر عهده گرفت.(۳)

□ □ □

زلیخا ممجـد، دختر شـیخ علی رضا ممجـد لنگرودی می گویـد: شـیخ علی رضا ممجد، در طول زندگی، از زیّ طلبگی خارج نشد و عمری را

۱- نک: ستارگان حرم، ج ۱۲، ص ۵۳.

۲- نک: ستارگان حرم، ج ۱۲، ص ۲۷۶.

۳- ستارگان حرم، ج ۱۱، ص ۱۹۰.

در نهایت سادگی و صفا زندگی کرد. ایشان همواره می فرمود: «من به اتفاق دوستم، آیت الله شمس لنگرودی که شیخ العلمای گیلان به شمار می رود، از نزدیک شاهد زندگانی بسیار ساده خیلی از بزرگان حوزه قم بودیم. یادم هست که ما بچه بودیم و هنوز از لحاظ درسی، در موقعیتی نبودیم که در درس مرحوم آیت الله حائری شرکت کنیم، ولی درس او را تماشا می کردیم و به منزل آن بزرگوار رفت وآمد داشتیم. روزی در محضر آن بزرگوار بودیم که طلبه ای آمد و اظهار داشت: آقا! این شهریه ای را که شما می دهید، کفاف زندگی ام را نمی کند. من عیالوارم و خیلی در تنگنا زندگی می کنم. حاج شیخ فرمود: «خدا می داند و شاهد است، من هم به اندازه شما شهریه دارم و به همان اندازه ای که به شما شهریه می دهم، خودم هم برداشت می کنم.» حالا شما کجای دنیا سراغ دارید، شخصیتی به عظمت حاج شیخ و با آن نفوذ و علاقه مندی مردم به او که مرجع عالی قدر بودند، مانند یک طلبه گمنام زندگی کند و حقوق او مساوی باشد با یک طلبه. به راستی، اینها الگو بودند و زندگانی کردن آنان با این سختی ها و رنج ها باعث کاهش رنج و اندوه طلاب بوده و طلاب می دیدند که اگر آنان مشکل دارند، بزرگان و رؤسای آنان نیز همان سختی و مشکل را دارند».(۱)

□ □ □

نقل است محمدجواد مغنیه روزگار بسیار سختی را پشت سر گذاشت. پدر محمدجواد، با آنکه از عالمان آن دیار بود، ولی از نظر مالی وضع خوبی نداشت. وی شروع به ساختن خانه ای برای خود کرد و با کمک اهالی آن را تا سقف رساند، ولی برای تکمیل خانه اش چاره ای

۱- ستارگان حرم، ج ۱۲، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

نـداشت جز اینکه مبلغی را از زرگری به نام اسـماعیل صائغ قرض کنـد و در قبال آن، خانه اش را گرو بگذارد. به این ترتیب، توانست خـانه را تکمیـل کنـد. هنوز یـک سـال از اقـامت او در آن خانه نگذشـته و اقساط آن را نپرداخته بود که از دنیا رفت. زرگر پس از فوت پـدر محمـدجواد، خـانه را بـه جـای قرضـش تصـاحب کرد و بقیـه ارث پـدر نیز میـان برادر بزرگ تر و عموهـایش تقسـیم شـد و از ثروت دنیـا، یک دست رخت خواب به محمـدجواد رسـید که آن نیز بین راه منزل پـدر و برادرش ناپدید شد.(۱)

قناعت

قناعت

«آیت الله آخوند خراسانی، از رهبران بزرگ انقلاب مشروطه بود. ایشان با سه فرزند و سه عروسش در خانه ای بسیار کوچک و هر کدام در اتاقی زندگی می کردند. روزی فرزند ارشدش مهدی نزد پدر آمد و از تنگی جا شکایت کرد. آخوند خراسانی بـه سـخنانش گـوش داد و گفت: اگر قرار باشـد منزل هـای این شـهر را میـان مسـتحقان قسـمت کننـد، به مـا بیش از این نمی رسد».(۲)

یاری رساندن به دیگران

یاری رساندن به دیگران

در شرح حال آیت الله شیخ عبدالکریم حائری آمده است: «یک روز یکی از بزرگان، عبای ظریف و پرقیمتی را به رسم یادبود و هدیه، برای یکی از فرزندان ایشان فرسـتاد. شیخ به فرزند خود گفت: «پسرم! این عبا برای تو زیاد است؛ برای اینکه بعضی از طلاب، اصـلاً عبا ندارنـد.» سـپس عبا را فروخت و با پول آن چند دست عبای متوسط خرید، یکی را به فرزند خود و بقیه را به طلاب مستحق داد».(۳)

□ □ □

۱- طلایه داران تقریب (۷)، ص ۱۶.

۲- عبدالحسـین مجیـد کفایی، مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)، تهران، کتاب فروشـی زوار، ۱۳۵۹، ص ۳۷۷؛ سیمای فرزانگان، صص ۴۶۲ و ۴۶۳.

۳- محمد شریف رازی، آثار الحجه (تاریخ و دایره المعارف حوزه علمیه قم)، قم، کتاب فروشی برقعی، ۱۳۳۲، ص ۵۷.

یکی از دوستان علامه بحرالعلوم، درباره رسیدگی و کمک کردن ایشان به محرومان و فقیران نقل می کند: «سید بحرالعلوم، هر شب در کوچه های نجف می گشت و برای فقرا نان و خوردنی می برد. برای نمونه، شبی در منزل غذا را آماده کردند، ولی آن بزرگوار گفت: من خودم میل به غذا ندارم. سپس فرمود: ظرفی از غذا پر کنید! آن گاه ظرف را برداشت و در کوچه های نجف به راه افتاد. در منزلی را کوبید که تازه عروس و دامادی گرسنه در آن زندگی می کردند و غذایی برای خوردن نداشتند. غذا را به آنها رسانید و خود نیز در کنار آنها شام میل کرد».(۱)

□ □ □

در شرح حال فیلسوف و حکیم برجسته ملاهادی سبزواری آمده است: ایشان هرگز از بیت المال استفاده نمی کرد و با کشت پنبه و گندم و نیز درآمد باغی که در بیرون شهر داشت، امرار معاش می کرد. ایشان بخشی از این درآمدها را برای خویش برمی داشت و باقی مانده آن را میان فقرا و نیازمندان تقسیم می کرد. همچنین، باغ انگوری داشت که با دست خود به ثمر نشانده بود و از محصول آن استفاده می کرد و هر سال، هنگام فصل برداشت، نخست سهمی را میان نیازمندان تقسیم و سپس دوستان خویش را به همراه دیگر طلبه ها به آنجا دعوت می کرد تا حاصل دست رنج خود را در اختیار دیگران نیز بگذارد.(۲)

انفاق

انفاق

محمد حسین رجبی(دوانی)، از فرزندان علامه آیت الله علی دوانی می گوید: پدرم تا جایی که می توانست، از فقرا و مستمندان دستگیری می کرد، به

۱- نورالدین علی لو، دیدار با ابرار (سید بحرالعلوم)، تهران، چاپ و نشر بین الملل، وابسته به انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۲، چ۱، ص ۵۱.

۲- دیدار با ابرار (ملاهادی سبزواری)، ص ۲۳.

گونه ای که برخی به طور مرتب، از ایشان ماهانه دریافت می کردند و این در مواردی بود که آن افراد به خانه ما می آمدند و ما در جریان امر قرار می گرفتیم و موارد بسیاری بود که ما از آن بی خبر بودیم. در مجلس بزرگداشت ایشان در مسجد دانشگاه تهران، برادری روحانی به من گفت: «حاج آقای شما به بسیاری از طلبه های نیازمند کمک می کرد و حتماً شما از آن بی خبر هستید. من خود، یکی از آنها هستم.» گاهی که به قم می آمد، همین که با طلبه ای مواجه می شد، از وضع مالی او جویا می گشت و چنانچه آن فرد در مضیقه بود، به او نقداً کمک می کرد و اگر نداشت، چک برای چندی بعد به او می داد. این کار پدرم مرا متعجب ساخت؛ زیرا ایشان در سال های آخر، به جز حق التألیف درآمدی نداشت. شاید از مختصر ارثیه ای که از مادرم به او رسیده بود یا از بهای خانه اش که در روزهای آخر عمرش فروخته بود، انفاق می کرد که خدا می داند.(۱)

ایثار

ایثار

یکی از فرزندان آیت الله سیدعباس مهری می گوید: از ویژگی های اخلاقی آیت الله سید عباس مهری این بود که هرگز درخواست فقیران را بی پاسخ نمی گذاشت، حتی اگر با دادن مقداری غذا یا لباس به آنها بود. اگر روزی لباس نو یا عمامه جدیدی می پوشید و کسی از آن لباس تعریف می کرد، به سرعت آن را به او می بخشید و خودش به لباس کهنه اکتفا می کرد. روزی همسرشان به ایشان اعتراض کرد و گفت: چرا نمی توانی لباس نو را حداقل برای چند ماه نگاه داری؟! سیدعباس با لبخند گفت: «مگر آن لباس ها چه عیبی دارد؟»(۲)

□ □ □

۱- عین بقا، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲- ستارگان حرم، ۱۳۷۷، چ ۱، ج ۱، ص ۱۷۵.

همسر شهید آیت الله حاج شیخ علی قدوسی رحمه الله می گوید: گروهی از بچه های بی سرپرست و فقیر بودند که آیت الله قدوسی هر سال یک ماه مانده به عید می رفتند و اندازه لباس آنها را می گرفتند و شماره کفش آنها را می پرسیدند و برایشان لباس و کفش تهیه می کردند. یک سال خانواده ای به سراغ ایشان آمدند که خیلی بچه داشتند. او با حوصله اندازه همه بچه ها را گرفت تا برایشان کفش و لباس تهیه کند. من به ایشان گفتم: شما برای اینها لباس می خرید و بچه های ما محمدحسن و محمدحسین نیز هم سن اینها هستند. پس چرا برای آنها چیزی نمی خرید؟ ایشان گفت: « آنها خودشان می دانند عید ما روزی است که یک زندانی وجود نداشته باشد. عید، روزی است که همه خوش باشند».

آیت الله قدوسی برای خانواده هایی که شوهرانشان زندانی بودند، مایحتاج آنها را می خریدند و شب ها به خانه شان می بردند و حتی به ما هم نمی گفتند، کجا می روند. یک روز برادرش آمد و سراغ ایشان را از من گرفت. گفتم: رفت بیرون. پرسید: این موقع شب کجا رفته است؟! گفتم: نمی دانم. گفت: می روم دنبالش. رفت و درحالی که خیلی در فکر بود، بازگشت. بعدها گفت: می دانی آن شب علی آقا کجا رفته بود؟ گفتم: نه. گفت: او را دیدم که به در خانه ای رفت و به خانواده فلان آقا که در زندان بود، کمک کرد.(۱)

یکی از طلبه های حوزه علمیه قم می گوید: در یک شب زمستانی بسیار سرد، آیت الله شیخ محمد حقانی برای خواندن نافله شب و ادای فریضه صبح به مسجد رفت. پس از طلوع آفتاب و هنگام بازگشت به خانه، برخلاف عادت، از فرزند خود خواست برای او لباسی بیاورد.

۱- داستان هایی از علما، صص ۵۰ و ۵۱.

فرزنـدش پرسـید: پدرجان! شـما که با لباس به مسـجد رفتید، چه شده است که لباس می خواهید؟! شـیخ گفت: چیزی نپرس و زود برایم لباس بیاور!

فرزنـد شـیخ می گوید: به خانه رفتم و لباسـی آوردم و ایشان پوشـید و مشـغول مطالعه شد. پس از چند ساعت، دیوانه ای وارد خانه شد، وقتی برای او غذا بردم، دیدم لباس پدرم بر تن اوست. ماجرا را از پدرم پرسـیدم. ایشان فرمود: «وقتی به مسجد رفتم، دیوانه ای را دیدم که از شدت سرما به مسجد پناه آورده بود و می لرزید. من لباس خودم را به او پوشاندم».(۱)

□□□

شـیخ عبـدالکریم حامـد می گویـد: من شـاگرد خیـاطی جناب شـیخ رجب علی خیاط بودم و روزی یک تومان دست مزد می گرفتم. شب عید نوروز، جناب شـیخ پانزده تومان پول داشت. مقداری از آن را به من داد تا برنج بخرم و آن را به چند آدرس ببرم. پنـج تومان از آن مبلغ باقی مانـد و ایشان آن را نیز به من داد. با خود گفتم: آیا خودش شب عید دست خالی به خانه می رود؟ در همان وقت به یادم آمد سـر زانوی شـلوار فرزندش پاره بوده است. از این رو، پول را داخل کشو گذاشـتم، به سـرعت آنجا را ترک کردم و هر چه جناب شـیخ مرا صدا کرد، بازنگشـتم. پس از رسـیدن به خانه متوجه شدم ایشان همچنان مرا صدا می کند و با ناراحتی به من فرمود: «چرا پول را برنداشتی؟» آن گاه با اصرار پول را به من داد!(۲)

کمک آبرومندانه

کمک آبرومندانه

علامه تهرانی می فرماید: «یکی از رفقای نجفی ما به من گفت: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم. مرحوم علی آقا قاضی، استاد عرفان

۱- قصه ها و خاطره ها، ص ۵۴.

۲- کیمیای محبت، ص ۴۷.

علامه طباطبایی رحمه الله را دیدم که خم شده بود و مشغول جدا کردن کاهو بود. ایشان کاهو های پلاسیده با برگ های خشن و بزرگ را جدا کرد، سپس پول آنها را پرداخت، آنها را زیر عبا گرفت و رفت. من به دنبالش رفتم و عرض کردم. آقا سؤالی دارم. چرا شما برخلاف دیگران، این کاهوهای غیرمطلوب را جدا کردید و خریدید؟

مرحوم قاضی فرمود: آقاجان! این مرد فروشنده، شخص بی بضاعت و فقیری است. من گاهی او را یاری می کنم و نمی خواهم چیزی بدون عوض به او داده باشم تا هم عزت و شرف و آبروی او از بین نرود و هم بدون زحمت، پول به دست آوردن، عادت او نشود و در کسب و کار ضعیف نگردد. برای ما فرقی ندارد کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهو ها. من می دانستم که این کاهوهای پلاسیده خریداری ندارد و ظهر که وی دکان خود را می بندد، آنها را دور می ریزد. ازاین رو، برای جلوگیری از خسارت و ضرر کردن او اینها را خریدم».(۱)

□ □ □

فرزند عالم ربانی، حضرت آیت الله سیدعباس خاتم یزدی می گوید: ایشان از کمک کردن به مردم دریغ نمی کرد. برای نمونه، روزی از ایشان پرسیدم: برای اصلاح صورتتان کجا رفتید؟ ایشان فرمودند: یک سلمانی اینجا هست. با ایشان رفیق هستم، پیش ایشان رفتم.

گفتم: او خیلی در اصلاح صورت وارد نیست. ایشان فرمود: «این آقا عیالوار و نیازمند است. من با اینکه می دانم خوب اصلاح نمی کند، ولی به این بهانه می روم تا کمکی به او بکنم».(۲)

۱- مهر تابان، صص ۳۱ و ۳۲؛ سیمای فرزانگان، ص ۳۴۹؛ اسوه عارفان، صص ۶۲ و ۶۳.

۲- ستارگان حرم، ۱۳۸۲، چ ۱، ج ۱۵، ص ۴۹.

مسکین نوازی

مسکین نوازی

آیت الله فاضـل لنکرانی رحمه الله نقـل می کنـد: «با مرحوم آیت الله بروجردی، به محلات برای اسـتفاده از آب معـدنی رفتیم. وقتی مردم متوجه ایشان شدند، گوسفندانی را [برایشان] هدیه آوردند. مرحوم بروجردی دستور داد این گوسفندها را بخرید و بین فقرا تقسـیم کنید. دسـتور ایشان را اجرا کردند و گوسفندان را خریدند، کشتند و میان فقرا تقسیم کردند. سپس مقداری از گوشت آن را کباب کردند و برای ایشان آوردند، ولی ایشان فقط نان و ماست و خیار خوردند و از کباب اسـتفاده نکردند. به ایشان عرض کردند: سهم فقرا را داده ایم و این هم سهم شماست، چرا میل نمی کنید؟

آیت الله بروجردی فرمود: من از کبـابی که فقیران بوی آن را استشـمام کرده باشـند، نمی خورم. به این ترتیب، کباب را هم به فقرا دادیم.(۱)

□ □ □

یکی از شـاگردان شـیخ رجب علی خیـاط می گویـد: با معرفی جناب شـیخ، مـدت ها خـدمت آیت الله کوهسـتانی می رفتم تا اینکه یـک روز صـبح که عازم رفتن به نزد ایشان بودم، جناب شـیخ را دیـدم. ایشان فرمود: «کجا می روی؟» عرض کردم: نزد آیت الله کوهستانی. شیخ رجب علی فرمود: «شیوه ایشان زاهدی است. بیا برویم تا من روش عاشقی خدا را یادت دهم!» سپس دست مرا گرفت و با خود برد. در کوچه ای، درِ خانه ای را زد، دخمه ای نمایان شـد که تعـدادی بچه و بزرگ، فقیر و بیچاره آنجا زندگی می کردند. جناب شیخ به آنها اشاره کرد و فرمود: «رسیدگی به این بیچاره ها انسان را عاشق خدا می کند! درس تو این است. نزد

۱- قصه ها و خاطره ها، ص ۳۷، (قصص و خواطر، ص ۸۹).

آیت الله کوهستانی درس زاهدی آموختی و حالا ـ این درس عاشقی است.» از آن پس حدود ده سال با جناب شیخ سراغ افرادی بیرون شهر می رفتیم، شیخ وضعیت آنها را به من نشان می داد و من آذوقه تهیه می کردم و به آنها می رساندم.(۱)

جدیت در کار

جدیت در کار

یکی از دوستان شیخ رجب علی خیاط می گوید: روزی در ایام تابستان، در بازار، جناب شیخ را دیدم، درحالی که از ضعف رنگش پریده و زرد شده بود. ایشان مقداری وسایل و ابزار خیاطی خریده بود و به سوی خانه می رفت. به ایشان گفتم: آقا! کمی استراحت کنید، حال شما خوب نیست. فرمود: «عیال و اولاد را چه کنم؟!»

در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

اِنَّ الله تَعالی یُحِبُ اَنْ یَری عَبْدَهُ تَعِباً فِی طَلَبِ الْحَلالِ.(۲)

خداوند دوست دارد بنده خود را در راه به دست آوردن روزی حلال خسته ببیند.

همچنین، آن حضرت در حدیثی دیگر می فرماید: «مَلْعون مَلْعون مَن ضَیَّعَ مَن یَعول؛ ملعون است، ملعون است، آن که هزینه خانواده خود را تأمین نکند».(۳)

احتیاط در گرفتن وجوهات شرعی

احتیاط در گرفتن وجوهات شرعی

علامه گران قدر، حضرت آیت الله سیدمرتضی حسینی مرعشی نجفی، برادر گرامی آیت الله سیدشهاب الدین مرعشی نجفی، در گرفتن وجوهات شرعی بسیار احتیاط می کرد و از هر کس وجوهات نمی پذیرفت. فرزند بزرگوار ایشان می گوید: روزی دو نفر [نزد پدرم] آمده بودند و اصرار

۱- کیمیای محبت، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- میزان الحکمه، ۱۳۷۹، چ ۲، ج ۵، ص ۲۰۵۸.

۳- کیمیای محبت، صص ۳۸ و ۳۹.

داشتند ایشان وجوهات شرعی آنها را بپذیرد و ما دیدیم که ایشان بهانه می آورد و سعی می کند آنها پول را برگردانند و اصرار دارد آنها نزد شخص دیگری بروند. پس از رفتن آنها فهمیدیم ایشان از لا به لای صحبت های آنان دریافته بود که مقداری از این پول، از طریق ربا به دست آمده و حلال نیست.(۱)

مراقبت در مصرف بیت المال

مراقبت در مصرف بیت المال

حجت الاسلام ناصری می گوید: مرحوم حاج آقا مصطفی که به نظر امام رحمه الله، از امیدهای آینده اسلام بود، می بایست هفته به هفته به خدمت آقا می آمد و خرج هفته اش را می گرفت و به هیچ وجه امام مخارج اضافه به او نمی داد. حتی وقتی حاج آقا مصطفی خواست به مکه برود، با پول فروش خانه ای که در قم داشت و مقدار پولی که از خانمش بود، به مکه رفت. حتی امام می فرمود: هیچ کس حق ندارد از اینجا تلفن زیادی کند! تلفن زدن به داخل نجف را اجازه می دادند، ولی به کربلا یا جای دیگر را اجازه نمی دادند و تحریم کرده بودند. حتی به مرحوم حاج احمد آقا فرموده بودند: تو حق نداری به تهران یا جای دیگر تلفن بکنی، ولی اگر در مسیر انقلاب بود، اجازه می دادند. برای مثال، اگر می خواستند با تلفن اعلامیه منتشر کنند یا از اوضاع خبر بگیرند، امام اجازه می داد. یادم می آید یک بار مرحوم حاج احمد آقا تلفن هایی کرده بود و احتمال می داد که امام راضی نباشند، به همین دلیل، ناچار شد از جایی پول فراهم کند و به آیت الله رضوانی، مسئول مالی دفتر حضرت امام بدهد.(۲)

روزی همسر شیخ انصاری رحمه الله از او خواهش کرد چادر شبی برای پوشانیدن رخت خواب های خانه بخرد. شیخ که فرد پرهیزکار و مؤمنی

۱- ستارگان حرم، ۱۳۷۷، چ ۱، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲- نک: پیام انقلاب، «گفت و گو با حجت الاسلام ناصری، حاکم شرع یزد»، فروردین ۱۳۶۱، ش۵۵، ص ۳۶.

بود، به این کـار تن نـداد. همسر شـیخ که از نمایـان بودن رخت خواب ها در گوشه اتاق ناراحت بود، پس از ناامیـد شـدن از جلب موافقت شیخ، در خرید گوشت صرفه جویی کرد و به جای سه سیر گوشت، مدتی دو سیر و نیم خرید و از پولی که از این راه ذخیره شد، چادر شبی خرید. وقتی شـیخ چادر شب را دید و از نحوه خرید آن باخبر شد، با ناراحتی بسیار گفت: « ای وای! تا به حال مقداری از وجوه بیت المال بی جهت مصرف شده است. من خیال می کردم سه سیر گوشت، حداقلی است که ما می توانیم با آن زنـدگی کنیم و اکنون به نادرستی این پندار پی بردم.» آن گاه دسـتور داد چادر شب را پس بدهند و از آن روز به بعد به جای سه سیر گوشت، دو سیر و نیم گوشت بخرند.(۱)

□ □ □

یکی از علمای بزرگ و وارسته تبریز، درباره محمـد حسن صاحب جواهر چنین نقل می کنـد: «من از برخوردی که در دوران طلبگی صـاحب جواهر بـا وی داشـتم، او را می شـناسم. روزی می خواسـتم مبلغی را میـان طلاب تقسـیم کنم. وقتی بررسـی و حساب کردم، دیدم به هر طلبه یک تومان می رسد. شـروع به تقسـیم کردم، وقتی به محمد حسن رسیدم، به او گفتم: این یک تومان سـهم شـماست. گفت: نه، نمی گیرم. گفتم: چرا؟ گفت: چون من امروز بیش از دو ریال احتیاج نـدارم و برای روزهای آینده چیزی نمی گیرم. از کجا [معلوم] که من زنده باشم و آن را مصـرف کنم. پس دو ریال [از آن پول] را برداشت و بقیه را [پس] داد».(۲)

عالم برجسـته و پرتلاش، شـیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله درباره میرزای شـیرازی بزرگ می نویسد: «میرزا، هزینه زندگی هر یک از اعضای خانواده

۱- نک: مرگی در نور، ص ۵۹؛ سیمای فرزانگان، ص ۴۳۰.

۲- نک: سیمای فرزانگان، ص ۴۲۶.

را در وقت معیّن می فرستاد و به هیچ یک از آنها بیش از حق خودشان نمی داد. هدایایی که برای او فرستاده می شد نیز همگی در خانه خودش و به دست یکی از خدمتکاران امین نگه داری می شد و هیچ یک از افراد خانواده، سهمی از آنها نداشت».(۱)

□□□

عادت شیخ انصاری این بود که در بازگشت از مجلس تدریس، نخست نزد مادرش می آمد و برای دلجویی از آن پیرزن، با وی گفت وگو می کرد، از اوضاع زندگی مردم گذشته می پرسید و گاه شوخی می کرد تا مادر را بخنداند. سپس به سراغ مطالعه و عبادت می رفت. روزی شیخ به مادر گفت: مادرجان! دوران کودکی ام را به یاد داری که مشغول علوم مقدماتی بودم و مرا برای انجام دادن کارهای خانه به این سو و آن سو می فرستادی، ولی من پس از فراغت از درس و مباحثه، آن کارها را انجام می دادم و به خانه می آمدم و تو خشمگین می شدی و می گفتی: «اجاقم کور است!» اکنون نیز اجاقت کور است؟ مادر با شوخی گفت: «بله، اینک نیز چنین است؛ زیرا آن وقت به کارهای خانه نمی رسیدی و اکنون که به مقامی رسیده ای نیز به سبب احتیاط بسیاری که در صرف وجوه شرعی می کنی، ما را در فشار قرار داده ای».(۲)

□□□

در شرح احوال آخوند خراسانی، آورده اند: «هر وقت بازاریان پارچه های ابریشمی و گران بها به نجف می آوردند و فرزندان آخوند، هوس پوشیدن آنها را می کردند و از او پول خرید آنها را می خواستند،

۱- سیمای فرزانگان، ص ۴۳۳.

۲- نک: مرتضی انصاری، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، اهواز، مؤلف، ۱۳۸۰، ص ۵۹ ؛ سیمای فرزانگان، ص ۴۲۸.

آخوند می فرمود: من پول چه کسی را به شما بدهم که بروید و لباس های ابریشمی [بخرید و] بپوشید؟».(۱)

□□□

در شرح احوال شیخ انصاری آمده است: آن روزی که ایشان از دنیا رفت، با آن ساعتی که به صورت یک طلبه فقیر دزفولی وارد نجف شد، از نظر مالی هیچ فرقی نکرده بود. ایشان مانند فقیرترین مردم و در خانه ای کوچک و ساده زندگی می کرد. روزی یک نفر به ایشان گفت: آقا! شما خیلی هنر می کنید که این همه وجوهات به دست شما می رسد و هیچ تصرفی در آن نمی کنید. شیخ در پاسخش گفت: چه هنری کرده ام؟ آن شخص پاسخ داد: چه هنری از این بالاتر که این همه پول از خمس و زکات نزد شماست و شما این گونه زندگی می کنید! شیخ انصاری فرمود: «کار مهمی نکرده ام. ما امین مردم هستیم و نمی توانیم از وجوهات و اموالی که به دست ما سپرده می شود، نفع شخصی ببریم».(۲)

فقر

فقر

نقل است که بازرگانان و تاجران بغداد مبلغ فراوانی از اموال حلال خود را به شیخ انصاری رحمه الله اختصاص دادند و کسی را به خدمت ایشان به نجف فرستادند و به ایشان این گونه پیغام دادند: این مبلغ، از وجوه شرعی مانند خمس و زکات نیست تا شما اشکال کنید و از صرف آن برای خود خودداری و پرهیز کنید، بلکه از حلال اموال خود ماست. می خواهیم این مبلغ را به شما هدیه کنیم تا در این سن پیری، در راحتی باشید و به سختی روزگار نگذرانید. برخلاف پافشاری بسیار آنان، شیخ انصاری آن اموال را نپذیرفت و فرمود: «آیا حیف نیست برای من که عمری را با فقر گذرانده ام،

۱- مرگی در نور، ص ۳۷۷؛ سیمای فرزانگان، صص ۴۳۳ و ۴۳۴.

۲- نک: سیمای فرزانگان، ص ۴۵۷.

در ایـن آخر عمر، خـود را غنی و ثروتمنـد کنـم و نـامم از طومـار فقرا محـو گردد و روز قیـامت از اجر و پـاداش آنـان محروم شوم؟».(۱)

□□□

سیـدعلی مدرس، فرزند حاج سیـدعلی رضا مدرس یزدی می گوید: وقتی سیـدعلی رضا نه ساله بود، پدرش از دنیا رفت. پس از فوت پـدر، فقر اقتصـادی خـانواده وی شـدت یـافت، به گونه ای که نمی توانسـتند بیشتر از سـاعت هشت یا نه شب چراغ را روشن نگه دارند. به همین دلیل، او بیشتر با نور مهتاب درس می خواند که پس از مدتی چشم هایش دچار مشکل شد.(۲)

پرهیز از اسراف

پرهیز از اسراف

دکتر محمود بروجردی نقل می کنـد: هیـچ گاه در خانه حضـرت امام یک چراغ اضافه روشن پیـدا نمی کردید. بعضـی مواقع، امام مشـغول دیدار با شخصـیت ها و افراد بودند که ناگهان متوجه می شدند چراغی بی دلیل روشن است، آن گاه بدون آنکه به دیگران امر کننـد، خودشـان بلنـد می شدنـد و می رفتنـد چراغ را خاموش می کردنـد یا اینکه هنگام وضو گرفتن یک قطره آب اضافی مصـرف نمی کردند. ایشان حتی در فاصـله شـست وشوی دست راست و چپ و کشـیدن مسح سر، شیر آب را می بستند.(۳)

حجت الاسـلام صادق احسان بخش نیز می گوید: حضـرت امام هیچ گاه اسـراف نمی کردند. اگر ایشان می خواستند دارویی بخورنـد و یـک لیوان آب برایشان می آوردنـد، اگر نصف آن را اسـتفاده می کردنـد، کسـی حق نـداشت نصف دیگر را دور بریزد و بایـد از آن اسـتفاده می کردنـد. ایـن خـط مشــی، تمرینی اسـت برای خودسـازی کـه امـام از اول جـوانی رعـایت می کردند.(۴)

۱- سیمای فرزانگان، صص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۲- نک: ستارگان حرم، ج ۱۱، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳- پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، دی ۱۳۶۲، ش ۲۵، ص ۵۷.

۴- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج۳، صص ۵۱ و ۵۲.

کتاب نامه

کتاب نامه

۱. احمدی، مهدی، طلایه داران تقریب(۷)، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۲. انصاری، مرتضی، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، اهواز، مؤلف، ۱۳۸۰هـ.ق.

۳. باقرزاده بابلی، عبدالرحمان، جمال السالکین، قم، انتشارات لاهیجی، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۴. بصیرت منش، حمید و اصغر میرشکاری، فصل صبر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۵. بصیرت منش، حمید وهمکاران، صحیفه دل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۶. پژوم، جعفر، چراغ تجربه، تهران، ثالث، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۷. تاجدینی، علی، یادها و یادگارها، تهران، انتشارات پیام نور، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.

۸. تنکابنی، میرزامحمد، قصص العلما، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۹. جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، (۳ جلد)، قم، معروف، چاپ اول، ۱۳۷۹ـ ۱۳۸۵.

۱۰. ـــــــــــــــــ، گلشن ابرار (۳ جلد)، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

۱۱. جمعی از فضلا و یاران، سرگذشت هایی ویژه از زندگی استاد شهید ۱۲. مرتضی مطهری، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

۱۳. جمعی از فضلا، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، به کوشش: مصطفی وجدانی، تهران، پیام آزادی، چاپ اول، ۱۳۶۲.

۱۴. حسن زاده، صادق، اسوه عارفان، قم، انتشارات آل علی(ع)، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۵.

۱۵. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین، مهر تابان، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۴۱۷هـ.ق.

۱۶. حسینی، سید نعمت الله، مردان علم در میدان عمل، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۵.

۱۷. ________________، مردان علم در میدان عمل، قم، مؤلف، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۱۸. ________________، مردان علم در میدان عمل، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۱۹. خاتمی، علی رضا، داستان هایی از علما، قم، انتشارات مهدی یار، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۲۰. خامنه ای، علی، خاطرات و حکایت ها، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۲۱. خمینی، سید روح الله، امام در سنگر نماز، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

۲۲. دوانی، علی، حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴.

۲۳. رازی، محمدشریف، آثار الحجه یا تاریخ و دایره المعارف حوزه علمیه قم، قم، کتاب فروشی برقعی، ۱۳۳۲.

۲۴. رجایی، غلام علی، برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله (۳ جلد)، تهران، عروج، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۲۵. رجبی دوانی، محمد، عین بقا، تهران، نشر رهنمون، چاپ دوم، ۱۳۸۶.

۲۶. رفیعی، علی، شهاب شریعت، (درنگی در زندگی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله)، قم، کتاب خانه عمومی حضرت آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۲۷. ستوده، امیررضا، پا به پای آفتاب، (۳ جلد)، تهران، پنجره، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

۲۸. سیف اللهی، محمدحسن، آقا شیخ مرتضی زاهد، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۲۹. صالحی مازندرانی، محمدعلی، سیمای زعامت و مرجعیت، قم، انتشارات صالحان، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۳۰. صیاد شیرازی، علی، امام و دفاع مقدس، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.

۳۱. عبیری، عباس، دیدار با ابرار (وحید بهبهانی)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۳۲. علی لو، نورالدین، دیدار با ابرار (بحرالعلوم)، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۳۳. غرویان، محسن، در محضر استاد حسن زاده آملی، قم، نشر برگزیده، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

۳۴. غیاثی کرمانی، سیدمحمدرضا، قصه ها و خاطره ها، قم، انتشارات نجابت، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۳۵. فروغی، فتح الله و همکاران، گل های باغ خاطره، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

۳۶. قاسملو، یعقوب، فروغ دانایی، قم، نسیم حیات، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۳۷. قریشی سبزواری، سیدحسین، دیدار با ابرار (ملاهادی سبزواری)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۳۸. قلی زاده، مصطفی، دیدار با ابرار (شهید صدر)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۳۹. قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، بی تا، بی جا، بی نا.

۴۰. کفایی، عبدالحسین مجید، مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)، تهران، کتاب فروشی زوار، ۱۳۵۹.

۴۱. گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، ستارگان حرم، ۱۵ جلد، قم، انتشارات زائر، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۷۷_ ۱۳۸۲.

۴۲. ________________، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد پانزدهم، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۴۳. ________________، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد دوازدهم، چاپ اول، ۱۳۸۲.

۴۴. ________________، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۴۵. ________________، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد سوم، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۴۶. ________________، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد یازدهم، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۴۷. گلی زواره، غلام رضا، دیدار با ابرار (میرزا ابوالحسن جلوه)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۴۸. ________________، جرعه های جان بخش، قم، حضور، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

۴۹. ________________، سرای اهل صفا، قم، مکتب القرآن، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۵۰. گلی زواره، غلام رضا، منظومه معرفت، قم، نشر قیام، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۵۱. لطفی، مهدی، نوری از ملکوت، قم، نشر برگزیده، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۵۲. لقمانی، احمد، دیدار با ابرار (علامه طباطبایی)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۵۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه_.ق.

۵۴. مجموعه مقالات کنگره آثار و اندیشه تربیتی حضرت امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

۵۵. محمدی ری شهری، محمد، کیمیای محبت، قم، دارالحدیث، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۶.

۵۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۵۷. مختار، رضا، سیمای فرزانگان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۵.

۵۸. مدنی، سیدمحمود، دیدار با ابرار (میرزای شیرازی)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۵۹. مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، تهران، صدرا، چاپ هفدهم، ۱۳۷۵.

۶۰. ملکی تبریزی، میرزا جواد، رساله لقاءالله، ترجمه و مقدمه: سیداحمد فهری، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰.

۶۱. مهتدی بحرانی، عبدالعظیم، قصص و خواطر، قم، نوید اسلام، ۱۳۷۸.

نهج الفصاحه، ترجمه و گردآورنده: ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، چاپ سیزدهم، ۱۳۶۰.

نشریه ها و روزنامه ها

۱. مجله پیام انقلاب، مرداد ۱۳۶۱، شماره ۶۳.

۲. مجله پیام انقلاب، فروردین ۱۳۶۱، شماره ۵۵.

۳. مجله زن روز، ۲۹/۸/۱۳۶۱، شماره ۸۹۲.

۴. مجله حوزه، مرداد ۱۳۷۳، شماره ۶۳.

۵. نشریه راه رشد، نیمه اسفند ۱۳۷۸، شماره ۳.

۶. نشریه پاسدار اسلام، دی ماه ۱۳۶۲، شماره ۲۵.

۷. نشریه شما، ۲۶/۸/۱۳۷۹، شماره ۱۸۹.

۸. نشریه رسانه، اسفند ۱۳۷۳، شماره ۱۶.

۹. نشریه نصیحت، ۷/۶/۱۳۷۴، شماره ۱۴۸.

۱۰. روزنامه کیهان، ۱۶/۳/۱۳۷۴، شماره ۱۵۳۶۳.

۱۱. روزنامه کیهان، ۱۷/۳/۱۳۷۴، شماره ۱۵۳۶۴.

۱۲. روزنامه اطلاعات، ۱/۸/۱۳۷۶، شماره ۲۱۱۸۴.

۱۳. روزنامه همشهری، ۷/۲/۱۳۷۴، شماره ۶۶۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹